

توده ۲۱

پرولتاریای جهان و خلق های ستمکش متحد شوید

توده

ارگان سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج کشور

در این شماره:

جنبش کمونیستی ایران

(بخش دوم)

اوضاع اجتماعی و مبارزات خلفهای ایران قبل از شهریور ۲۰

فعالیت‌های حزب توده ایران از بدو تأسیس آن تا کنگره اول

فعالیت‌های حزب توده ایران از کنگره اول تا کنگره دوم

فعالیت‌های حزب توده ایران از کنگره دوم تا پلنوم چهارم

رشد رویونیسم جدید در حزب توده ایران

توده شماره ۲۱ - مرداد ماه ۱۳۵۰

سخنی با خوانندگان

این شماره «توده» اختصاص به تاریخ گذشته حزب توده ایران، جمع‌بندی از تجارب مثبت و منفی این دوره و انتقاد از مشی رفرمیستی و رویونیستی رهبری حزب توده دارد. ما قبلاً بخش اول مطالعه جنبش کمونیستی ایران را که شامل بررسی جنبش سوسیال-دمکراسی ایران و حزب کمونیست ایران میشد، در شماره ۱۵ «توده» انتشار دادیم و نوشته حاضر ادامه آن است.

به تجارب تاریخی باید توجه کرد. سازمان ما عمیقاً اعتقاد دارد که تاریخ ۶۰ سال جنبش کارگری ایران، در صورتیکه با موضع، نقطه نظر و اسلوب مارکسیستی-لنینیستی مورد جمع‌بندی قرار گیرد، میتواند درسهای بزرگی که در حال حاضر جنبه عملی دارند، به ما دهد. پروسه خودآگاهی سازمان ما و رشد مبارزه ضد رویونیستی و رفرمیستی آن بی شک از شناخت یافتن از گذشته جنبش کارگری و انقلابی ایران جدا نبوده است. روشن است که تمام تاریخ نسبتاً بخرنج و طولانی جنبش کارگری ایران را نمیتوان به یکبار جمع‌بندی کرد. کمونیستها باید دائماً با بالا رفتن سطح آگاهی خود از مارکسیسم-لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون، در جریان عمل، مکرراً دست به جمع‌بندی تجارب گذشته زنند و با پیروی از اصل «پند گرفتن از اشتباهات گذشته برای اجتناب از اشتباهات آینده» آموزشهای لازم را فرا گیرند. ما آگاهیم که این کار ما دارای نقایص زیادی است و دو دلیل اساسی هم دارد: اول اینکه درک ما از مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون پائین است و دوم اینکه اطلاعات و اسناد ما در باره گذشته حزب توده ایران محدود میباشد ولی آنچه که ما در این بررسی می‌آوریم، ثمره ده سال مبارزه، برخورد و تلاش برای یافتن راه صحیح و انقلابی مارکسیستی-لنینیستی است. ما مطمئنیم کمونیستهای دیگر بویژه آنهاییکه کوله ای از تجربه دارند و هیچ گاه سنگر مبارزه را ترک نکرده و هم اکنون در داخل ایران به مبارزه سخت

ادامه میدهند، کمبود های ما را گوشزد خواهند کرد و ما را در رفع کمبودها و اشتباهاتمان که در این نوشته حتماً موجود است راهنمایی خواهند کرد. لارم است چند نکته را با شما در میان بگذاریم:

۱ - در سراسر این نوشته ما تأکید را روی نکات منفی حزب توده گذارده ایم. این بدان علت است که ما در جریان عمل و مطالعه

مدهاست به این نتیجه و موضع رسیده ایم که در کل مشی رهبری حزب توده ایران، مشی اپورتونیستی و ضد پرولتاری بوده و در

مجموعه ی رهبری حزب توده ایران، ایده ثلوثی خرده بورژوائی حاکم بوده است. بنا براین بر اساس این ارزیابی شیوه برخورد ما هم

با آن اجباراً باید شیوه افشاگری باشد. در عین داشتن چنین موضع و برخوردی نسبت به رهبری، به مجموعه ی حزب برخوردی دوگانه

داریم و آگاهییم که در رابطه با حزب توده ایران و زیر نام آن، هزاران کارگر، دهقان و روشنفکر میهن پرست متشکل شدند، علیه امپریالیسم و طبقات حاکم وابسته به آن، مبارزه کردند و حماسه های زیادی بوجود آوردند. آنها در برابر تسلیم عده ای از رهبری و فرار بقیه از صحنه مبارزه راه مقاومت، یا با سربلندی زندان و شکنجه را با جان و دل خریدند و یا در شرایط خفقان و سرکوبی به فعالیت برای رهائی خلق ادامه دادند. آنها نمونه های خوب ما هستند.

۲ - بخش اول ("توده" شماره ۱۵) تا اندازه ای فشرده بود، خوانندگان ما به ما این موضوع را تذکر داده اند. ما در تهیه بخش دوم کوشیدیم این نقص را برطرف کنیم ولی بنظر میرسد حد نگهداری نکرده ایم. بعضی مسایل را تکرار کرده ایم و یا شرح مفصل داده ایم.

۳ - تجربه نشان میدهد که حتماً در این نوشته علاوه بر کمبود های بالا، کمبودهای دیگری هم موجودند. از آن جمله اشتباهات چاپی، نارسا بودن جملات و غلط های املائی.

۴ - منظور از گفتن این کمبودها (کمبودهایی که بنظر ما میرسد)، این است که توجه خوانندگان انقلابی "توده" را جلب نمائیم، وظیفه در برابرشان مطرح سازیم و رفیقانه از آنها تقاضا کنیم که ما را در غنی کردن و تصحیح این نوشته یاری دهند. مشی اساسی سازمان ما در تمام زمینه ها مشی توده ایست. براین اصل ما از هرگونه نظر و انتقادی با شور انقلابی استقبال میکنیم و آنرا کمک بزرگی به خود میدانیم.

۵ - و حرف آخر ما اینست که متأسفانه با توجه به امکانات و شرایط سازمان نمیتوانیم به درخواست خوانندگان "توده" در مورد انتشار "توده" در فاصله های کوتاه تر پاسخ مثبت دهیم. امیدواریم در آینده با کوشش بیشتر و کمک خوانندگان مبارز بتوانیم تا حد ممکن در جهت اجرای این خواست گام برداریم.

با سلامهای گرم - هیئت تحریریه

یک توضیح ضروری: در تجدیدانتشار این شماره "توده"، پیشگفتار حذف شده است چون که مطالب اش مربوط به تاریخ جنبش کمونیستی ایران در دوره دوم - حزب توده - نبوده، عمدتاً جنبه ی عام داشته و یا مربوط به مسائل جنبش نوین کمونیستی ایران در دوران از دهه ی ۱۳۴۰ به بعد می شد که در فرصتی دیگر باید مورد بررسی قرارگیرند. به علاوه برخی تصحیحات بسیارمختصراملائی و انشائی نیز صورت گرفته اند.

بخش تبلیغات و انتشارات حزب رنجبران ایران - اول ماه مه ۱۳۸۹

اوضاع اجتماعی و مبارزات خلقهای ایران قبل از شهریور ۱۳۲۰

در بررسی تاریخ جنبش کمونیستی قبل از روی کار آمدن رضا خان (مراجعه شود به «توده» شماره ۱۵) دیدیم که مقاومت و مبارزه خلقهای ایران علیه مرتجعین داخلی و امپریالیسم در سالهای بعد از انقلاب مشروطیت، به علت نا تمام ماندن این انقلاب و افتادن قدرت دولتی به دست مشتی عناصر فئودال، کمپرادور و نمایندگان امپریالیسم جهانی که به سرکوبی وحشیانه انقلابیون پرداختند بار دیگر تشدید یافت.

شروع جنگ جهانی اول که ناشی از تضاد های درونی امپریالیستها بر سر تقسیم جهان به مناطق نفوذ خود بود و شلیک پیروزمند توپهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه که به واژگون شدن قدرت اسبادهای تزارها و استقرار حکومت کارگران و دهقانان در روسیه انجامید در رشد امواج نوین انقلابی در سراسر ایران تأثیر گذاشت. دامنه مبارزات مسلحانه خلق در مناطق شمالی ایران و بخصوص گیلان اوج بی نظیری گرفت و جمهوری شوروی گیلان بدست انقلابیون تأسیس یافت.

عدم توانائی امپریالیستها در خاموش کردن شعله های عالم گیر انقلاب اکتبر، پیروزی بولشویک ها در جنگ داخلی روسیه، امپریالیسم انگلیس و مرتجعین داخلی ایران را بر آن داشت که برای جلوگیری از توسعه انقلاب در سرتاسر ایران و چاره جوئی برای ضعفهای خود که ناشی از ضربات مبارزات انقلابی خلقهای ایران طی ربع قرن اخیر میشد، دست به توطئه جدیدی بزنند.

بدین ترتیب، کودتای رضا خان که زائیده این همکاری و توطئه مشترک امپریالیسم انگلیس و مرتجعین داخلی علیه منافع خلقهای ایران بود، در سال ۱۲۹۹ صورت گرفت و به استقرار مجدد استبدادسلطنتی انجامید.

مبارزه قهرمانانه و مقاومت سرسختانه انقلابیون بویژه مبارزات طبقه کارگر به رهبری حزب کمونیست ایران علیه رژیم استبدادی رضا خان، بیش از ده سال در شرایط حادی جریان یافت. ولی دوران فروکش اوج انقلابی که با روی کار آمدن رضاخان آغاز شده بود، در اثر سرکوبی انقلابیون، تا سال ۱۳۲۰ بطول انجامید.

رضا خان که در ابتدا برای جلب بورژوازی ملی بطرف خود، علم جمهوری خواهی را بلند کرده بود، با بدست گرفتن قدرت سیاسی تدریجاً این علم را بر زمین افکند، خود را شاه خوانده و پایه حکومتش را بر روی طبقات کمپرادور و مالکین بزرگ و امپریالیسم نهاد و دستگاه بوروکراتیک نظامی و اداری متمرکزی را در توافق با امپریالیسم بوجود آورد.

تضعیف سلطه امپریالیسم بر جهان، در اثر بحران اقتصادی بزرگ جهانی (۱۳۰۷ - ۱۳۱۱) و از جمله تضعیف قدرت امپریالیسم انگلیس در ایران، امکان برای رشد بعضی صنایع در ایران بوجود آورد. ولی این رشد بنا بر ماهیت حکومت ایران نمیتوانست مستقل از امپریالیستها صورت گیرد و تدریجاً امپریالیسم فاشیستی آلمان جا پائی برای خود در ایران بوجود آورد.

با مسافرت دکتر شاخت وزیر اقتصاد آلمان به ایران در سال ۱۳۱۴، روابط دو دولت توسعه بیشتری یافت، بطوریکه در سال ۱۳۱۸، ۴۰ درصد واردات ایران از آلمان بود و بیش از ۲ هزار نفر از کارشناسان و جاسوسان آلمانی در ایران فعالیت میکردند.

آلمان هیتلری نه فقط از لحاظ اقتصادی و سیاسی در ایران نفوذ کرده بود، بلکه از آنجا که رضا شاه یک نظامی قلدر و دارای تمایلات فاشیستی پان- ایرانیستی بود و دیکتاتوری سلطنتی در ایران بر قرار کرده بود، ایده نولوژی هیتلری را باب دندان خود دید و بدین ترتیب امکانات زیادی برای تبلیغ و ترویج ایده نولوژی فاشیستی برتری نژاد آریائی بوجود آورد و بدفاع از آلمان هیتلری پرداخت.

در نتیجه بر اثر رشد قدرت امپریالیسم آلمان و تضعیف امپریالیسم انگلیس، رضا شاه که به کمک مستقیم امپریالیسم انگلیس بر سر کار آمده بود، تدریجاً به زیر بال فاشیسم هیتلری خزید.

در نتیجه مبارزات سیاسی، بعد از سرکوبی جنبشهای ملی و دمکراتیک (۱۲۹۳ - ۱۳۰۰) که بعد از بین رفتن رهبری و تلاشی سازمانهای آنها منجر شد، حزب کمونیست ایران نیز تعدادی از کادرهای برجسته اش را که در جریان مبارزات عظیم توده ای ۲۰ ساله (۱۲۸۰ - ۱۳۰۰) تربیت شده بودند بعد از شکست جنبش جنگل از دست داد.

با وجود بروز اپورتونیزم راست در سطح رهبری حزب کمونیست در مورد ارزیابی از ماهیت رضا خان، علی رغم از دست دادن بیش از ۸۵ درصد از اعضاء در عرض چهار سال (۱۳۰۰ - ۱۳۰۴) و دستگیری تعداد زیادی از کادرها و اعضای آن، کنگره دوم حزب کمونیست در سال ۱۳۰۶ توانست اپورتونیزم راست را انتقاد و طرد کند و بر اساس تحلیل مارکسیستی از اوضاع اجتماعی و مشخص کردن مرحله انقلاب ایران، وظایف کمونیستها را تعیین سازد. ولی حزب موفق نشد که بر اساس این شناخت خط مشی سیاسی و نظامی که ناشی از ماهیت جامعه و مرحله انقلاب بود، بدست دهد. بعبارت دیگر قادر نشد "راه محاصره شهرها از طریق دهات" را باز شناسد.

بعد از کنگره دوم، حزب بطور عمده فعالیت خود را در شهرها و در چار چوب سازماندهی و مبارزات سندیکائی و تبلیغاتی متمرکز ساخت و مبارزات توده ای شهری خود را با شیوه بیرون ریختن نیروهای خود و عدم توجه کافی به مخفی کاری توسعه بخشید و در این مبارزات، با از دست دادن سمت تدارک برای انقلاب ارضی که در کنگره دوم روی آن تأکید شده بود، هنگامیکه رضا شاه حملات مجدد خود را به حزب آغاز کرد، حزب نتوانست نیروهای خود را حفظ نماید و عملاً رژیم قادر شد سازمانهای حزبی را متلاشی سازد.

سپس در شرایطی که جنبشهای انقلابی فروکش کرده بودند و جز مبارزات خودبخودی توده ها مبارزات توده ای وسیعی جریان نداشت و استبداد فاشیستی سلطنتی رضا شاه حاکم بود. تقی ارانی پس از هشت سال تحصیل در خارج کشور، به ایران بازگشت و در سال ۱۳۱۱ فعالیت خود را در مورد نشر افکار مارکسیستی با انتشار مجله دنیا آغاز نمود. در سال ۱۳۱۳ با کوشش کمونیستائی که در خارج کشور بودند هسته کوچکی که ارانی عضو آن بود، تشکیل یافت و از طرف این هسته ارانی مسئول کار در میان روشنفکران گردید. در سال ۱۳۱۴ مجله دنیا از طرف پلیس توقیف شد. همچنین هنوز مدت زیادی از فعالیت این هسته نگذشته بود که در اردیبهشت سال ۱۳۱۶ ارانی بازداشت شد و تمام افرادی که با این هسته در ارتباط بودند (معروف به ۵۳ نفر) توقیف شدند. ارانی قهرمانانه مقاومت کرد، در زندان فاشیستی رضا شاه به عقاید خود وفادار ماند و دفاعیه تاریخی خود را در رد دادگاه رضا شاهی ایراد نمود. افراد ۵۳ نفر در این دادگاه به حبسهای ۴ تا ۱۰ سال محکوم گردیدند. ارانی در ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ در زندان درگذشت.

بدین ترتیب فعالیت آخرین هسته ای که برای ایجاد تشکیلات کمونیستی در ایران میکوشید، متوقف شد. فعالیت ارانی در نتیجه مدت کوتاهی دوام یافت. این فعالیت که بطور عمده در بین روشنفکران متمرکز بود، خصلت تعلیماتی و نظری داشت. در بین افراد ۵۳ نفر بجز چند کارگر بقیه از نظر منشاء طبقاتی وابسته به اقلیت ممتاز جامعه با تمایلات دموکراتیک و فرمیستی بودند. این افراد ایده نولوژی واحدی نداشتند و از نظر مبارزات طبقاتی دارای تجربه عملی نبودند. هدف ارانی در واقع تربیت عده ای کادر انقلابی بود که بتوانند بتدریج به سازماندهی بپردازند. ولی عدم امکان کار متمرکز در میان کارگران و زحمتکشان، تمرکز کادر در میان روشنفکران و نبود مبارزات وسیع توده ای و جنبشهایی که این افراد از طریق شرکت در آن آبدیده شوند، باعث شد که این فعالیتها ثمره زیادی ببار نیاورند و فعالیت هائی از قبیل انتشار مجله دنیا و پخش اعلامیه به مناسبت اول ماه مه (۱۳۱۵) و غیره در شرایطی که سازمانی قوی با پایه ای توده ای وجود نداشت، تا اندازه ای ناشی از شیوه کار پر سرو صدا، عدم تأکید روی تحقیق و بررسی و تحلیل طبقاتی در زندگی واقعی اجتماعی و بالاخره عدم توجه به کار دقیق ایده نولوژیک به مدت طولانی در میان توده ها، میشد که بالاخره در اثر حمله رژیم منجر به تلاشی هسته کوچک تشکیلاتی گردید.

یادآوری این نکته مهم است که این گروه کوچک با اینکه دارای کمبودهایی بود ولی از آنجا که در شرایط سختی قد علم کرده و در مقابل دیکتاتوری رضا شاهی دست به مبارزه زد، فعالیتهاش دارای اهمیت تاریخی بوده و نشان دهنده روحیه مبارزه جویانه خلق ما و روشنفکران انقلابی، علیه مرتجعین ایرانی میباشد.

با متلاشی شدن گروه ارانی و تا سرنگونی حکومت سلطنتی فاشیستی رضا شاه در ایران، فعالیت متشکل دیگری بوجود نیامد. با ورود قوای متفقین به ایران رژیم دیکتاتوری در شهریور ۱۳۲۰ سقوط کرد. تمرکز و وحدت ظاهری که ضد انقلاب تدریجاً طی ۲۰ سال استبداد و خفقان بوجود آورده بود، همانند دیواری شکسته فرو ریخت و بدین ترتیب دوره نوینی در مبارزات پرولتاریا و خلقهای میهن ما شروع گردید.

از آنجا که بررسی وضع طبقات از نظر اقتصادی و سیاسی و روابط میان آنها برای شناخت دوستان و دشمنان انقلاب در هر مرحله ای از آن امری اساسی است لذا مختصراً وضع طبقاتی جامعه ایران را در آستانه سقوط حکومت رضا شاه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ - طبقه کارگر ایران از لحاظ کمی رشد قابل ملاحظه ای کرده بود. بین سالهای ۱۳۰۸ - ۱۳۲۰ تعداد کارگران دو برابر شد و به ۶۰۰ هزار نفر بالغ گردید. طبقه کارگر تشکیلات سیاسی و سندیکائی خود را در زمان سلطنت رضا شاه از دست داد ولی به علت اینکه تحت ستم سیاسی و استثمار شدید اقتصادی امپریالیسم، بورژوازی کمپرادور، فئودالیسم و رژیم دست نشانده آنان قرار داشت، در شرایط مساعدی که با واژگون شدن بساط رضا شاهی و متزلزل گردیدن قدرت حاکمه استثمارگران بوجود آمده بود و بالاخره داشتن تجربه ۴۰ سال مبارزه که از جمله در فعالیت حزب کمونیست ایران تبلور یافته بود، مجهز تر از کلیه طبقات دیگر در میدان مبارزات اجتماعی قرار داشت. ایجاد حزب پیشقراول پرولتاریا بیش از هر موقع دیگر ضروری بود. زیرا رشد انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی ایران، همانطور که انقلاب مشروطیت و جنبشهای بعد از آن نشان دادند، بدون رهبری پرولتاریا نمیتوانست تا سر حد پیروزی نهائی به پیش رود.

۲ - دهقانان که بیش از ۷۵ درصد جمعیت ایران را تشکیل میدادند بعلمت اینکه سیستم مالکیت ارضی در زمان رضا شاه تحکیم شده بود، بشدت تحت استثمار اقتصادی و ستم سیاسی و اجتماعی چند لایه ای فئودالیسم، بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم قرار داشتند و فاقد هر گونه تشکیلی بودند. حل مسئله دهقانان یعنی انجام انقلاب ارضی، کلید رشد انقلاب ایران بود. بدون توجه به این مسائل اساسی، امکان بدست آوردن پیروزی قطعی در صحنه مبارزات اجتماعی علیه فئودالیسم و امپریالیسم غیر ممکن و یا لا اقل نا کامل و گذرا بود. پیروزی انقلاب ایران در نتیجه با رهبری پرولتاریا و شرکت دهقانان (به مثابه نیروی عمده انقلاب) امکان پذیر بود.

۳ - خرده بورژوازی ایران هم که بخش وسیعی از جمعیت را در کشور ما تشکیل میداد تحت ستم مرتجعین داخلی و امپریالیسم قرار داشت و اقشار مختلف آن آماده مبارزه برای بدست آوردن منافع اقتصادی و سیاسی خویش بودند. در میان خرده بورژوازی روشنفکران از نظر کمی رشد قابل ملاحظه ای کرده بودند، آگاهی سیاسی نسبتاً خوبی داشتند و عقاید دمکراتیک و مترقی در میان آنها رسوخ کرده بود و عده ای از آنان نیز با مارکسیسم آشنا شده بودند. عدم تشکل سیاسی طبقه کارگر و بورژوازی ملی در ایران، همچنین اهمیت و نقشی که خرده بورژوازی در کشورهای مستعمره از جمله ایران دارد، باعث شد که نیروهای وابسته به خرده بورژوازی برای بدست آوردن رهبری مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی تلاش کنند. ولی در آخرین تحلیل این نیروها بعلمت ماهیت طبقاتی خود قادر نبودند انقلاب ایران را تا سر حد پیروزی به پیش برند و اجباراً یا میبایست با پرولتاریا متحد شوند و تحت رهبری او در انقلاب شرکت کنند و یا بدنبال خواستهای بورژوازی ملی روان شوند و به حمایت از آن بپردازند. خرده بورژوازی جزو نیروهای محرکه انقلاب و متحد مطمئن پرولتاریا در ایران است ولی تنها وجود حزب طبقه کارگر نیرومند می توانست او را بطرف خود بکشاند که در ایران در آن زمان وجود نداشت.

۴ - بورژوازی ملی ایران با نفوذ و سلطه امپریالیسم و فئودالیسم تضاد داشت. رضا شاه در ابتدای سلطنتش توانست او را تا اندازه ای طرف خود جلب کند ولی بر اثر ماهیت حکومت رضا شاه، در مراحل بعدی در زیر ضربات اقتصادی و سیاسی کمپرادورها و سرمایه های خارجی نتوانست رشد قابل ملاحظه ای نماید. بعد از سقوط حکومت استبدادی رضا شاه شرایط مساعدی برای رشد بورژوازی ملی بوجود آمد. بورژوازی ملی بعلمت تضادش با امپریالیسم و فئودالیسم یکی از نیروهای محرکه انقلاب بود ولی بعلمت ضعف اقتصادی و سیاسی و داشتن روابط اقتصادی با امپریالیسم قادر نبود تا پایان مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را رهبری نماید. کما اینکه بعلمت رهبری متزلزلش انقلاب مشروطیت نتوانست کاملاً پیروز شود و در نیمه راه متوقف ماند. بورژوازی ملی همچنین در سالهای بعد از انقلاب مشروطیت نشان داد که تنها زمانی حاضر به مبارزه است که از ضربات سرمایه خارجی و ستم مرتجعین داخلی رنج برد. و از طرف دیگر چنانچه پرولتاریا و توده های زحمتکش متهورانه در انقلاب شرکت کنند، اوضاع خود را در خطر دیده و از انقلاب روی بر میگرداند.

۵ - فئودالها که قشر کوچکی از جمعیت ایران را تشکیل میدادند به سه دسته تقسیم میشدند: فئودالهای بزرگ و خانها و روسای عشایر؛ مالکین متوسط و کوچک؛ مالکیت موقوفه، خالصه و املاک سلطنتی. در زمان رضا شاه در شکل مالکیت تغییراتی ظاهری بوجود آمد. فئودالها و خانهای بزرگ که حاضر به قبول اراده قدرت مرکزی نبودند، مورد سرکوبی او

قرار گرفتند و زمینهای آنان یا توسط شخص خودش بالا کشیده شد و یا در میان مالکین محلی کوچکتر تقسیم گردید. بطوریکه خود رضا شاه به بزرگترین مالک زمین دار در ایران تبدیل شد. در این دوره بعلاوه گرایش کمپرادورها و تجار به خریدن زمین زیاد شد و مالکیت فئودالی و سرمایه های کمپرادور تا حدودی در هم آمیختند. فئودالها از دشمنان سرسخت انقلاب ملی و دمکراتیک ایران بودند و یکی از پایگاه های اجتماعی سلطه امپریالیسم را در ایران تشکیل میدادند. پیروزی انقلاب در نتیجه جز با واژگون ساختن قدرت آنان و تقسیم اراضی آنها بدست دهقانان، امکان پذیر نبود.

۶ - بورژوازی کمپرادور که در اثر نفوذ امپریالیسم در ایران بوجود آمده و کاملاً وابسته بدان است، بصورت دلال امپریالیسم عمل میکند. این بورژوازی در زمان رضا شاه رشد کرد. او با هزاران رشته به فئودالیسم مربوط بود و نماینده عقب افتاده ترین مناسبات تولیدی و سدی در برابر پیشرفت جامعه بود. او از دشمنان انقلاب بود. انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی ایران در نتیجه از طریق مصادره سرمایه های کمپرادور میبایست به نفوذ آنان خاتمه می داد. علاوه بر سرمایه های کمپرادوری در بخش خصوصی سرمایه داری بورکراتیک که در بخش دولتی فعالیت میکرد در زمان رضا شاه رشد کرد. ولی از آنجا که این سرمایه ها بدون کمک سرمایه های امپریالیستی قادر به ادامه فعالیت نبودند و طبق نقشه امپریالیستها عمل میکردند، کاملاً وابسته بوده و در خدمت امپریالیسم قرار داشتند. در نتیجه با رشد سرمایه داری بوروکراتیک عملاً راه اعمال نفوذ و مداخله امپریالیسم بمراتب افزایش یافت و دولت هر چه بیشتر تحت فرمان امپریالیستها درآمد. ملی کردن این سرمایه ها از جمله وظایف انقلاب ایران بود.

بنابراین هدف انقلاب ایران در این مرحله عبارت بود از برانداختن سلطه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بورکراتیک. نیروهای محرکه انقلاب را کارگران، دهقانان، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی ملی تشکیل میدادند. این انقلاب تنها تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیشقراول آن بر اساس اتحادی فشرده با دهقانان و تشکیل جبهه وسیع از نیروهای خلق میتوانست پیروز شود. تمام اشتباهات بعدی در جنبش ناشی از این بود که انقلابیون قادر نشدند بدرستی مرزبندی دقیقی میان دوستان واقعی و دشمنان انقلاب بنمایند و با دوستان واقعی برای حمله به دشمنان واقعی خود متحد شوند.

ورود قوای متفقین و ضربه ای که به هیئت حاکمه ایران وارد شد از یک طزف باعث تسریع رشد مبارزات متشکل ضد فاشیستی و ضد امپریالیستی نیروهای خلق گردید و از طرف دیگر به تشدید تضادهای درونی مرتجعین کمک کرد، بدون اینکه پایه مادی سلطه اقتصادی و سیاسی آنان را متزلزل سازد.

از نظر خارجی، تضاد امپریالیسم آمریکا و انگلیس بر سر غارت منابع کشورما و نفوذ در آن برای استثمار باز هم بیشتر خلقهای ایران تشدید یافت. امپریالیسم انگلیس که در موقعیت مناسب تری نسبت به سایر امپریالیستها در ایران قرار داشت با رقیب تازه ای که دارای قدرت اقتصادی و سیاسی بزرگی بود، روبروگشت. همچنین با پیش آمدن جنگ جهانی دوم و سرنگون شدن حکومت رضا خان نقش و تأثیر اتحاد شوروی در ایران بیشتر شد.

مبارزه خلقهای سراسر جهان برای، سرنگون ساختن فاشیسم و بدست آوردن آزادی ملی اوج بی سابقه ای گرفت. اعتبار و حیثیت احزاب کمونیستی و بخصوص حزب کمونیست شوروی و در رأس آن استالین، که از پیشقراولان مبارزه ضد فاشیستی بودند بیش از پیش افزایش یافت.

در چنین شرایطی که چه از لحاظ داخلی و چه از نظر بین المللی، تشکیل مجدد حزب کمونیست ایران بصورت ضرورتی برای رشد انقلاب ایران درآمده بود، عده ای از به اصطلاح کمونیستها با دیدی عجولانه، بدون تدارک ایده نولوژیک و سیاسی، از هر قشر و طبقه عده ای از افراد با ایده نولوژیهای مختلف را جمع کردند و حزب توده ایران را بر اساس برنانه ای رفرمیستی بنا نهادند (۷ مهر ۱۳۲۰) و این خود سرمنشأ یک انحراف بزرگ در جنبش کارگری ایران شد که خسارات زیادی به انقلاب میهن ما وارد ساخت.

موسسین حزب توده از نظر موضع ایده نولوژیکی عمیقاً تحت تأثیر خرده بورژوازی قرار داشتند. اکثریت آنها مارکسیست نبودند و آنهایی هم که مطالعاتی در زمینه مارکسیست داشتند، بعلت اینکه در مبارزات طبقاتی و جنبشهای توده ای آنها بکار نبرده بودند، درک عمیقی از آن در مجموع نداشتند. بعضی از موسسین و رهبران طراز اول حزب توده علاوه بر اینکه کمونیست نبودند، سابقه بدی نیز از نظر همکاری با ضد انقلاب در ایران داشتند.

حل تضادهای اساسی خلقهای ایران با امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک تنها از راه انقلاب میسر بود. انقلاب تنها توسط طبقه کارگر قهرمان ایران و ستاد سیاسی واقعی آن، حزب کمونیست، به فرجام پیروزمندانه خود نایل میشد. ولی تأسیس حزب توده نه تنها جواب مثبتی به این نیاز نبود بلکه عملاً رهبری جنبش خودبخودی طبقه کارگر را چنانکه خواهیم دید به دست عناصر فرصت طلب خرده بورژوازی افکند و قهرمانیها و جانفشانیهای طبقه کارگر و توده های وسیع خلق برای مدتی نسبتاً طولانی نتوانست ثمره خود را بیار آورد.

* * *

تاریخچه مختصر فعالیتهای حزب توده را در چهار بخش زیر مورد مطالعه قرار خواهیم داد:

- ۱ - فعالیتهای حزب توده ایران از تأسیس تا کنگره اول (۱۳۲۰ - ۱۳۲۳)
- ۲ - فعالیتهای حزب توده ایران از کنگره اول تا کنگره دوم (۱۳۲۳ - ۱۳۲۷)
- ۳ - فعالیتهای حزب توده ایران از کنگره دوم تا پلنوم چهارم (۱۳۲۷ - ۱۳۳۶)
- ۴ - رشد روزیونیسم جدید در حزب توده ایران

در این نوشته ما کوشش کرده ایم از نظر تاریخی در آخر هر بخش به ارزیابی و جمع بندی از فعالیتهای حزب توده در خطوط کلی بپردازیم و در پایان نوشته نیز بار دیگر براساس مسایلی که امروز بطور حادی در جنبش کمونیستی نوین ایران برای ایجاد حزب کمونیست مطرحند. درسهای ناشی از این تجربه تاریخی را خواهیم آورد.

بخش اول

فعالیتهای حزب توده ایران از تأسیس تا کنگره اول

(۱۳۲۰ - ۱۳۲۳)

فعالیتهای حزب توده ایران را در زمینه های سیاسی و تشکیلاتی در این دوره، میتوان در چهار قسمت مطالعه کرد:

الف- فعالیتهای حزب از بدو تأسیس تا تشکیل کنفرانس ایالتی تهران

ب- کنفرانس ایالتی تهران

پ- فعالیتهای حزب در فاصله بین کنفرانس ایالتی تهران و تشکیل کنگره اول

ت- کنگره اول حزب

ارزیابی حزب توده ایران از بدو تأسیس آن تا کنگره اول

الف - فعالیتهای حزب از بدو و تأسیس تا تشکیل کنفرانس ایالتی تهران (۷ مهر ۱۳۲۰ - ۱۷ مهر ۱۳۲۱)

جلسه مؤسسان حزب توده ایران در ۷ مهر ۱۳۲۰ هیئت ۱۵ نفری بنام کمیته موقت انتخاب نمود و سلیمان میرزا محسن اسکندری را که رهبر حزب دمکرات ایران و از جناح بینا بینی سوسیال دمکراتهای ایران بود (۱)، در رأس این کمیته موقت قرار داد.

این انتخابات اولین عقب نشینی کمونیستها در برابر خرده بورژوازی رفرمیست بود که تأثیر خود را در برنامه سیاسی و تشکیلاتی حزب بجا گذاشت.

کمیته موقت اصول اساسی مرام حزب را به قرار زیر تدوین نمود:

- ۱ - حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران.
- ۲ - برقراری رژیم دموکراسی و تأمین کلیه حقوق فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان و نطق و قلم و اجتماعات.
- ۳ - مبارزه علیه هرگونه رژیم دیکتاتوری و استبدادی.
- ۴ - اصلاحات لازمه در طرز استفاده از زمین و زراعت و بهبودی بخشیدن به وضع زارعین و دهقانان و توده زحمتکش ایران.
- ۵ - اصلاحات اساسی در امور فرهنگی و بهداری و برقرار کردن تعلیمات اجباری مجانی و عمومی و تأمین استفاده توده از کلیه مراحل فرهنگی و بهداشت.
- ۶ - تعدیل مالیاتها با در نظر گرفتن منافع توده.
- ۷ - اصلاح امور اقتصادی و بازرگانی و توسعه صنایع و معادن و وسایل حمل و نقل از قبیل ایجاد و نگهداری راه های شوسه و تکمیل خطوط راه آهن.
- ۸ - ضبط اموال و دارائی پادشاه سابق بِنفع مردم ایران. (۲)

کمیته موقت ۱۵ نفری ۵ ماه پس از تأسیس حزب روزنامه «سیاست» را بعنوان ارگان مرکزی حزب که صاحب امتیازش عباس اسکندری بود، منتشر ساخت. در شماره اول این روزنامه مورخ ۳ اسفند ۱۳۲۰ حزب چنین معرفی شد:

«مقصود از توده ایران که گفته میشود توجه به یک قسمت معینی از مردم این مملکت نیست هر کس که در این سرزمین طرفدار آزادی فکر و عقیده بوده و به مملکت و سعادت اهالی آن علاقمند باشد برای تخفیف رنج بدبختان قدم بردارد و برای زیردستان در اجتماع همان حقوقی را که قانون به آنها عطاء کرده است بشناسد. خدمتگذار را در هر لباسی که هست تقدیر کند و جنایتکار را در هر مقامی که هست از خود براند و بدست عدالت بسپارد، ما از خود میدانیم.» (تکیه از ما است)

«حزب توده نماینده اکثریت واقعی این مملکت است و افراد آن هر قدمی را که بر میدارند برای ارتباط بین توده و جلوگیری از هر قسم تشنت و اختلاف کلمه و حفظ حکومت مشروطه و اصول دموکراسی است.»

«بهمین نظر از شهریورماه گذشته رفقا و همفکران ما از گوشه و کنار مملکت بیکدیگر مراجعه نموده و تشکیلات قدیم خود را بررسی کرده و تجدید نمودند و هیئت مرکزی جمعیت در نقاطی که قانون اساسی اقتضای اجتماع مینمود و موانعی وجود نداشت تشکیلات حزب را توسعه داد. در مدت ۵ ماه طبق احصائیه موجود در غالب نقاط مملکت تنها حزبی است که وجود دارد.»

دومین عقب نشینی کمونیستها بهنگام تأسیس حزب، قبول این اصول مرامی و برنامه حزب بود. ذکر این نکته لازم است که این برنامه و سیاست اپورتونیستی مورد قبول کلیه کمونیستها و از جمله میر جعفر پیشه وری که از کمونیستهای قدیمی بود و در دولت انقلابی گیلان شرکت کرده بود، قرار نگرفت. (۳) شالوده حزب توده از نظر سیاسی و تشکیلاتی بر اساس این برنامه ریخته شد و شماره اول روزنامه «سیاست» ارگان حزب آنرا بدرستی بازگو نمود این برنامه چیزی جز تبلیغ رفرمیسم، دید سازش طبقاتی و مصالحه روی اصول و بالاخره فعالیت در چارچوب قوانین موجود نبود.

فعالیت‌های حزب تا تشکیل کنفرانس ایالتی تهران بطور عمده صرف سازماندهی گردید. حزب که در بین کارگران و پیشه‌وران و روشنفکران فعالیت خود را متمرکز ساخته بود در عرض یک سال تعداد اعضای آن بنا به گفته رادمنش (۴) به ۶ هزار نفر و طبق گفته کامبخش به بیش از ۱۰ هزار نفر بالغ گردید (۵) حزب بعلاوه برای تشکیل اتحادیه کارگران فعالیت میکرد و شورای مرکزی اتحادیه کارگری در تهران تحت رهبری حزب بوجود آمد.

این رشد بیسابقه تشکیلات حزبی در عین اینکه نمودار سیاست غلط تشکیلاتی درهای باز رهبری حزب جدید التاً سیس توده بود (که در زیر بررسی خواهیم کرد) حاکی از آمادگی و علاقه طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش برای مبارزه علیه رژیم بصورت متشکل میباشد.

از فعالیتهای حزب توده در این دوره مبارزه علیه فاشیسم و ایجاد کمیته ضد فاشیستی در مناطق شمالی ایران بود. روزنامه مردم بعنوان ارگان ضد فاشیستی در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۲۰ از طرف حزب شروع به انتشار یافت.

ب - کنفرانس ایالتی تهران

کنفرانس ایالتی تهران در تاریخ ۱۷ مهر ماه ۱۳۲۱ یعنی یک سال پس از تأسیس حزب تشکیل گردید. در این کنفرانس ۱۲۰ نفر نماینده که بیش از ۹۰ نفر آن از تهران و بقیه از شهرستانها بودند شرکت کردند.

کنفرانس برنامه و اساسنامه حزب را تصویب کرد. بطور کلی خواسته‌های اساسی حزب عبارت بودند از:

۱ - تشکیل حکومت دمکراتیک که نماینده قشرهای وسیع مردم باشد.

۲ - اجرای آزادی‌هایی که قانون اساسی برای مردم ایران قائل شده است. لغو قوانین ضد دمکراتیک زمان رضا شاه از جمله قانون خردادماه ۱۳۱۰ (قانون سیاه). اصلاح قانون انتخابات و دادن حقوق سیاسی به زنان.

۳ - تقسیم بلا عوض املاک خالصه و املاک اختصاصی رضا شاه بین دهقانان. بازخرید املاک بزرگ اربابی بوسیله دولت و واگذاری آن به دهقانان به اقساط.

۴ - گذراندن قانون ۸ ساعت کار برای کارگران. برسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگران.

در برنامه حزب علاوه بر شعار استقلال و تمامیت ارضی ایران شعارهای اصلی مربوط به مبارزه داخلی و خارجی حزب به شرح زیر تصویب گردید:

“کارگران، دهقانان، پیشه‌وران متحد شوید”، “بر علیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه کنید”.

در زمینه تشکیلاتی نیز کنفرانس تهران سازمانهای حزبی را بترتیب: حوزه، کمیته محلی، کمیته ایالتی یا منطقه‌ای و کنگره حزب بعنوان عالی‌ترین مرجع حزب معین نمود. اساسنامه موقت مصوبه این کنفرانس کمیته ایالتی تهران را موظف ساخت که بر پایه تصمیمات این کنفرانس سازماندهی کرده و مقدمات کنگره اول حزب را تدارک ببیند و وظایف کمیته مرکزی را تا تشکیل کنگره انجام دهد. در این کنفرانس ۱۵ نفر بعنوان اعضای کمیته ایالتی تهران و نیز کمیسیون تقنینی ایالتی انتخاب شدند.

بدین ترتیب حزب که در ابتدا توسط گروه کوچکی ایجاد شده بود، بصورت سازمانی سیاسی درآمد که خواستار اصلاحاتی در زمینه اقتصادی و اجتماعی در چارچوب یک حزب رفرمیست بود. کنفرانس کلیه اصول رفرمیستی را که در جلسه مؤسسان پذیرفته شده بود قبول کرد و تصویب نمود. این مصوبات در عین اینکه برای یک حزب علنی رفرمیست میتوانست برنامه فعالیتش باشد ولی برنامه یک حزب پیشرو طبقه کارگر نبود، زیرا حزب طبقه کارگر بر پایه جهان بینی و ایده نولوژی طبقاتی خود باید برنامه حد اقل م حد اکثر خود را روشن سازد تا توده‌های زحمتکش و در پیشاپیش آنها طبقه کارگر دورنمای روشنی از آینده تابناک در پیش داشته باشد که شامل بسیج توده‌ها و متشکل ساختن آنان برای بدست گرفتن قدرت

حاکمه، انجام انقلاب دمکراتیک نوین در شرایط ایران، ادامه انقلاب به مرحله سوسیالیستی و ساختمان و تحکیم آن و بنای جامعه کمونیستی میباشد.

پ - فعالیت‌های حزب در فاصله بین کنفرانس ایالتی تهران و تشکیل کنگره اول

در هم شکسته شدن محاصره استالینگراد و تهاجم ارتش هیتلری در مهرماه ۱۳۲۱ بدست ارتش قهرمان سرخ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نقطه عطف مهمی نه تنها در جنگ جهانی دوم بلکه در تاریخ بشریت ترقیخواه علیه مرتجعین و فاشیسم بوده صدها میلیون نفر از خلقهای سراسر جهان که طی ۴۸ روز شاهد نبردهای خونین و شدیدی در استالینگراد بودند با شروع تهاجم ارتش سرخ جرئت و جسارت خود را در مبارزه برای برانداختن فاشیسم و مرتجعین و همکاران آنها در جهان بالا بردند. این پیروزی تأثیر زیادی نیز در ایران بجای گذاشت و باعث اوجگیری مبارزات توده های مردم گردید.

رهبران حزب توده با خط مشی رفرمیستی خود نه تنها قادر نشدند بدستی از این شور و هیجان خلق برای پیشبرد امر انقلاب استفاده کنند، برعکس کوشیدند توده ها را بدنبال خط خود بکشند و در مبارزات پارلمانی و مسالمت آمیز غرق سازند. فعالیت‌های مهم حزب را تا تشکیل کنگره اول میتوان در چند نکته زیر خلاصه کرد:

۱ - بسط سازمانهای حزبی: حزب با دادن شعارهایی از قبیل "نان، بهداشت و فرهنگ برای همه" و نیز از طریق ترتیب تظاهرات و تبلیغات در باره محدود کردن ساعات کار و با استفاده از سیاست تشکیلاتی درهای باز موفق شد در عرض مدت کوتاهی به یک حزب سراسری وسیعی که فعالیتش بطور عمده در شهرها متمرکز بود، تبدیل شود. در فاصله بین کنفرانس تهران و کنگره اول تعداد اعضای آن چها برابر شد. در اول فروردین ۱۳۲۲ بنا به تصمیم رهبری، سازمان جوانان حزب توده ایران تأسیس یافت که تحت شعارهای عمومی حزب و برای دفاع از حقوق ویژه جوانان در چارچوب فعالیت‌های حزب به فعالیت پرداخت.

۲ - شرکت در انتخابات دوره چهاردهم مجلس در زمستان ۱۳۲۲: برای شرکت در این انتخابات حزب در حدود ۳۰ نفر حزبی و غیر حزبی را برای نمایندگی نامزد نمود. از یک میلیون رأی کل انتخاباتی حزب، ۲۰۰ هزار رأی یعنی یک پنجم آراء را بدست آورد. در نتیجه فراکسیون توده در مجلس که ۸ نفر بودند بر اساس برنامه ای که پاسخ دهنده بعضی از خواستهای مردم بود، فعالیت خود را آغاز کرد. این موفقیت پارلمانی و پشتیبانی ای که رهبری از فراکسیون توده در مجلس برای پیشبرد نظرات رفرمیستی اش مینمود در واقع حزب را هر چه بیشتر در جهت مبارزات پارلمانی کشاند.

۳ - تشکیل شورای متحد مرکزی کارگران و زحمتکشان: پس از شهریور ۱۳۲۰ چندین اتحادیه کارگری بوجود آمد: "اتحادیه کارگران و برزگران" تحت رهبری یوسف افتخاری، "اتحادیه کارگران راه آهن ایران" و "اتحادیه زحمتکشان ایران" که توسط اعضای قدیمی حزب کمونیست ایران تشکیل شده بودند. در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۳ (اول مه ۱۹۴۴) وحدت اتحادیه های مختلف کارگری از جمله شورای مرکزی اتحادیه کارگران تهران انجام پذیرفت و شورای متحد مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران بعنوان یگانه سازمان صنفی طبقه کارگر ایران بوجود آمد. در اواخر سال ۱۳۲۳، ۴۷ صنف و جمعاً ۵۰ هزار کارگر در سازمان اتحادیه ها متشکل شده بودند.

در مرکز این سازمان، شورائی مرکب از ۵۵ نفر قرار داشت که از میان اعضای آن ۱۵ نفر بعنوان هیئت مرکزی و ۵ نفر دبیر انتخاب میشد. روزنامه ظفر ارگان مرکزی آن بود.

در شورای متحد مرکزی تضادهای بین طرفداران حزب توده و جناح انقلابی که حواستار مبارزه قاطعانه تری علیه رژیم بود وجود داشت ولی بتدریج با رشد جناح وابسته به حزب توده شورای متحد مرکزی در صحنه سیاسی به پشتیبانی از حزب توده پرداخت. در واقع با کشانده شدن طبقه کارگر و توده های وسیع زحمتکشان به مبارزات اقتصادی و سیاسی لزوم وجود یک حزب سیاسی طبقه کارگر که بتواند مبارزات آنها را رهبری کند بخصوص بعد از سالهای ۱۳۲۳ بیشتر شد. عدم وجود چنین حزبی باعث گردید که افراد پیشرو طبقه کارگر به حزب توده ملحق شوند و تحت رهبری مستقیم خرده بورژوازی در آیند. ولی این تضاد بین خرده بورژوازی و طبقه کارگر در درون این حزب باعث بوجود آمدن مبارزات شدید ایده نولوژیکی در سالهای بعد گردید.

از فعالیتهای دیگر حزب مبارزه آن علیه سید ضیاء الدین طباطبائی یکی از عمال امپریالیسم انگلیس بود. این مبارزه که فعالیتهای حزب و صفحات جرید آنرا بخود معطوف داشت در واقع مبارزه قاطع علیه امپریالیسم نبود. زیرا عاملین امپریالیسم در درون هیئت حاکمه ایران فعالیت میکردند و چون حزب توده برنامه ای در جهت بدست گرفتن قدرت حاکمه نداشت این نوع مبارزات عملاً حزب را در جهت مبارزه با افراد کشاند تا مبارزه برای برانداختن سیستم اجتماعی موجود.

ت - کنگره اول حزب، (مرداد ۱۳۲۳)

فعالیتهای حزب توده از بدو تأسیس آن تا تشکیل کنگره اول باید در چارچوب کوشش در جهت ایجاد وحدت درحرب از نظر سیاسی و بخصوص تشکیلاتی دانست. گرچه خطوط کلی سیاسی حزب و تصمیمات کنگره اول حزب تأیید برنامه و اساسنامه موقت مصوبه کنفرانس ایالتی تهران بود ولی با تشکیل کنگره این برنامه و اساسنامه بطور رسمی بیان کننده موضع حزب در مقابل مسائل سیاسی و تشکیلاتی گردید بدون اینکه مرزبندی مشخص از نظر ایده نولوژیکی بوجود آید.

تضاد اعضای حزب در آستانه تشکیل کنگره اول بنا به گفته رادمنش ۲۵ هزار نفر و ترکیب اعضای حزب عبارت بود از: ۷۵ درصد کارگر، ۲۳ درصد کارمند و روشنفکر و ۲ درصد دهقان (تعداد قلیل دهقانان در صفوف حزب نموداریست از عدم کار در میان آنان) و در این کنگره ۱۶۸ نفر که نمایندگان منتخب کنفرانسهای ۸ سازمان محلی و ۱۲ کمیته ولایتی بودند شرکت داشتند. ولی با وجود اینکه اکثریت اعضای حزب را کارگران تشکیل میدادند، ترکیب شرکت کنندگان در کنگره بیشتر از روشنفکران و پیشه وران بود. در نتیجه کسانی که به عضویت ارگانهای رهبری حزب انتخاب شدند از روشنفکران بودند و هسته اصلی آنها را همان کسانی تشکیل میدادند که در کنفرانس ایالتی تهران برای انجام کارها انتخاب شده بودند.

مهمترین هدفی که کنگره در مقابل خود قرار داد تصویب نهائی برنامه و اساسنامه حزب بود که در کنفرانس تهران بصورت برنامه و اساسنامه موقت تصویب شده بود. چند نکته اساسی آنرا در زیر میآوریم:

اصل اول: تعریف حزب: “حزب توده حزب طبقات ستمدیده یعنی کارگران، دهقانان، روشنفکران آزادیخواه و پیشه وران است”.

اصل دوم: حزب خواهان “استقلال و تمامیت ارضی ایران است” و “علیه هر گونه استعمار کشور ایران مبارزه میکند”.

اصل سوم: حزب خواهان “همکاری دوستانه با کلیه کشورهای آزادیخواه” بر پایه تساوی حقوق ملل و صلح جهانی میباشد.

اصل چهارم: حزب خواهان استقرار حکومت ملی و رژیم دموکراسی واقعی میباشد.

اصل پنجم: حزب علیه نظم اقتصادی قدیم مانند قنودالیسم و اقتصاد دهقانی مبارزه میکند و خواستار بوجود آمدن “یک دستگاه اقتصادی مترقی و متمرکز” است که بر اساس حمایت از منافع تمام مردم باشد. (۶)

در برنامه حزب بعلاوه تشکیل سازمانهای صنفی و هم چنین انجام اصلاحات اجتماعی قید شد.

در جریان کنگره اول تضاد هائیکه از ابتدای تأسیس حزب در باره مضمون ایده نولوژیکی و مواضع استراتژیکی و تاکتیکی حزب وجود داشتند تبلور یافتند. خطوط اساسی این تضادها عبارت بودند از:

۱ - آیا حزب توده ایران واقعاً سازمانی توده ای است یا جبهه وسیعی از گروه ها و طبقات مختلف با یک هدف عمومی؟

۲ - آیا حزب باید خط طبقاتی روشنی داشته باشد و یا مجمع افرادی با منافع طبقاتی متضاد؟

۳ - آیا میبایست قدرت حاکمه را بطریق تدریجی و غیر انقلابی بدست آورد یا اینکه دیر یا زود برای رسیدن به هدف باید از راه انقلابی عمل کرد؟

۴ - آیا حزب باید بر اساس تکیه به نیروی خود یعنی با تکیه بر توده ها و تشکیلات خود عمل کند یا اینکه متکی به نیروهای خارجی باشد؟

۵ - آیا باید به نقش رهبری حزب و نیز داشتن برنامه دقیق سیاسی توجه کرد یا اینکه بدنبال جنبش و بدون برنامه حرکت کرد؟ (۷)

با وجود اختلاف نظر های ذکر شده در بالا مسائلی که مورد تصویب کنگره قرار گرفت بهیچوجه جوابگوی خواست مبارزاتی طبقه کارگر و توده های زحمتکش برای برانداختن فئودالیسم، امپریالیسم و سرمایه داری بوروکرات در ایران نبود. زیرا حزب توده ایران نه ایده نولوژی طبقاتی خود را مشخص ساخت (البته حزب توده ایران بدون ایده نولوژی نبود و ایده نولوژی حاکم در حزب همان ایده نولوژی خرده بورژوازی سازش طبقات بود که به تمام فعالیت های حزب سایه میانداخت) و نه برنامه حد اکثری که ساختمان سوسیالیسم و بنای جامعه کمونیستی است برای خود تعیین کرد. برعکس مبارزات خود را کاملاً در چارچوب قوانین موجود محصور نمود.

در جریان کنگره انتقاداتی به خط مشی اپورتونیستی رهبری و فراکسیون پارلمانی حزب از طرف نمایندگان در کنگره ابراز شد. ولی رهبری این انتقادات را غیر سازنده تشخیص داد و معتقد بود که "هدف انتقاد کنندگان غیر صالح شمردن رهبران عالیقدر حزب است" (۸) مسائلی که در کنگره مطرح شدند از جمله مسائل اساسی بودند که لازم بود کنگره به آنها جواب دهد. ولی چون وجود اپورتونیستی که به مثابه "رهبران عالی قدر" به کرسی های رهبری حزب چسبیده بودند مانع آن شد که اهمیت های برخورد ایده نولوژیکی روشن شود و حزب در اصلاح کمبود های اساسی خود اقدام نماید. در نتیجه کنگره مجموعه فعالیت های کمیته مرکزی موقت و فراکسیون حزب را در مجلس تأیید کرد. در قطعنامه کنگره که وضع نا هنجار تشکیلاتی و سیاسی حزب بخوبی دیده میشد از جمله چنین آمده است: "از لحاظ سیاسی حزب بزرگ و معروف و با نفوذ شده و حال آنکه تشکیلات حزب قادر به اداره نبود. بی تجربه گی و نبودن کادر باندازه کافی در آغاز تشکیل حزب از علل عمده این نقص است... ما بین سازمان های حزبی نیز هماهنگی و همکاری چنانکه باید وجود داشت و هر سازمان مطابق ابتکار خود میکوشید... لذا حزب با جریان بی نقشه در دستگاه اداره کننده خود در آینده مبارزه خواهد کرد و اصول رهبری متمرکز و نقشه ای را اجرا خواهد نمود." (۹)

این قطعنامه نموداریست از عدم اهمیتی که رهبری از ابتدا به مسائل ایده نولوژیکی میداد. در حالیکه علل عمده نقص در بی تجربه گی و نبودن کادر کافی نبود بلکه در مجهز نبودن رهبری به ایده نولوژی طبقه کارگر و سبک کار درست مارکسیستی-لنینیستی بود. در مورد مسائل تشکیلاتی تصمیم گرفته شد که حزب هرچه زودتر تصفیه شود و در مورد قبول اعضای جدید دقت بیشتری انجام گیرد. چنانچه خواهیم دید این تصمیم نیز از طرف رهبری حزب بارها زیر پا گذاشته شد. کنگره، کمیته مرکزی را که مرکب ۱۱ نفر بودند انتخاب کرد که در میان آنها سه نفر (بهرامی، الموتی، اسکندری) به سمت دبیری و ۸ نفر دیگر (پروین گنابادی، احسان طبری، اردشیر آوانسیان، علی امیر خیزی، رادمنش، بقراطی، کامبخش و فریدون کشاورز) اعضای کمیته مرکزی بودند. بعلاوه ۹ نفر دیگر نیز به سمت کمیسیون تفتیش و نظارت انتخاب شدند (بزدی، جودت، نوشین، علوی، روستا، قاسمی، کیانوری، الموتی، خلیلی، ملکی) و یک بوروی سیاسی ۵ نفری نیز انتخاب گردید. در مجموع در تمام این کمیته ها گروه پارلمانی حزب شرکت داشت.

بطور کلی میتوان گفت که در کنگره اول حزب از نظر سیاسی وحدتی کاملاً متزلزل در چارچوب رفرمهای اجتماعی از قبیل مبارزه در چارچوب قانون اساسی برای بدست آوردن آزادیهای دموکراتیک و رفاه عمومی و همکاری با سایر نیروهای مترقی در جهت انجام این رفرمها بوجود آمد. در زمینه تشکیلاتی حزب بسط مبارزات شهری را از طریق توسعه سازمان های حزبی، سازمان های صنفی و سندیکائی در برنامه خود قرار داد. در زمینه ایده نولوژیکی بدون اینکه کنگره در جهتی باشد که به معیار های مارکسیستی-لنینیستی دست یابد در مجموع خط اپورتونیستی و رفرمیستی رهبری را که از ایده نولوژی خرده بورژوازی سازش طبقاتی آن ناشی میشد پذیرفت. همین عدم وحدت ایده نولوژیکی بر اساس معیار های پروولتری بود که باعث شد در حزب وحدتی مستحکم در زمینه سیاسی و تشکیلاتی بوجود نیاید و در سالهای بعد منجر به برخوردهای شدید و انشعابات گردید.

ارزیابی حزب توده ایران از بدو تأسیس آن تا کنگره اول

با ملاحظه آنچه که در بالا گذشت، دیده میشود که حزب توده ایران از ابتدای تأسیس خود ترکیب غیر متجانسی داشت. مومسین آن جهان بینی واحدی نداشتند و رهبری از افراد مختلفی که بر پایه یک برنامه رفرمیستی گرد هم جمع شده بودند، تشکیل میشد. بعلت اینکه در رهبری عناصری با تمایلات و انگیزه های گوناگون شرکت داشتند لذا حدود و ثغور بسیاری از مسائل اساسی سیاسی، ایده نولوژی و تشکیلاتی روشن شد.

حزب تئوری راهنما نداشت. برنامه و خط مشی ای که بر پایه تجزیه و تحلیل طبقاتی از جامعه ایران و با تکیه به این تئوری بوده و بدست گرفتن قدرت سیاسی را از طریق انقلاب قهرآمیز در برابر حزب مطرح سازد، تهیه نکرد و تشکیلاتی که عملی ساختن چنین برنامه ای را محکم در دست بگیرد، نیز بوجود نیاورد.

در نتیجه در کنگره اول وحدت سیاسی، ایده نولوژیکی و تشکیلاتی که بتواند حزب را در جریان مبارزات امپریالیستی و ضد فئودالی که ناشی از خصلت جامعه ایران و مرحله انقلاب ایران میشد، استوار نگهدارد، بوجود نیامد. حزب بصورت سازمان توده ای وسیعی که خواستار اصلاحاتی در زمینه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود درآمد. بکار بردن سیاست رفرمیستی از طرف رهبری باعث شد که حزب به مبارزات تاکتیکی بپردازد و دورنمای روشنی که ناشی از دید درست انقلابی میشد، بدست نیاورد. ما در بررسی حزب کمونیست ایران بروشنی دیدیم که حزب کمونیست بر پایه تئوری مارکسیسم-لنینیسم، تجزیه و تحلیل طبقاتی درستی از جامعه ایران نمود، مرحله و هدف انقلاب را بدرستی تشخیص داد و وظیفه کمونیستها را برای انجام یک انقلاب ارضی در خطوط کلی تعیین نمود. حزب توده ایران در شرا نطی تشکیل شد که نه تنها تجارب غنی مبارزات حزب کمونیست موجود بود، بلکه در سطح جهانی نیز تجربه احزاب کمونیست کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره - نیمه فئودال و بخصوص حزب کمونیست چین در خطوط اساسی جمعبندی شده و مورد تصویب کنگره های ششم و هفتم انترناسیونال کمونیستی قرار گرفته بود. علت اینکه حزب توده از ابتدا در جهتی قرار نداشت که علل پیروزی ها و شکستهای حزب کمونیست ایران را جمعبندی کند و بر اساس روشن کردن راه انقلاب ایران، سیاست انقلابی مطابق با آنرا اتخاذ نماید جز در ماهیت غیر پرولتاری و رفرمیستی رهبری آن نمی توان جست. حزب توده در واقع ادامه دهنده راه حزب کمونیست نبود، بلکه ادامه دهنده سنتهای سوسیال دمکراسی میانه رو ایران (مانند حزب دمکرات ایران) در شرائط جدید تاریخی بود. رهبری ریزیونیست کنونی حزب توده ایران همانطور که امروز واقعیات عینی را انکار میکند در تحلیل تاریخ گذشته نیز بر اساس منافع خصوصی خود و برای تطهیر گذشته حزب توده تئوریهائی می بافت تا خیانت خود را به طبقه کارگر ایران و گمراه ساختن آن ادامه داده و به تبلیغ خط رفرمیستی اش بپردازد. در حالیکه خود این رهبری در گذشته بارها بروشنی ماهیت رفرمیستی حزب توده را بیان داشته است.

ما در بررسی وضع طبقاتی و اوضاع اجتماعی ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ دیدیم که شرائط مساعدی برای رشد انقلاب در ایران بوجود آمد. سرنگون شدن حکومت رضا شاه ضربه محکمی به قدرت هیئت حاکمه در ایران وارد ساخت. طبقه کارگر از نظر کمی نسبت به گذشته رشد یافته بود و تجارب مبارزات انقلابی حزب کمونیست را پشت سر داشت. از نظر خارجی نیز چه وجود ارتش سرخ در صفحات شمالی ایران و چه تضاد بین امپریالیسم آمریکا و انگلیس در توسعه نفوذ خود در ایران بعنوان عوامل خارجی در اوج گیری مبارزه تأثیر داشت. امکانات زیادی برای انجام مبارزات پردامنه و وسیعی در سطح ایده نولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی برای طبقه کارگر فراهم آمده بود. ولی چرا مومسین حزب توده از ابتدا بطور روشن و قاطعی موضعگیری طبقاتی به نفع پرولتاریا در پیش نگرفتند؟ چرا ایده نولوژی و جهان بینی مارکسیستی-لنینیستی را به مثابه معیار در مبارزات طبقاتی انتخاب نکردند؟ چرا راه راستین حزب کمونیست ایران را در پیش نگرفتند و به تجدید سازماندهی آن نپرداختند؟ چرا مسئله کسب قدرت حاکمه را از طریق انقلاب قهرآمیز و سرنگون ساختن رژیم دست نشانده امپریالیسم و فئودالیسم در برنامه خود قرار ندادند؟ چرا هدف دور خود را دایر بر ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم معین نکردند؟ چرا تجزیه و تحلیل طبقاتی علمی و در نتیجه مرزبندی دقیقی بین دوستان و دشمنان در مرحله انقلاب ایران را انجام ندادند؟ چرا راه انقلاب ایران، نیروی رهبری کننده و نیروی عمده انقلاب را تعیین ننمودند؟ اینها و ده ها مسائل دیگر از جمله مسائل اساسی ای هستند که هر حزب جدی انقلابی بدون دادن جواب دقیق و روشن به آنها غیر ممکن است بتواند مبارزات ملی و طبقاتی را در ایران قاطعانه به پیش ببرد، امر انقلاب را محکم در دست خود بگیرد و آنرا بطرف پیروزی سوق دهد. ما در زیر با بررسی مواضع رهبری حزب توده ایران که حاکم بر حزب بود، میکوشیم تا علل انحرافات حزب را در سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۲۳ روشن سازیم.

مواضع ایده نولوژیکی رهبری حزب توده ایران

در بررسی زندگی سه ساله حزب توده ایران دیدیم مسئله ای که در بوته فراموشی نهاده شده بود، مسئله ایده نولوژی و تئوری راهنمای حزب بود. بعلت اهمیت که این مسئله در ساختمان هر حزب انقلابی پرولتری دارد لذا به بررسی آن میپردازیم:

لنین در اوایل قرن بیستم با جمع بندی جنبش انقلابی در روسیه گفت: “بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد.” (چه باید کرد؟) او اهمیت این مسئله را ۲۰ سال بعد نیز بطریق زیر تأکید نمود: “... این مسئله را هم که این تئوری و (منظور مارکسیسم است- نویسنده) و فقط این تئوری انقلابی صحیح میباشد نه تنها تجربه جهانی قرن نوزدهم بلکه مخصوصاً گمراهی ها و تزلزلات، خطاها و یأس افکار انقلابی در روسیه نیز ثابت نموده است...”

“راه بدست آوردن مارکسیسم بمثابه تئوری صحیح انقلابی برای روسیه به تمام معنی سیر مصائب بود. نیم قرن مشقت بی سابقه کشید، قربانی داد، انرژی بی نظیر صرف کرد، یا فداکاری جستجو کرد، آموخت، عملاً آزمایش کرد، دچار یأس شد، و ارسی نمود، با تجربه اروپا سنجید تا آنرا به کف آورد.” (۱۰)

آیا مؤسسين حزب توده و جاه طلبانی که پُستهای رهبری را در کنفرانس ایالتی تهران و کنگره اول حزب اشغال کردند و آنطور که ایرج اسکندری ادعا میکرد (و این خود نمودار طرز تفکر دارو دسته کمیته مرکزی است) بسرعت برق تبدیل به “رهبران عالیقدر” شدند و هیچ کس حق کوچکتزین انتقادی را نمیتوانست از آنها داشته باشد، این آموزشهای داهیا نه و عمیق لنین را که نتیجه و جمع بندی تجارب بیش از سه ربع قرن پرولتاریای جهانی بود و اهمیت تئوری انقلابی پرولتاریا و موضع گیری طبقاتی پرولتری را نشان میداد، بخاطر داشتند؟

جواب این سؤال منفی است زیرا راهی که مؤسسين حزب توده از خشت اول بنای آن حزب در پیش گرفتند در این جهت نبود. ایجاد حزب پرولتری از حیظه تصور آنها خارج بود. نفوذ ایده نولوژی و جهان بینی خرده بورژوائی و درک ناقص و تکه تکه ای که بعضی از آنها از مارکسیسم داشتند (صحبت این امر را نوشته های آنها حتی در سالهای ۱۳۲۷ بخوبی نشان میدهد) آنها را واداشت تا حزبی تمام خلقی بوجود آورند، مبلغین رفرمیسم گردند و به آشتی دادن طبقات بپردازند و فعالیت های خود را در چارچوب قانون و مبارزات پارلمانی محدود سازند و در عین اینکه به اصطلاح “معلمین سخت گیری” برای بورژوازی بودند، پرولتاریا را نیز با همان ظاهر فریبی مارکسیستی تحت رهبری خرده بورژوازی درآورند و الا چه لزومی داشت که از ابتدا مسائل اساسی پرولتری از قبیل تئوری راهنما و مرز بندی طبقاتی حزب لگد مال شوند؟ چه عاملی عده ای از به اصطلاح کادر های کمونیست را که جرو مؤسسين حزب بودند و ادار ساخت با سلام و صلوات افراد غیر کمونیست را در تأسیس حزب شرکت دهند و حتی رهبری را بدست آنان بسپارند؟ چه عاملی جز ایده نولوژی غیر پرولتری و سازش طبقاتی آنها را وادار کرد که مقصود خود را از تشکیل حزب “تخفیف رنج بد بختان” درخواست حقوقی را که قانون برای زیر دستان در اجتماع اعطا کرده است “تقدیر خدمتگذار در هر لباسی که هست” و بالاخره حفظ حکومت مشروطه و اصول دموکراسی” ذکر نماید؟ آیا مقصود یک حزب واقعاً انقلابی، حزبی که متعلق به پرولتاریا بوده و برای تحقق آرمانهای آن مبارزه میکند میتواند به “تخفیف رنج بد بختان” دفاع از قانون و حکومتی که آلت دست استثمارگران است و “تقدیر بر خدمتگذار در هر لباسی” که هست خلاصه شود؟

کامبخش میگوید: “با اینکه منتهای اعتدال در این خواستها رعایت شده است، هیئت حاکمه ایران بخوبی آنچه را که زیر نام حزب توده در حال تکوین بود درک کرد” (۱۱) ولی کامبخش نمیگوید چرا منتهای اعتدال رعایت شد و اصول اساسی مارکسیسم- لنینیسم پایمال اعتدال گردیدند. اسکندری این اعتدال را بطریق زیر توجیه میکند:

“کسانیکه حزب توده ایران را در گذشته حزب طبقه کارگر، حزب مارکسیستی- لنینیستی نمیدانند، شکل را با محتوی اشتباه میکنند. شکل را عمده میگیرند و به محتوی کم بها میدهند، شرائط مشخص مبارزه علنی را از نظر دور میدارند و به کلی گوئی میپردازند، تاکتیک مبارزه در زمان معین را نفی میکنند و فقط استراتژی را می بینند. حزب توده ایران در زمانی تشکیل شد و اجازه فعالیت علنی یافت که قانون سیاه ۱۳۱۰ هر گونه “فعالیت کمونیستی” را ممنوع میکرد. آیا میبایست رسماً تشکیل حزب کمونیست را اعلام کرد به این قیمت که از همان آغاز تشکیل به فعالیت محفی محکوم شد و به یک گروه کوچک جدا از توده ها تبدیل گردید... یا در چارچوب قوانین موجود به اجرای عملی سیاست مارکسیستی- لنینیستی پرداخت و به یک حزب توده ای تبدیل شد؟... اشتباه حزب توده ایران در این نبود که چرا از همان آغاز رسماً خود را حزب

کمونیست اعلام نکرد، بلکه در آن بود که به سکتاریسم و چپ روی ها راه داده شد که به نقض اصول کار علنی منجر گردید.” (۱۲)

اسکندری با یک بازی با کلمه شکل و محتوی میخواد اصل مسئله را ماست مالی کند. صحبت بر سر این نیست که چرا حزب توده اسم خود را حزب کمونیست نگذاشت، صحبت بر سر ماهیت طبقاتی حزب یعنی ایده نولوژی، برنامه، خط مشی و تشکیلات است. این کلی گویی نیست. بر عکس صحبت بر سر اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم است که رهبری حزب توده بوئی از آن نبرده بود. این اصل که اگر حزبی در شرایط مخفی فعالیت کند به یک گروه کوچک جدا از توده ها تبدیل خواهد شد جز این نیست که رهبری حزب توده به حقانیت توده ها، به مارکسیسم-لنینیسم و انقلاب ایمان ندارد در نتیجه پیشرفت حزب را منوط به کار علنی میکند. مگر حزب کمونیست شوروی که در سخت ترین شرایط تزاری مبارزه کرد، علنی بود؟ مگر تشکیل یک حزب انقلابی و جهان بینی او باید منوط به این باشد که آیا قانون اجازه فعالیت علنی و ابراز آشکار جهان بینی خود را به او بدهد یا نه؟ مگر نه این است که انقلاب از نظر طبقات ستمگر و استثمارگر غیر قانونی است؟ پس در اینجا صحبت بر سر اصول است که حزب پیشرو پرولتاریا باید از آن پیروی کند نه شکل علنی و مخفی بودن که اسکندری جار میزند. مگر میتوان استراتژی را فدای تاکتیک کرد؟ مگر جز این است که هر تا کتیک مشخص باید در خدمت استراتژی مشخص باشد؟ چطور بدون تعیین استراتژی میتوان تاکتیک صحیح مبارزه را انتخاب کرد؟ آقای اسکندری تاکتیک خرده بورژوائی و پرآگاماتیستی خود را به استراتژی انقلابی ترجیح میدهد، فعالیت علنی و بی خطر را ولو بقیمت زیر پا گذاشتن اصول باشد به مبارزه سخت ولی پر ثمر ترجیح میدهد، بر این اساس است که به مبارزه در چارچوب امکانات قانونی میرسد. دلیل این امر نیز روشن است. رهبری حزب توده با هیئت حاکمه هیچ گاه مبارزه قاطع طبقاتی نمیکرد بلکه هد فاش نرد عشق باختن و وادار کردن او به انجام رفرم بود. تنها نش اپوزیسیون داشت و از این سیاست در تمام دوران حیات خود تا حد ممکن پیروی نموده و آنرا به اجرا درآورده است.

آیا در جامعه طبقاتی مثل ایران که تاریخ گذشته آن سراسر از بی رحمانه ترین جنگهای طبقاتی و وحشیانه ترین سرکوبها در مورد طبقات استثمار شونده میباشد و مناره ساختن از کله ها و چشمهای کنده شده زحمتکشان زبانزد عام و خاص است بخصوص تاریخ چند دهه اخیر ایران از دوران انقلاب مشروطیت بعد، مؤید درنده خوئی هیئت حاکمه ایران و امپریالیستهای پشتیبان آن است، این برخورد صوفی منشانه به مسائل اساسی مبارزه طبقاتی و ملی در ایران جز اینست که رهبران حزب توده از ابتدا قادر به درک ایده نولوژی پرولتاری و موضع گیری انقلابی نبوده اند؟ رهبری حزب توده ایران بجای تبلیغ و پافشاری روی ماهیت طبقاتی حزب پرولتاریا، تئوری خرده بورژوائی و انحرافی “حزب تمام ملت” را تبلیغ و عمل مینمود. آنها این کار را حتی بزعم عناصر انتقادی و پیشرو در درون و خارج حزب اعمال میکردند. آنها حزب توده ایران را “حزب طبقات زحمتکش” یعنی “کارگران، دهقانان، روشنفکران آزادیخواه و پیشه وران” جار زدند. و در سالهای بعد تئوری خود را تا درجه “حزب طبقات ستمکش” یعنی بورژوازی ملی و تا حدودی بعضی ما لکان که تحت ستم امپریالیسم در شرایط ایران قرار دارند، تعمیم دادند. برای توجیه این تئوری ضد مارکسیستی-لنینیستی در باره حزب، آنها تئوری مارکسیسم را در باره طبقات مورد تجدید نظر قرار دادند و در قسمت اول-مرامنامه حزبی طبقه را بصورت زیر تعریف کردند: “مجموعه افرادی که در اجتماع دارای منفعت واحد هستند در یک طبقه جای دارند.” این تئوری کشدار و مبهم و ضد مارکسیستی و وسیله ای برای توجیه “حزب تمام ملت” رهبران حزب توده بود و راه را برای هرگونه اپورتونیسیم بروی آنها میگشود. طبق این تعریف هر کس در هر شرائطی بر سر هر موضوعی با هر کس دیگر “منفعت واحدی” داشت جزو یک طبقه قرار میگیرد. بورژوازی و پرولتاریا و خرده بورژوازی نسبت به برانداختن ستم امپریالیستی در کشور دارای منفعت واحدی هستند و بنابراین تئوری، “یک طبقه اند” و میتوانند در حزب توده فعالیت کنند. این تئوریهای سیاه ضد مارکسیستی اساس ایده نولوژی رهبران حزب توده برای مدتی طولانی، در زمینه حزب سازی و مبارزه سیاسی، بود.

رهبران حزب توده، امروز به این مسئله کاملاً واقفند. ولی به علت ماهیت اپورتونیسیتی خود در عین اینکه نمیتوانند واقعیات گذشته را کلاً انکار کنند ولی با شیوه “از در عقب وارد شدن” میخوانند حقایق جدید را با روش جدید رویزونیستی خود ماست مالی کنند و مواضع غلط و ضد پرولتاری خود را در گذشته توجیه نمایند.

رادمنش میگوید: “درست است که در برنامه نخستین حزب توده از جهان بینی مارکسیسم-لنینیسم ذکری بمیان نیامده و شعار های اعلام شده از حدود شعارهای دمکراتیک عموم خلق تجاوز نمینمود ولی این هم واقعی است که مقررات عضویت در حزب و موازین آن مانند اصل گزارش دهی و ضرورت حفظ وسیع ترین پیوند با توده های زحمتکش و غیره و غیره استخوانبندی اساسنامه حزب ما را تشکیل میداد.” (۱۳) (تکیه از ماست)

اگر منظور رادمنش این است که مؤسسين حزب توده به جهان بينی مارکسيستی- لنینیستی مجهز بودند ولی در برنامه های حزب آنرا اعلام نداشتند، این یک دروغ بی شرمانه ایست. زیرا اولاً هم اوست که مینویسد “کمونیستها با یاری و همراهی جمعی دیگر حزب را بوجود آوردند” و این نشان میدهد که آنها جهان بينی واحدی نداشتند و ثانیاً طرح شعارهای دمکراتیک عموم خلقی بدون نشان دادن آینده روشن و تابناک نمی توانست آن چنان برنامه ای باشد که بر اساس آن تشکیلاتی مارکسيستی- لنینیستی بوجود آورد؟

اما اگر منظور آقای رادمنش این است که مقررات عضویت در حزب و اصل گزارش دهی دلیل بر مارکسيستی- لنینیستی بودن حزب است، این دیگر به معنی جدی نگرفتن مسائل است و نشان دهنده دید نا درست رهبری حزب توده در مورد تشکیلات طراز نوین پرولتری است. زیرا برای ایجاد تشکیلاتی پرولتری در درجه اول باید این تشکل را از نظر ایده ئولوژیک و وظایفی که در برابر خود قرار میدهد، ساخت تا در خدمت انجام وظایف معینی بکار برآید.

هنگامیکه حزب از ابتدا ساختمان ایده ئولوژیک متجانسی دارد و وظایف خود را کوشش برای انجام رفرمهای اجتماعی در چارچوب قوانین موجود میگذارد، چطور ممکن است تشکیلات و موازین آن مارکسيستی- لنینیستی از آب درآید؟

حزب طراز نوین طبقه کارگر از پیشروان پرولتاریا تشکیل میشود و حزب پیشرو آن است که مسلح به مارکسيسم- لنینیسم میباشد یهنی از دستگاه رهبری گرفته تا اعضای ساده حزبی باید حقانیت مارکسيسم- لنینیسم را قبول کنند و خود را با آن مسلح سازند و سیاست، برنامه، تشکیلات و شعارهای خود را بر اساس آن معین نمایند. نه اینکه افرادمختلف با ایده ئولوژیهای مختلف وارد آن شوند و حتی در سطح رهبری آن قرار گیرند. بنا براین مسئله بر سر این نیست که آیا باید برای خالی نبودن عریضه ذکرى از مارکسيسم- لنینیسم و یا برنامه حد اکثر بمیان میآید یا نه؟ مسئله بر سر اینست که با وجود افراد مختلف با ایده ئولوژیهای مختلف در صفوف حزب توده و حتی در سطح رهبری آن چگونه میتوان ادعا کرد که اصول مارکسيسم- لنینیسم در مسائل تشکیلاتی طرح و اجرا میشوند؟ اگر بنا باشد افرادی نظیر سلیمان میرزا اسکندری و مصطفی فاتح که از مؤسسين حزب توده بودند و هیچگاه به گذشته خود برخوردی انتقادی نکردند، اصل مرکزیت دمکراتیک را که از جهان بينی توده ای و دید ماتریالیسم- دیالکتیکی به تاریخ نتیجه میشود، اجرا نمایند، آنوقت باید قبول کرد که این اصل تنها متعلق به حزب پرولتاریا نیست و دیگر فرقی بین یک تشکل پرولتری و یک تشکل غیر پرولتری باقی نمیماند و صحبت کردن از اصول تشکیلاتی هم بی فایده است.

پس واقعیت اینست که افرادی که در رهبری حزب توده گرد هم آمدند، برای ایجاد آن چنان سازمانی با هم همکاری کردند که جهان بينی و مواضع سیاسی این حزب منافاتی با جهان بينی و مواضع سیاسی آنها نداشت و این واقعیت امروز از طرف رهبری حزب توده انکار و یا تحریف میشود.

ما در تجزیه و تحلیل حزب توده در سالهای بعد از کنگره اول نشان خواهیم داد که چه اصول تشکیلاتی در حزب اجرا شدند و موازینی که بکار میرفتند از چه قماشى بودند. به بررسی تحریف های تاریخ توسط رهبری حزب توده ادامه دهیم:

رادمنش میگوید: “ایجاد حزب طراز نوین تابع عوامل بسیار عینی و ذهنی است... حزب توده ایران به مثابه یک حزب طراز نوین خیلی زود شکل گرفت. از جهت ترکیب در حزب توده ایران پیوسطه عناصر کارگری اکثریت داشتند.” (تکیه روی کلمات از ماست) این بیان بطرز آشکاری قصد دارد “طراز نوین شدن” حزب را در رابطه معین با “ترکیب طبقاتی” حزب قرار دهد بدین معنی که زیرکانه از داشتن اکثریت کارگری در حزب توده استنتاج نماید که پس این حزب، حزب طراز نوین پرولتاریا بوده است. در حالی که طراز نوین شدن حزب در درجه اول باید از نظر ایده ئولوژیکى و سیاسى باشد و الا حرف از تشکیلات طراز نوین زدن حرف بیهوده و پوچی است. اگر معیار طراز نوین بودن یک حزب ترکیب طبقاتی آن باشد پس چرا حزب کارگر انگلستان را از این نوع احزاب به حساب نمیآوریم؟ زیرا سیاست و ایده ئولوژی حاکم بر این حزب بورژوائی است و نه پرولتاریائی و در مورد حزب توده هم حرف ما درست بر سر همین است.

اگر نمونه حزب سوسیال دمکراتیک کارگری روسیه را در نظر بگیریم که لنین بزرگ از مؤسسين آن بود، این حزب طی مبارزات سخت ایده ئولوژیکى، طرد اپورتونیستها و انحلال طلبان و عناصر وابسته به بورژوازی، رشد کرد و آبدیده شد. آنوقت بروشنی میتوان دید که حزب توده بدون داشتن ایده ئولوژی مارکسيستی- لنینیستی، با بلند کردن پرچمی رفرمیستی و سبک کار رفرمیستی در عرض چند سال نمیتوانست به حزب “طراز نوین” تبدیل شود. و اگر افرادی در آن بودند که ایده

نولوژی پرولتری داشتند و پیشرو بودند دیر یا زود می باید آن تشکیلات کهنه و عقب مانده را نفی کنند و سازمان جدید پرولتری بر اساس ایده نولوژی و سیاست طبقه کارگر بوجود آورند. این امر تنها پس از سالیان دراز مبارزه با رهبری حزب توده بوقوع پیوست و سازمانهای جدیدی بخصوص بعد از کودتای ۲۸ مرداد و متلاشی شدن حزب توده بوجود آمدند و اکنون در حال رشد میباشند و در راه ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر میکوشند.

این برخوردها بخوبی نشان میدهد که رهبران حزب توده از ابتدای تشکیل آن حزب اصولاً اهمیت و مقام درجه اولی به جهان بینی و تئوری انقلابی طبقه کارگر، مسلح ساختن اعضای حزب به آن، تبلیغ آن، تهیه برنامه و خط مشی سیاسی بر پایه این تئوری و تحکیم حزب از نظر تشکیلاتی و بر اساس این ایده نولوژی و سیاست، قابل نبودند. لذا در سیاست به رفرمیسم و اپورتونیسیم کشیده شدند و از نظر تشکیلاتی حزبی جبهه ای و یا تمام خلقی بوجود آوردند که ابزار تمایلات جاه طلبانه و سازشکارانه آنها بود. نمونه ای از برخورد ایده نولوژیک رهبران حزب توده را به کار سیاسی در سطور زیر می یابیم.. نامه مردم در شماره ۲ آبان ماه ۱۳۲۵ در معرفی رهبران حزب راجع به رضا رادمنش چنین مینویسد: “... و اکنون او گذشته از اینکه مدیر “مردم” و استاد دانشگاه است عضو کمیته مرکزی حزب، عضو هیئت سیاسی، مسئول شورای شهرستان، اتحادیه های کارگران و رهبر سازمان جوانان ایران است. اینها همه یاد داشتهای پر ارزشی است در ازی زندگی پر از فعالیت و مبارزه او” (تکیه روی کلمات از ماست)

دستگاه رهبری حزب توده برای توجیه مواضع غیر پرولتری خود در گذشته امروز به قلب واقعیات تاریخی می پردازد و در باره ماهیت حزب توده باز “دلایل” دیگری از چنجه بیرون میآورد. این بار وضع طبقاتی حزب را ناش از رهنمودهای بین المللی ذکر میکند. آنها مدعی اند که حزب به علت اینکه در “شرایط نوین تاریخی بوجود آمد لذا خصلت توده ای بخود گرفت و این گویا با رهنمود های کنگره هفتم کمینترن (ژوئیه ۱۹۳۵) هم آهنگ بوده است. کامبخش مینویسد: “در سال ۱۹۴۱ حزب توده ایران بجای حزب کمونیست تشکیل یافت. خود نام جدید حزب حاکی از آنست که تشکیل آن بر مبنای ایده های کنگره هفتم کمینترن بوده است. در نظر گرفته شده بود که حزب بایستی در های خود را وسیع تر بروی عناصر مترقی باز کند و برای تبدیل حزب به حزبی توده ای و وسیع کوشا باشد.” (۱۵)

افراد دیگری نیز در این مورد مشخص با رهبران رویونیست همدم شده و عامل بدبختی و سیه روزی حزب توده را تصمیمات به اصطلاح رویونیستی کنگره هفتم میدانند. در نتیجه عامل خارجی را تعیین کننده وضع حزب توده می شمارند و در عمل تز های رویونیستی حزب توده را می پذیرند. ولی این تحریفها نمیتواند حقایق تصمیمات کنگره هفتم را وارونه جلوه دهد. در گزارش کمیته اجرایی انترناسیونالیسم کمونیست به کنگره هفتم گفته میشود: کنگره جهانی ما باید به پرولتاریا راه حزب واحد انقلابی را که در میدان تزلزل ناپذیر مارکسیسم- لنینیسم قرار گیرد نشان دهد. پیک (Pieck) در مورد فعالیتهای انترناسیونالیستی کمونیستی بخشی از نطق استالین را در کنگره هیجده حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی (ژانویه- فوریه ۱۹۳۴) یاد آوری کرد. استالین میگوید: “اشتباه بزرگی است اگر فکر کنیم که پیروزی در انقلاب بخودی خود حاصل میشود. این پیروزی را باید تهیه دید و در جریان مبارزات سرسختانه بدست آورد. تنها یک حزب قوی پرولتری و انقلابی میتواند آنرا تهیه دیده و به انجام برساند.” پیک هم چنین طی نطق خود گفت: “حزب کمونیست چین نمونه ایست برای تمام کمونیستهای کشور های مستعمره و وابسته.”

در قطعنامه های کنگره نیز گفته میشود: “کمونیستها بدون این که یک لحظه کار مستقل تبلیغات کمونیستی، سازمان دهی و بسیج توده ها را فراموش کنند باید برای تسهیل راه اتحاد عمل کارگران کوشش نمایند.” در مورد کشورهای نیمه مستعمره و نیمه فئودال نیز گفته میشود: “وظیفه کمونیستها ایجاد جبهه توده ای ضد امپریالیستی” است و کشاندن “وسیع ترین توده ها در جنبش آزادیبخش ملی برای مبارزه علیه استثمار روز افزون امپریالیستی، علیه بندگی بی رحمانه برای راندن امپریالیستها و تأمین استقلال کشور”.

در کلیه این رهنمودها بر روی مسئله ایجاد حزب پیشرو پرولتری مجهز به مارکسیسم- لنینیسم تأکید میشود. از نظر سیاسی نیز بعلت خطری که فاشیسم در جهان بوجود آورده بود، وظیفه کمونیستها را ایجاد جبهه ضد فاشیستی در کشور های سرمایه داری و ایجاد جبهه توده ای ضد امپریالیستی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره که بتواند وسیع ترین اقشار را در مبارزات ضد امپریالیستی بسیج نماید در دستور کار احزاب کمونیست قرار میدهد. رفیق مائوتسه دون در سال ۱۹۳۸ (۱۳۱۷) در اثر خود بنام “نقش حزب کمونیست در جنگ ملی”، رابطه حزب کمونیست را با جبهه متحد ملی بطریق زیر روشن ساخت:

“حزب کمونیست باید سازمان خود را گسترش دهد و آنرا با بازکردن درهای خود بروی توده های وسیع کارگران و دهقانان و فعالین جوانی که خود را وقف امر انقلاب کرده اند، به اصول حزب اعتقاد دارند، از سیاستهای حزب پشتیبانی میکنند، حاضر به قبول انضباط حزبی هستند و کوشا کار میکنند، به حزبی بزرگ بدل گرداند که دارای حاصلت توده ای باشد... ولی در عین حال نیز نباید هوشیاری خود را در برابر نفوذ عمال دشمن از دست داد... وی هم چنین تأکید کرد که “استقلال ایده ئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی هر حزب و گروه در جبهه متحد باید محفوظ بماند. این در مورد گومیندان، حزب کمونیست یا هر حزب و گروه دیگر صادق است.”

به کدام یک از این رهنمودها حزب توده عمل کرد؟

در بالا دیدیم که در حزب توده از نظر ایده ئولوژیکی بین عناصر خرده بورژوا و کمونیست سازی که در مجموع به نفع خرده بورژوازی بود وجود آمد. از نظر سازمان دهی نیز مرزبندی دقیقی بین حزب طبقه و جبهه ضد امپریالیستی ایجاد نشد. بطوریکه حزب توده حزب کارگران، دهقانان، روشنفکران آزادیخواه و پیشه وران گردید و شعار وحدت او نیز شامل این طبقات و قشرها میشد.

برای روشن ساختن باز هم بیشتر ادعا های مغرضانه رهبران حزب توده، بهترین و درخشان ترین نمونه، حزب کمونیست (اکنون حزب کار) آلبانی است که تقریباً سه هفته قبل از تشکیل حزب توده کنفرانس مقدماتی آن برگزار شد (از ۸ تا ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۱) و در ۸ نوامبر ۱۹۴۱ تشکیل گردید. حزب کمونیست آلبانی زمانی تشکیل شد که پرولتاریای صنعتی در آنجا بمراتب ضعیفتر از ایران بود و تقریباً وجود نداشت. بورژوازی نیز بسیار ضعیف بود و فنودالها قدرت زیادی داشتند. بنا بر این از نظر مرحله انقلاب وضعی شبیه ایران داشت. کشور آلبانی در اثر اشغال و تهاجم فاشیستها استقلال خود را نیز از دست داده بود. کمونیستهای واقعی آلبانی تحت رهبری رفیق انورخوجه با طرد و انتقاد نظرات اپورتونیستی و با تکیه به اصول مارکسیستی-لنینیستی حزب کمونیست آلبانی را بوجود آوردند. و درست همین چیز است که مؤسسين حزب توده از ابتدا در فکر آن نبودند و عجلانه و با دید فرصت طلبانه بهای زود بزرگ شدن خود را، با غلطیدن به دامن خرده بورژوازی، پرداختند.

در تاریخ حزب کار آلبانی گفته میشود: “تصمیمات هفتمین کنگره کمینترن مرحله جدیدی را برای رشد بعدی جنبش کمونیستی و کارگری جهان نشان داد. بکاربردن خلاق این تصمیمات در شرایط مشخص هر کشور راه بدست گرفتن رهبری توده های وسیع مردم را توسط کمونیستها ترسیم کرد و نشان داد که چگونه میتوان به نیروی اصلی رهبری کننده جنبش کارگری، جنبش دمکراتیک و ضد امپریالیستی تبدیل شد” (۱۶) “شرائطی که با تشدید خطر فاشیسم در آلبانی نه تنها لزوم مطلق هم کاری نزدیک گروه های کمونیستی فوریت یافت، بلکه تجدید سازماندهی کارشان را با روح تصمیمات کنگره هفتم انترناسیونال کمونیست نیز ضروری میساخت.” (۱۷) بدین ترتیب در کنفرانس تصمیم گرفته شد که “حزب کمونیست آلبانی بمثابه حزب طراز نوین سازمان داده میشود و تقویت میگردد.” “حزب نباید از نوع احزاب کهنه مثابه احزاب سوسیال دمکرات انترناسیونال دوم باشد، دچار انفعال، روحیه گروهیگری و دسته بندی گردیده و به منافع طبقه کارگر خیانت کند. ما خواستار ایجاد حزبی هستیم که قادر باشد طبقه کارگرا رهبری کند و مبارزه را تا به آخر ادامه دهد.” (۱۸) “...باید صرف انرژی زیادی بکوشیم در صحنه تئوریک و سیاسی سطح ایده ئولوژیکی کادرها را از طریق درک تئوری مارکسیستی-لنینیستی بالا ببریم” (۱۹)

“بدون یک انضباط آهنین و وحدت حزبی، حزب ما که دشمنان زیادی دارد نخواهد توانست پیروزمندانه مبارزه را ادامه دهد” (۲۰)

این است نمونه یک حزب طراز نوین راستین که بر اساس رهنمودهای کنگره هفتم کمینترن بوجود آمد، رشد کرد، بلشویکی شد، انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فنودالی را پیروزمندانه با توسل به جنگ توده ای رهبری نمود و تحت رهبری کمونیستهای برجسته ای چون رفیق انورخوجه، مارکسیست-لنینیست کبیر، به افشای رویونیسم خروشچفی در شرایط دشواری پرداخت و از مارکسیسم-لنینیسم دفاع کرد و اکنون ساختمان سوسیالیسم را پیروزمندانه به پیش میرود.

رهبران حزب توده امروز وقیحانه میکوشند تا خود را ادامه دهندگان سنتهای حزب کمونیست ایران و سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران قلمداد کنند. ولی خیانت آنها به مارکسیسم-لنینیسم به طبقه کارگر ایران و گمراه ساختن آن سابقه طولانی دارد

و آخرین فرمولی هم که برای چسباندن خود به حزب کمونیست ایران پیدا کرده اند نیز دردی را برای آنها دوا نخواهد کرد. آقایان رهبری حزب توده مدعی هستند که: «بزرگترین مجاهد دوران سوسیال دموکراسی حیدر خان عمواغلی، بنیان گذار حزب کمونیست ایران است. همزمان دکتر تقی ارانی آخرین شخصیت برجسته حزب کمونیست ایران بنیاد گذاران حزب توده ایرانند.» (۲۱) و آنوقت اضافه میکنند که: «این پیوند تنها ناشی از این کیفیت نیست که افراد واحدی در دورانهای سه گانه نقش داشته اند بلکه همچنین و بویژه ناشی از این کیفیت است که مشی انقلابی واحدی در این سه دوران دنبال شده است.» (همانجا)

این ادعا نمونه ایست از عوامفریبی و دروغ پردازی این «شخصیتهای» رهبری حزب توده ایران و تحریفی است بمراتب زننده تر از تحریف تاریخ نویسان شاهان ابله ایران. این آقایان فراموش کرده اند، موقعیکه در کرسیهای مجلس چهاردهم لرمیده بودند به ارتجاع ایران قوت قلب میدادند که از این بچه های شیطان نشترسد و با آنها همکاری کند. آنها هدف از تشکیل حزب توده را در آن موقع چنین فرمولبندی کردند: «سوسیالیسم... برای خلقهای متعدد و سرزمینهای زیادی مایه امید و الهام بخش است. ولی مسئله در این نیست زیرا حزب ما بهیچوجه سوسیالیستی نیست بلکه یک سازمان دمکراتیکی است که بر حسب ضرورت تاریخی در ایران رشد کرده است.» (۲۲) (تکیه از ماست)

کامبخش نیز در مصاحبه ای که در ۲/ ۹/ ۱۳۲۴ با یک مخبر انگلیسی کرد در جواب سؤال او گفت: «من عضو حزب توده هستم» در ایران حزب کمونیستی وجود ندارد که من عضو آن باشم» «ما مرانامه و برنامه داریم که در کنگره حزبی بتصویب رسیده است و تا کنگره دیگری تشکیل نشود هیچگونه تغییری در آن نمیتوان داد. بنا براین نسبت به نظرات سیاسی ما باید از روی این مرانامه قضاوت کرد.» (۲۳) وی همچنین در نطق خود در مجلس ماهیت پارلمانا رستی حزب توده را نیز بطریق زیر بیان داشت: «ما هیچگونه مبارزه را بغیر از مبارزه در صفحات جراند ویا در سالونهای نطق و میتینگهای منظم به خودمان اجازه نمیدهیم.»

آیا منظور از کیفیت و مشی انقلابی واحد در سه دوران جنبش کمونیستی همین است که نمایندگان حزب توده در مجلس گفته اند؟ آیا این توهمین بزرگی به حزب کمونیست ایران و رهبران برجسته ای چون حیدر عمواغلی نیست؟ آیا برنامه و خط مشی حزب کمونیست ایران «تخفیف رنج بدبختان» و «موافقت با شاه در حدود مشروطیت» بود یا واژگون ساختن حکومت فنودالها و کمپرادورها، قطع نفوذ امپریالیسم و به حاکمیت رساندن پرولتاریا و توده های خلق؟ رهبری حزب توده ایران نه تنها در سالهای ۱۳۲۰، بلکه امروز نیز آرزوی توافق با شاه در حدود قوانین موجود و درخواست فعالیت علنی از او را دارد. این منطقی است که رهبری حزب توده در جهت هموار کردن راه آن و آماده ساختن خود برای تسلیم کامل و خیانت انتخاب کرده است.

بر اساس بررسی فوق چنین نتیجه میگیریم:

۱ - با وجود شرائط مساعد داخلی و خارجی، بعد از سرنگونی رژیم رضا شاه و اوجگیری مجدد جنبشهای توده ای که تجدید سازماندهی حزب کمونیست بصورتی ضرورتی درآمده بود، حزب توده ایران تأسیس یافت. از آنجاکه رهبران این حزب دارای ایده نولوژی پرولتری نبودند و اهمیت و نقش تئوری انقلابی را در امر آزادی پرولتاریا و خلقهای ایران درک نکرده بودند، بجای بدست گرفتن پرچم مارکسیسم-لنینیسم، عملاً پرچم پاره پاره خرده بورژوازی را برافراشتند. در نتیجه جنبش انقلابی کارگران و توده های وسیع مردم بدون رهبری پرولتاریا ماند و به کج راه کشیده شد.

۲ - از آنجا که بخشی از رهبران حزب توده ایران و یا به اصطلاح خودشان «کمونیستهای قدیمی» به امر تدارک ایده نولوژیک و سیاسی برای ساختن یک حزب پرولتری توجه نداشتند، تشکیلات بی درو پیکری را با دیدی عجولانه در خدمت سیاست رفرمیستی خویش بوجود آوردند که نقش احزاب اپوزیسیون را در برابر رژیم به عهده داشت. در نتیجه آنها قادر نشدند وحدتی رزمنده در درون حزب و بین حزب و توده خلق بوجود آورند.

مقایسه دو درس تاریخی بالا با تجربه احزاب کمونیستی از جمله حزب کمونیست ایران- که با پرچمی روشن بوجود آمد و برای ایجاد آن گروه ها و دسته های مارکسیستی-لنینیستی با شرکت در مبارزات توده ها برای مدتی طولانی، دست به تدارک ایده نولوژیکی، سیاسی و تشکیلاتی زدند- بروشنی بینش اپورتونیستی و ضد پرولتری مؤسسين حزب توده و ادعای رهبران کنونی آن در مورد به اصطلاح «ادامه دهندگان راه حزب کمونیست»، آشکار میسازد.

وظیفه مارکسیست- لنینیستهای ایرانی در شرایط کنونی این است که در امر ایجاد حزب کمونیست ایران این حقایق تاریخی را عمیقاً در نظر بگیرند تا اشتباهات گذشته را دوباره تکرار نکنند.

بخش دوم

فعالیت‌های حزب توده ایران از کنگره اول تا کنگره دوم

(۱۳۲۳ - ۱۳۲۷)

الف- مبارزات سیاسی

ب- فعالیت‌های تشکیلاتی

پ- مبارزات ایده نولوژیک درون حزبی

ت- کنگره دوم حزب توده ایران

فعالیت حزب توده ایران در این دوره همچنان در چار چوب کلی خط مشی رفرمیستی آن باقی ماند. ما در سه بخش بترتیب فعالیت‌های سیاسی، تشکیلاتی و مبارزات درون حزبی را مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس به تصمیمات کنگره دوم حزب توده ایران می‌پردازیم.

الف- مبارزات سیاسی

از نظر سیاسی خط مبارزات پارلمان‌ناریستی و علنی شهری که بطور عمده ادامه فعالیت‌های گذشته حزب اند، علی‌رغم حاد شدن تضاد توده‌های خلق با ارتجاع داخلی و امپریالیسم همچنان ادامه یافت. این خط مسلماً نمیتوانست توده‌های وسیع مردم را به مبارزه بکشاند و قدرت خلاقه آنها را شکوفا سازد زیرا تضادهای حاد و اساسی جامعه ایران یعنی تضاد خلق با فئودالیسم و تضاد خلق با امپریالیسم و سرمایه‌داری بوروکرات میبایست بطور نهائی و از راه انقلابی حل گردد. آنچه که رهبری حزب توده بدنبال آن میرفت خط رفرمیستی مسالمت‌آمیز در چارچوب وضع موجود ایران بود.

نتیجه این سیاست فقط این بود که کلیه فعالیت‌های سیاسی حزب یکی بعد از دیگری با شکست مواجه گردید. فعالیت‌های سیاسی حزب را بطور کلی میتوان در چند قسمت زیر بررسی کرد:

۱- کوشش برای همکاری با احزاب و دستجات مختلف سیاسی برای دفاع از شعارهای دمکراتیک.

۲- بسیج حزب برای شرکت در انتخابات دوره پانزدهم و فعالیت‌های فراکسیون پارلمانی حزب.

۳- نفت و مسئله مبارزات ضد امپریالیستی.

۴- شرکت در دولت قوام السلطنه

۵- برخورد به جنبش‌های ملی و دمکراتیک

کوشش برای همکاری با احزاب و دستجات مختلف سیاسی برای دفاع از شعارهای دمکراتیک

حزب در اواسط سال ۱۳۲۳ موفق شد از مدیران جراند و نویسندگان مترقی جبهه ای بنام “جبهه آزادی” بوجود آورد که از احزاب و اتحادیه‌های مختلف برای تحقق برنامه زیر طلب همکاری نمود:

۱) مراقبت در حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی ایران و مبارزه علیه هرگونه سیاست استعماری.

۲) مبارزه برای برقراری حکومت ملی براساس قانون اساسی و رژیم دموکراسی.

۳) تشکیل دادگاههای ملی برای محاکمه و مجازات خائنین به منافع عمومی.

۴) مبارزه برای تأمین عدالت اجتماعی به منظور بهبود زندگی عموم مردم.

در اردیبهشت ۱۳۲۴ این جبهه در حدود ۲۷ روزنامه را دربر میگرفت که فعالیتهای تبلیغاتی در زمینه حفظ آزادیهای موجود نمود و مبارزاتی علیه حکومت صدر و جلوگیری از تمدید مجلس چهاردهم انجام داد. بر پایه همین شعارها در ۱۸ خرداد ۱۳۲۴ جبهه ائتلافی از حزب توده ایران و حزب ایران بوجود آمد که در آبانماه ۱۳۲۵ یعنی یک ماه قبل از شکست جنبشهای ملی و دموکراتیک آذربایجان و کردستان، احزاب فرقه دموکرات آذربایجان، حزب دموکرات کردستان و نیز احزاب سوسیالیست و جنگل به این "جبهه مؤتلف احزاب آزادی خواه" پیوستند. (۲۵) در مورد ورود فرقه دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان به این جبهه رادمنش میگوید: "ولی این اعلام دیر وقت فقط جنبه دکلا راسیون پیدا کرد." (۲۶) و علتش را هم اینطور بیان میدارد که "فرقه دموکرات آذربایجان با وجود مراجعات متعدد در ورود به جبهه مزبور مسامحه نمود." (همانجا) ولی رادمنش علت اصلی این مخالفت را روشن نمیکند و مسئله مورد اختلاف را ذکر نمی نماید. واقعیت این است که تشکیل این جبهه که این همه مورد آرزوی رهبری حزب توده بود هیچ امکانی را که مایه شکست نهضت گردد و حلال مشکلات باشد را بوجود نمی آورد برعکس حزب توده از این طریق احزاب دیگر را نیز به مبارزات پارلمانی میکشاند.

از فعالیتهای این جبهه ائتلافی شرکت در کابینه قوام را که البته با تصمیم او در ۱/ ۵/ ۱۳۲۵ صورت گرفت و در واقع با دید رام کردن احزاب و نیروهای مترقی و آماده نمودن ارتجاع برای حمله متقابل انجام شد، میتوان ذکر کرد. چنانکه خواهیم دید حزب توده با پرداختن بهای گرانی توانست این "افتخار شرکت در دولت" را بدست آورد.

از فعالیتهای دیگر این جبهه کوشش برای انجام انتخابات دوره پانزدهم مجلس بود که در عمل هیچگونه نتیجه ای از آن حاصل نشد.

در اینجا بیک نکته مهم باید توجه داشت و آن اینکه جبهه واحد سلاحی است که حزب پیشاهنگ پرولتاریا در رابطه با مرحله انقلاب کشور و به منظور متحد ساختن اکثریت قاطع خلق حول مسائل اساسی انقلاب تشکیل میدهد. و از آنجا که کشور ما در مرحله انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فنودالی قرار داشت لذا جبهه واحد نیز در رابطه با آن باید ساخته میشد. وظیفه حزب پیشاهنگ پرولتاریا در ایران این بود که در درجه اول اتحاد پرولتاریا و دهقانان را به مثابه استخوانبندی جبهه واحد تأمین کند. این کار جز از طریق شرکت در انقلاب ارضی و رهبری آن توسط حزب امکان پذیر نبود. و بدون این وحدت اتحاد با بورژوازی ملی و کشانندن او به مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فنودالی و تأمین رهبری جبهه واحد توسط حزب میسر نمی شد.

اما رهبری حزب توده ایران بعلت عدم درک مرحله انقلاب ایران و اهمیت مسئله دهقانان و موضعگیری رفرمیستی اش در شرائطی که جنبشهای انقلابی در ایران اوج میگرفت و لزوم وحدت طبقه کارگر را با توده های خلق بخصوص دهقانان ایجاب می نمود، به انقلاب ارضی و حل اساسی مسئله دهقانان، اتحاد طبقه کارگر و دهقانان توجه نکرد. دید او از جبهه واحد به ائتلاف احزاب و دستجات مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی خلاصه میشد و بهمین علت نه تنها در سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ بلکه در سالهای ۱۳۲۸ - ۱۳۳۲ نیز دچار انحراف شد. امروز با وجودی که آنها به ظاهر از استخوانبندی جبهه واحد صحبت میکنند ولی باز هم در عمل به بند و بست با احزاب و اشخاص بیشتر میپردازند تا به پیوند دادن طبقه کارگر با دهقانان، و بهمین دلیل است که هیچ موفقیتی نتوانسته اند کسب کنند زیرا چنین برخوردی به مسئله جبهه واحد با واقعیت عینی رشد انقلاب ایران در تضاد میباشد. همکاری اخیر حزب توده با تیمور بختیار تابدان حد باعث نفرت کلیه آزادی خواهان و مبارزین ضد امپریالیست گردیده است که رهبری اپورتونیست مجبور شده است رادمنش را از دبیر اولی معزول نماید، از جمله نمونه های برخورد این افراد با مسئله پر اهمیت جبهه واحد است.

بسیج نیرو ها برای شرکت در انتخابات دوره پانزدهم و فعالیتهای فراکسیون پارلمانی حزب

فعالیت‌های پارلمانی حزب زمانی گسترش مییافت که جنبش‌های مسلحانه در ایران در حال تکوین بود. رهبری حزب توده این شرائط را بکلی نادیده می‌گرفت و چنان سرگرم فعالیت‌های پارلماتاریستی شد که نه تنها خود حزب را به پیروی از این سیاست کشاند، بلکه کوشید تا احزاب دیگر را نیز به این کار وادار نماید.

گروه پارلمانی حزب با برنامه‌ای شبیه برنامه «جبهه آزادی» در مجلس به فعالیت پرداخت و برای مبارزه با عناصری که به رهبری سید ضیاءالدین طباطبائی وابسته به امپریالیست‌های انگلیس بودند، در تابستان ۱۳۲۳ برنامه‌ای بیرون داد که از تمام نیروهای دمکراتیک برای دفاع از سیستم قانونی پارلمانی دعوت به هم‌کاری مینمود. نمایندگان مترقی، از جمله دکتر مصدق در مجلس این برنامه را تأیید کردند.

گروه پارلمانی حزب تا بهار سال ۱۳۲۴ با هر دولتی که برنامه حد اقل او را نمی‌پذیرفت مخالفت میکرد. ولی در این موقع با موافقت کمیته مرکزی حزب از کابینه بیات و بعد از آن در اوایل سال ۱۳۲۵ از کابینه قوام السلطنه پشتیبانی کرد. دکتر کشاورز سخنگوی گروه پارلمانی حزب در مجلس گفت: «پشتیبانی ما از دولت جدید ناشی از خواست حزب در حفظ قانون اساسی و دمکراسی است و الا نخست‌وزیر وابسته به همان طبقه حاکمه است که حزب با آن سر‌آشتی ندارد.» (تکیه روی کلمات از مااست)

حزب توده در واقع فعالیت خود را در چارچوب قانون اساسی متمرکز ساخته بود و سخنگویش در مجلس «بحکم دفاع از قانون اساسی» از دولت پشتیبانی کرد. دولتی که بقول خودشان متعلق به طبقه حاکمه است دولتی که بنا به گفته کا مبخش رئیس آن نماینده امپریالیسم آمریکا است و آزادی‌های دمکراتیک را چند سال پیش زیر پا انداخته بود. (۲۷) این سیاست پشتیبانی از دولت باعث شد که همکاری حزب با نیروهای وابسته به بورژوازی ملی در مجلس نیز بهم بخورد.

دوره چهاردهم مجلس در اسفند ماه ۱۳۲۴ پایان رسید. بعلت ضعف هیئت حاکمه و اوج‌گیری مبارزات توده‌های مردم بخصوص در مناطق غربی، شمالی و جنوبی ایران رژیم نمیخواست انتخابات دوره پانزدهم را انجام دهد و در عین اینکه نقشه تقویت خود و تهاجم به نیروهای مترقی را میکشید، میکوشید تا در ورای مجلس و بدون ایجاد مزاحمتی از طرف نمایندگان فرصت مناسبی برای آغاز تهاجم بیابد. در همین چارچوب بود که به رام کردن این نیروها بخصوص حزب توده ایران که جار و جنجال زیادی بر سر انتخابات دوره پانزدهم براه انداخته بود، میپرداخت. ولی رهبری حزب که خیال میکرد با انجام انتخابات دوره پانزدهم بر خر مراد سوار خواهد شد اصولاً در فکر این نبود که رژیم که یک اقلیت کوچک مخالف را در مجلس نمیتوانست تحمل کند چطور تن به این میداد که آقایان بتوانند چند نفر دیگر نیز در مجلس به تعداد خود بیافزایند... تازه بفرض اینکه چنین کاری نیز عملی میشد با چه نیروئی این مجلس محافظت میشد؟ زیرا هیئت حاکمه با تکیه به نیروهای نظامی میتوانست تا هر موقع که میخواهد بر سر قدرت بماند و هر مانعی را هم که بر سر راهش باشد توسط قدرت نظامی خود از میان بردارد. و تا موقعی که این قدرت نظامی در دست هیئت حاکمه باقی بماند و توده‌های خلق توسط انقلاب آنرا در هم نشکسته و قدرت سیاسی خود را بجای آن ننشاند باشند این گونه مجالس حتی اگر نمایندگان آن از طرف توده‌های مردم انتخاب شده باشند، هیچگونه قدرت اجرایی نخواهد داشت و هیئت حاکمه میتواند هر موقع که از طرف آن احساس خطر کرد درهای آنرا ببندد. نمونه‌های به‌توب بستن مجلس توسط قزاقان بدستور محمد علی شاه و قتل و عام نمایندگان آزادیخواه در بیغوله‌های باغشاه، اعمال نفوذ‌های خودسرانه رضا خان در دوره دیکتاتوری ۲۰ ساله در مجلس، تعویض صندوقهای انتخاباتی و غیره گواه این مدعا هستند.

رهبری حزب توده ایران از تاریخ درس نگرفت و اردشیر اوانسیان یک ماه قبل از آغاز حمله ارتجاع به آذربایجان و کردستان نوشت: «هنوز خیلی کارهای اساسی در پیش است. اگر ما تا کنون فقط حرف میزدیم و توده‌ها را متشکل میکردیم و بر علیه طبقه حاکمه ظالم بر میانگینیم، امروز وظیفه داریم که با شرکت در مجلس ۱۵ که بایستی مترقی و دمکرات باشد از مرحله انتقاد وارد مرحله عمل شویم و عملاً به مردم آزادی، نان، فرهنگ و بهداشت بدهیم.» (۲۸)

بدین ترتیب رهبری حزب توده میخواست از مرحله حرف زدن، تشکل توده‌ها علیه طبقات حاکمه و انتقاد وارد مرحله «عمل» شود و با شرکت در مجلس ۱۵، بمردم عملاً آزادی، نان و فرهنگ و بهداشت دهد!! اگر حزب توده، حزبی جدی و انقلابی بود از تاریخ صد ساله ایران درس می‌گرفت. اما برای این رهبری لمپدن در صندلی‌های مجلس مهم‌تر از دفاع کردن و مبارزه برای بدست آوردن حقوق اکثریت خلق بود.

تاریخ یکبار دیگر خط بطلانی بر روی این آرزوهای خیالی رهبری حزب توده کشید و نه تنها انتخابات دوره پانزدهم انجام نگرفت بلکه با آغاز تهاجم مسلحانه ارتش ارتجاعی به آذربایجان و کردستان که از طرف مالکین مرتجع و امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی پشتیبانی میشد، مقدمه سرکوبی جنبشهای مترقی و خفه نمودن آزادی در سینه ها آغاز گردید. سیاست پارلمانی حزب توده که جلو اوج گیری مبارزات توده ای مردم را از طریق دیگر میگردفت در سال ۱۳۲۵ ضربه سختی به جنبشهای انقلابی خلقهای ایران زد و آنرا از مسیر درست انقلابی خارج ساخت. رهبری حزب توده که اینهمه به مجلس ۱۵ دل بسته بود بعد از یورش ارتجاع در سال ۱۳۲۵، سراسیمه شرکت در انتخابات را تحریم نمود، به قوام السلطنه نفرین کرد ولی نتوانست مانع از آن شود که ۹۰ در صد نمایندگان مجلس را بعد از اینکه بالاخره انتخابات بانجام رسید حزب “دمکرات” قوام السلطنه بدست آورد (تیر ۱۳۲۶). انتخابات دوره پانزدهم بار دیگر بی اساس بودن سیاست پارلمانتاریستی حزب توده را که سدی در راه اوجگیری مبارزات خلق های ایران بطریق دیگر و در درجه اول راه قهرآمیز بود، نشان داد.

نفت و مسئله مبارزات ضد امپریالیستی

اهمیتی که استخراج نفت برای امپریالیستها در سالهای بعد از جنگ اول جهانی پیدا کرد و رقابت انحصارات بزرگ نفتی بخصوص آمریکائی و انگلیسی در منطقه خاور میانه باعث شد که مسئله نفت در ایران همراه با مبارزات کمپانیهای مختلف نفتی و سیاستهای امپریالیستی توأم گردد. ارتجاع ایران هم از این مسئله بنفع تحکیم مواضع خود از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی استفاده کرد.

در سالهای ۱۳۱۰ - ۱۳۱۲ در مورد تجدید قرارداد داری مبارزات وسیع توده ای در ایران علیه شرکت نفت انگلیس شروع شد که در آن موقع حزب کمونیست ایران موضع قاطع خود را در مورد ملی شدن صنعت نفت اعلام نمود. ولی رضا شاه با سوء استفاده از احساسات توده ها و با ظاهر فریبی توانست موقتاً بورژوازی ملی و خرده بورژوازی را فریب داده بطرف خود جلب کند. متعاقب با این جنبشهای ضد امپریالیستی و بعد از آنکه موضع خود را قدری تحکیم کرده بود، قرارداد سنگین تری را به خلقهای ایران تحمیل نمود.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ این مسئله بار دیگر بطور حادی در ایران مطرح شد. بخصوص در نیمه دوم جنگ جهانی دوم با آمدن نمایندگان “رویال دوچ شل” در مهر ماه ۱۳۲۲ برای بدست آوردن امتیازات جدید و شرکتهای آمریکائی در بهمن ۱۳۲۲ تضاد امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی بار دیگر تشدید شد.

رهبری حزب توده توسط فراهسیون حزبی در مجلس در ۱۹ مرداد ۱۳۲۲ موضع قاطعی در مورد نفت نگرفت بدین ترتیب که مسئله ملی کردن صنعت نفت را در ایران مطرح نکرد و فقط با دادن امتیاز مخالفت نمود و بررسی موارد استثنائی دادن امتیاز به خارجیان را نیز برای دولت مجاز دانست.

آمدن کمیسیون به ریاست کافتارادزه، معاون وزارت امور خارجه شوروی در ۱۹ شهریور ۱۳۲۳ برای مذاکره در باره استخراج نفت شمال باعث شد که دولت اعلام نماید که امتیاز به کشورهای خارجی نخواهد داد.

رهبری حزب و گروه پارلمانی آن در مسئله نفت از طرح پیشنهادی دکتر مصدق مبنی بر مسنوعیت مذاکره با هر دولت خارجی برای دادن امتیاز نفت در زمان اشغال ایران و آزادی مذاکره برای “فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت خود را استخراج و اداره کند.” پشتیبانی نکرد. این پیشنهاد گرچه کامل نبود ولی رد آن توسط فراهسیون حزب در مجلس باعث منفرد شدن آنها گردید. (۲۹) حزب سیاست نادرست موازنه قوا را توسط رادمنش در مجلس پیشنهاد نمود: “من سیاست تعادل قوا را پیشنهاد میکنم که با سیاست فعلی اصولاً مغایر است و هم چنین کاملاً با سیاست سالهای قبل از ۱۳۲۰ نیز مغایر میباشد. ما بایستی وسیله موازنه بین دو نیروی عمده باشیم و آنرا قوی کنیم و نه تضعیف همراه با آن ما بایستی در درون کشور یک توازن اجتماعی توسط رفرمهای مؤثر بوجود آورده و کوشش جدی در از بین بردن متنفذین بنمائیم. اگر ما در این کار موفق نشویم کشور ما بطرف انقلابی خواهد رفت که پشتیبانان سیاست فعلی را از میان خواهد برد.” (۳۰) (تکیه از ماست) احسان طبری این سیاست را چنین توضیح داد: “ما به همان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافی قائلیم و بر علیه آن سخن نمیگوئیم باید معترف باشیم که شوروی در ایران منافع جدی دارد باید به این حقیقت پی برد که مناطق شمال ایران در حکم حریم امنیت شوروی است و عقیده دسته ای که من در آن هستم این است که دولت به فوریت برای

دادن امتیاز نفت شمال به روسها و نفت جنوب به کمپانیهای انگلیسی و آمریکائی وارد مذاکره شود." (۳۱) (تکیه از ماست). این ها بخوبی چهره رفرمیستهای حزب توده را نشان میدهد. آنها بجای دفاع از حق حاکمیت و استقلال ایران در زمینه های سیاسی و اقتصادی، سیاست توازن قوا را مطرح کردند و برای انگلستان و آمریکا "حقی" در ایران قائل شدند و از طرفی دیگر پیشنهاد ایجاد توازن اجتماعی بوسیله رفرم نمودند تا ایران بطرف انقلاب نرود. در آن قسمت از این سیاست که مربوط به سیاست خارجی است آقایان دچار گرایش جهان وطنی گردیدند که مغایرت کامل با انترناسیونالیسم پرولتری و اتکاء به نیروی خود داشت که در واقع دفاع از شوروی نبود، بلکه بی آبرو ساختن کشور کبیر شوراها در پیش زحمتکشان و تمام خلقهای ایران بود، کشوری که بدست لنین بزرگ قراردادهای ننگین تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ روسها و انگلیسها را از هم درید. این سیاست بعلاوه با شعار ملی کردن صنعت نفت که حزب کمونیست در سالهای ۱۳۱۰ - ۱۳۱۲ داد از زمین تا آسمان فرق داشت. این سیاست با سیاست مبارزه قاطع ضد امپریالیستی حزب کمونیست نیز بکلی مغایر بود و بالاخره این سیاست ضربه بزرگی بر پیکر کشور شوراها در ایران وارد ساخت، کشوری که در ایران هیچ حق بخصوصی را برای خود قائل نبود و در عین مبارزه با نفوذ امپریالیسم در ایران، به حق حاکمیت ما احترام میگذاشت. وظیفه حزب توده در آن موقع عبارت بود از: دفاع از ملی کردن صنعت نفت، لغو امتیازات نفت جنوب و هرگونه حقوقی که امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی در ایران برای خود قائل بودند و مبارزه برای بیرون راندن و قطع نفوذ امپریالیستها و دفاع از حاکمیت و استقلال ملی ایران - موضع اپورتونیستی حزب در مورد نفت باعث شد که در سالهای ۱۳۲۸ - ۱۳۳۲ نیز در مورد شعار ملی کردن صنعت نفت منحرف شده و از توده ها جدا گردد.

آنچه که از مبارزات ضد امپریالیستی نیم بند حزب میتوان ذکر کرد عبارتند از مبارزه تبلیغاتی برای بیرون کردن میلسپو نماینده کمپانیهای آمریکائی و افشای توطئه های امپریالیستی بخصوص امپریالیسم انگلیس در مناطق جنوبی و شرقی ایران.

شرکت در کابینه قوام

در تاریخ جنبش ۶۰ ساله میهن ما بارها با حاد شدن تضاد خلق با امپریالیسم و فنودالیسم بخصوص در زمان انقلاب مشروطیت و تا روی کار آمدن رضا شاه که مبارزات طبقاتی و ملی بسطح مبارزات مسلحانه یعنی عالی ترین شکل مبارزات سیاسی رسیده بود چهره کریمه افراد ضد انقلابی بخوبی نمایان گشته بود. یکی از این چهره ها قوام السلطنه بود که از بزرگترین فنودالهای ایران و از مرتجع ترین نمایندگان امپریالیسم انگلیس و بعد ها آمریکا بشمار میرفت. قوام السلطنه قائل کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان از جمله کهنه کار ترین و سرسپرده ترین نمایندگان امپریالیسم بود که در شرایط بغرنج برای حل مسایل بسود اربابان خود وارد میدان میشد. آخرین خیانت او در زمان حکومت دکتر مصدق که منجر به کشتار وحشیانه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ گردید در خاطر همه باقی است.

در سالهای ۱۳۲۱ برای سرکوبی جنبش آزادیخواهانه توده های مردم میهن مان و باز کردن دست امپریالیسم آمریکا برای مداخله در امور ایران این پیر کفتار سرسپرده دست به تشکیل دولت زد که چند ماه بعد منجر به فجایع و کشتار بیرحمانه هموطنان مان گردید. ولی در سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ اوضاع جنبش بمراتب تغییر پیدا کرده بود. جنبشهای عظیم مسلحانه توده ای در آذربایجان و کردستان، قیام افسران خراسان، مسلح شدن کارگران در مناطق شمال ایران، تظاهرات و اعتصابات پرشور کارگران نفت در جنوب ارتجاع را سخت هراسان ساخته بود.

در حالیکه در همه جا و بخصوص در تظاهرات اول ماه مه ۱۹۴۶ (۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۵) در تهران و نیز در تظاهرات کارگران در خوزستان شعارهای "قدرت به دست خلق" و "زمین برای دهقانان" داده میشد؛ در حالیکه خلقهای قهرمان آذربایجان و کردستان برای بدست آوردن حقوق خود دست به قیام مسلحانه زده بودند؛ در حالیکه افسران وطنپرست از چها رگوشه کشور بصف انقلابیون در آذربایجان میپیوستند؛ رهبری حزب توده فرصت طلبانه از این مبارزات برای وارد آوردن فشار به دولت جهت انجام انتخابات دوره پانزدهم استفاده میکرد و با حزب خلق الساعه دمکرات قوام السلطنه مشغول ائتلاف بود.

در چنین شرائطی قوام السلطنه برای پیدا کردن راه نجات برای هیئت حاکمه و امپریالیسم و جلوگیری از رشد جنبش آزادی بخش خلقهای ایران بدستور اربابان خود شروع به فعالیت نمود. در اولین قدم از رهبری حزب توده تقاضا نمود تا اعتصاب کارگران نفت جنوب را بخواباند. در اواخر تیر ماه ۱۳۲۵ (۱۴ ژوئیه ۱۹۴۵) اعتصاب عمومی در خوزستان آغاز شد. اعتصاب برای اضافه دستمزد، پرداخت حقوق روزهای تعطیل و بالاخره خنثی کردن توطئه شرکت نفت انگلیس برای

نابودکردن اتحادیه ها بود. در حالیکه تظاهرات کارگران توسط عمال ارتجاع و نیرو های مسلح خانهای مرتجع جنوب به خاک و خون کشیده میشد (۳۲) و دولت انگلیس نیروی دریائی خود را در آبادان تقویت مینمود و مستشاران انگلیس مشغول تهیه نقشه سرکوبی اعتصابات کارگران بودند، رضارادمنش و جودت روانه آبادان شدند تا جنبش عظیم کارگران را خفه کنند. به پاس این سیاست اعتصاب شکنانه و اپورتونیستی که مستقیماً به ارتجاع خدمت میکرد، یک هفته بعد کابینه ائتلافی قوام تشکیل شد و سه نفر از رهبران حزب وارد این کابینه شدند (اسکندری- اقتصاد، کشاورز- فرهنگ، یزدی- بهداری) و پاداش خیانت رهبری به طبقه کارگر و جنبش آزادی بخش خلقهای ایران به این ترتیب داده شد.

کمیته مرکزی اعلام نمود که پشتیبانی او از دولت بدون شرط نیست و برنامه رفرم ارضی و حل مسئله آذربایجان و انتخابات آزاد مورد قبول واقع شده است. (۳۳)

هنوز سه ماه از تشکیل کابینه ائتلافی نگذشته بود که در اوایل پائیز ۱۳۲۵ (۲۴ سپتامبر ۱۹۴۶) در جنوب سران عشایر قشقائی که از حمایت دولت انگلستان برخوردار بودند با زد و بند با دولت و برای بدست آوردن اختیارات بیشتری در جنوب شورش کردند و از دولت خواستند که وزرای توده ای را از کابینه اخراج کند. قوام السلطنه که این شورش را دمکراتیک ذکر میکرد به درخواست وزرای توده ای دایر به خواباندن شورش توجه نکرد و در اواخر مهر ماه ۱۳۲۵ وزرای توده ای از کابینه استعفا دادند.

بدین ترتیب دولت با مانور ماهرانه ای توانست حزب توده را رام تر کند، جنبش کارگری را در جنوب سرکوب سازد و تحت عنوان آماده کردن شرائط برای انتخابات مجلس ۱۵ در آذرماه ۱۳۲۵ ارتش ارتجاعی را که از طرف فنودالها و امپریالیستها تقویت میشد به آذربایجان و کردستان بفرستد و جنبش انقلابی را در این دو منطقه سرکوب نماید.

با شکست این جنبشها ارتجاع قدرت از دست رفته را کم کم باز یافت و به تدریج ضربه خود را متوجه حزب توده گردانید. این حوادث بخوبی نشان دادند که سیاست پارلمانتاریستی حزب نتیجه ای جز به شکست کشاندن جنبشهای توده ای مردم ندارد.

رهبری حزب امروز به هیچ وجه حاضر نیست که این "افتخاری" که نصیبش شده بود و در دولت ارتجاعی پست وزارت بدست آورده بود، را نادرست بداند. کامبخش مینویسد: "بدیهی است که منظور اصلی قوام استفاده از نفوذ این جبهه (منظور جبهه مؤتلف احزاب آزادی خواه است- نویسنده) و شرکت دادن آن در مسئولیت اقداماتی بود که در نظر داشت بعداً انجام دهد. حزب به این مطلب توجه داشت. معهداً تصمیم گرفت در دولت شرکت کند تا بتواند از امکانات موجود برای تقویت سازمانهای خود استفاده نماید". (۳۴) واقعاً که سیاست "ماهرانه ای" رهبری اتخاذ نمود! این عذر بدتر از گناه است. اگر طوریکه کامبخش میگوید رهبری آگاهانه عمل کرده است و حتی از نقشه های آینده قوام با خبر بود آیا باصطلاح "تقویت سازمانهای خود" از آنهمه گذشتی که رهبری حزب در برابر ارتجاع کرده است بزرگتر بود؟ این گفته کامبخش سفسطه ای بیش نیست و تاریخ این قضاوت را محکوم میکند. زیرا نه حزب به تقویت سازمانهای خود پرداخت و نه بعد از بهم خوردن کابینه ائتلافی کاری کرد بلکه به قصابی های ارتجاع تماشا نمود. حتی اگر رهبری حزب در کابینه قوام نیز شرکت نمیکرد، چون هیچگونه آمادگی برای مبارزه جهت بدست گرفتن قدرت حاکمه از طریق قهر انقلابی نداشت و اصولاً چنین چیزی در برنامه کار او بیگانه بود، لذا اجباراً میبایست در راهی که انتخاب کرده بود، یعنی فعالیت برای انتخابات دوره پانزدهم ادامه میداد.

بدین ترتیب شرکت در کابینه قوام نیز عملاً بسود ارتجاع و بضرر نیروهای انقلابی تمام شد.

برخورد رهبری حزب توده به جنبشهای ملی و دمکراتیک

همانطور که در گذشته ذکر کردیم ارتجاع ایران که بعد از شهریور ۱۳۲۰ ضعیف شده بود با رشد نهضت ضد امپریالیستی و ضد فنودالی در میهن مان شروع به تجدید قوا برای مقابله با آن نمود. از اواخر سال ۱۳۲۳ به تدریج ارتجاع دست به تهاجم زد ولی هنوز به علت اینکه بقدر کافی قوی نبود نمی توانست بطور قاطع عمل کند. در این کار فنودالها، مرتجعین و نوکران امپریالیسم و جاسوسانش در ایران و بالاخره قوای دولتی و در درجه اول ارتش و ژاندارمری دست بدست هم دادند.

در مازندران چاقوکشان حزب وطن بر رهبری سید ضیاءالدین و به کمک دستجات مسلح شده از طرف مالکان مرتجع و ارتش به مراکز کارگری اتحادیه ها و کلپهای حزب توده حمله میکردند و عده زیادی از کارگران را در آخر آبان ۱۳۲۳ در شاهی به قتل رساندند.

در زنجان یکمک ارتش و سرلشگر ارفع، ذوالفقاریها عده ای را مسلح کرده و برای حمله به آزادی خواهان و ایجاد ترورو محیط وحشت مورد استفاده قرار میدادند.

در آذربایجان دهقانان زیادی در اثر توطئه مشترک فئودالها و مالکان توسط ژاندارمها بقتل رسیدند، بطوریکه بعلت عدم ترتیب اثر دادن صدر و حکیمی به شکایات مردم دکتر مصدق مسئله را در ۲۴ آبان ۱۳۲۴ در مجلس مطرح ساخت.

در اصفهان و فارس امپریالیسم انگلیس با مسلح ساختن عشایر جنوب به خصوص با همکاری نزدیک سران ایل بختیاری به مراکز کارگری روزنامه های مترقی م کلپهای حزب توده حمله ور میشدند. در خراسان جاسوسان انگلیس تحت رهبری کلنل اسمیت، سر کنسول بریتانیا به توطئه چینی وسیعی مشغول بودند.

در تیرماه ۱۳۲۵ همانطور که قبلاً اشاره شد مبارزات کارگران خوزستان با نقشه قبلی امپریالیسم انگلیس، دولت و عشایر مسلح به خون کشیده شد.

در تهران از طریق آتش ردن کلپهای حزب توده (۱۴ بهمن ۱۳۲۳) برقرار کردن حکومت نظامی (شهریور ۱۳۲۴) و غیره ارتجاع فشار خود را بر روی کلیه مخالفین بیشتر کرد.

در درون ارتش نیز برای از بین بردن افسران آزادی خواه و کسانیکه حاضر نبودند در بند و بستهای افسران ارشد ارتش که برای دفاع از منافع امپریالیستها و مرتجعین داخلی مشغول فعالیت بودند شرکت کنند، توطئه چیده میشد.

در واقع ایران در مرحله ای بود که شرایط برای انقلاب کردن از هر حیث مساعد بود. شاخص این شرایط نیز مبارزات وسیع دهقانان علیه ستم فئودالی، مبارزات قهرمانانه کارگران و سایر توده های زحمتکش شهری علیه ارتجاع و امپریالیسم، تشدید تضادها در درون هیئت حاکمه، مبارزه در درون ارتش و برپاشدن قیام افسران خراسان، رشد جنبشهای ملی و دمکراتیک در آذربایجان و کردستان میباشد. شرکت فعال خلقهای سراسر ایران در مبارزات سالهای بعد از ۱۳۲۰، قهرمانی و فداکاری و دادن شهبان زیادی همه گواه وجود شرایط انقلابی مساعد بود. خلق موضع گیری خود را بدین ترتیب از طریق شرکت فعال در مبارزات سرسختانه علیه ارتجاع نشان میداد.

رهبری حزب توده بکلیه این جریانات واقف بود. روزنامه رهبر ارگان مرکزی حزب هر روز توطئه جدیدی را که ارتجاع و امپریالیستها علیه خلقهای ایران میچیدند افشا میکرد. ولی این رهبری که در رأس این سازمان پف کرده قرار داشت اصلاً ب فکر انقلاب، در فکر سرنگون ساختن طبقه حاکمه و بقدرت رساندن کارگران و دهقانان و ایجاد جمهوری دمکراتیک خلق نبود. بر عکس فکر و ذکر رهبری یکی بود و آن اینکه میخواست با همه دسته های مترقی وحدت کند تا متفقاً برای انجام انتخابات دوره پانزدهم مجلس فعالیت کنند. رهبری به هیچ وجه حاضر نبود به وضع قانونی او لطمه ای برسد. گوئی حزب برای آن درست شده بود که قانونی باشد و نقش اپوزیسیون را همانطور که سوسیال دمکراسی در اروپا انجام میداد، ایفا کند. این مسئله بخصوص در ارتباط با جنبشهای دمکراتیک آذربایجان و کردستان بخوبی روشن میشود. زیرا در شرایطی که مبارزات قهرآمیز اوج گرفته بود، رهبری حزب توده به انقلاب پشت کرد و تمام کوشش خود را بکاربرد که از طریق مذاکره، سازش و یا شرکت در دولت، از طریق مبارزات پارلمانی و فعالیتهای مطبوعاتی، جواب مسائل حاد جنبش آزادی بخش خلقهای ایران را بدهد. آنها حتی حاضر نبودند قدمی از شهرهای بزرگ و بخصوص تهران بیرون گذارند و وضع وخیم میلیونها زحمتکش روستائی را که در بدترین شرایط قحطی، گرسنگی، استثمار و ستم فئودالی، مرض و بی خانمانی بسر میبردند، بنگرند و واقعیات خشن جامعه طبقاتی ایران را که جز با قهر انقلابی امکان حلی نداشت، باز شناسند. رهبری قادر به درک این نبود و بهمین علت مبارزات ضد امپریالیستی آن از چارچوب افشاگری از طریق روزنامه، صحبت کردن از پشت تریبون مجلس و یا احياناً براه انداختن تظاهرات در شهرها تجاوز نمیکرد. این موضع و این عملها جوابگوی شرایط عینی انقلاب نبود.

توده ها خواستار بدست گرفتن قدرت بودند، توده ها خواستار از بین بردن مالکان خونخوار، ارتش و سایر نیروهای مسلح حامی استثمارگران بودند، توده ها حاضر به فداکاری و دادن قربانی برای بدست آوردن حقوق خود بودند ولی رهبری فرسنگها از این امر دور بود و دردامن عفریت ارتجاع به خواب رفته بود و رویاهای زیبا میدید و توجه به این اصل اساسی مارکسیستی-لنینیستی، یعنی انقلاب قهرآمیز، اصلاً نداشت. در اندک مقالاتی که رهبران رویونیست حزب توده راجع به جنبشهای دمکراتیک آذربایجان و کردستان نوشته اند اصولاً اشاره نمیشود که اختلاف آنها با رهبری این جنبشها در مورد مبارزه مسلحانه چه بود؟ چرا سازمانهای حزب توده آذربایجان-سازمانهای این حزب “طراز نوین”- بدون موافقت رهبری کاملاً به فرقه دمکرات آذربایجان پیوستند؟ فرستادن هیأتی به ریاست خلیل ملکی اپورتونیست به آذربایجان برای چه بود؟ چرا فرقه دمکرات حاضر به تشکیل جبهه ائتلافی نبود؟ چرا آنها فرقه دمکرات را تحت فشار قراردادند تا از مواضعش دست بردارد؟ و خود آنها در این شرایط انقلابی چه کار کردند؟ رهبری به این سؤال ها جواب نمیدهد ولی اکنون که آنها از آسیابها افتاده میخواهد طوری وانمود سازد که گویا آقایان سهمی در رشد جنبش در آذربایجان داشتند و از برکت وجود آنها بود که خلق آذربایجان بپا خاست و فرقه دمکرات را نیز بخشی از حزب توده قلمداد میکنند. گویی که این فرقه نیز بدست آنان تأسیس شد. رهبری به این مسئله نمیپردازد که چطور شد که در آذربایجان بعلت توجه فرقه دمکرات آذربایجان به مسئله دهقانان و ایجاد ارتش ملی جنبش بطور وسیعی رشد کرد در حالیکه حزب توده در حالتی دفاعی در میان دروازه های شهرهای بزرگ محصور ماند؟

برای هر مارکسیست-لنینیست واقعاً انقلابی این سؤال باید مطرح شود. چرا حزب کمونیست ایران خواهان انقلاب بود و در انقلاب گیلان شرکت کرد، فداکاری نمود، قربانی داد، ارتش کارگران و دهقانان بوجود آورد و به تقسیم زمین بین دهقانان دست زد. ولی رهبری حزب توده، در موقعیکه شرایط برای انقلاب کردن بسیار مساعد بود، حتی انقلابیون را از انقلاب کردن باز میداشت. آیا علت این امر را جز در مواضع انقلابی و مارکسیستی-لنینیستی حزب کمونیست و مواضع رفرمیستی و اپورتونیستی رهبری حزب توده ایران میتوان جست؟

رهبری حزب توده همانطور که امروز خوارها اتهام از قبیل “چپ و چپ نما”، “ماجراجو”، “دید ولونتاریستی از انقلاب”، “دید نظامی داشتن از مارکسیسم” و غیره به سازمان ما، به جنبش انقلابی خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به جنبش بین المللی کمونیستی وارد میآورد “مارکسیسم مرده و بیجان”، مارکسیسمی “که خاطر خطیر ملوکانه را آزار نمیدهد و از انبان پاره پاره رویونیستهای خوشچف- برژنف بیرون میکشد، با بوق و کرنا تبلیغ میکند. در سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ نیز این رهبری با دلهره ایکه از انقلاب کردن داشت، انقلابیون را ماجراجو، کسانیکه از روی عقل و خرد عمل نمیکند و غیره میخواند و مورد سرزنش قرار میداد. این رهبری اکنون میکوشد تا بهر ترتیب شده خود را از “ادامه دهندگان حزب کمونیست ایران” جلوه دهد. ولی این طواوسهای خوش خط و خال و بد طینت پاهای زشتی دارند که قادر به پوشاندن آنها نیستند و با تهمت و افترا هم نخواهند توانست حقیقت را تحریف نمایند. آنها از زیر مسئولیت سنگین که میتوانند بعهده بگیرند و وظیفه داشتند بعهده بگیرند شانه خالی کردند و صدمات جبران ناپذیری به جنبش کارگری و به جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران وارد نمودند. این است واقعیتی که تاریخ ۳۰ سال گذشته ایران و مبارزات رهائی بخش خلقهای ایران بروشنی آنرا نشان میدهد.

بعلت اهمیتی که قیامهای مسلحانه در سال ۱۳۲۴ در تاریخ مبارزات خلقهای ایران دارند، بطور مختصر به بررسی آنها میپردازیم.

قیام افسران خراسان

ارتش ایران به مثابه پایگاه عمده قدرت دولتی که از دیرزمان تحت فرمان امپریالیسم و مرتجعین داخلی قرار داشت، وسیله اعمال زور رژیم بوده است. ارتش که در زمان تشکیل اولین واحدهای قزاق بدست مستشاران روسی (۹۰ سال پیش در زمان سلطنت ناصرالدین شاه) و در ادوار مختلف برای سرکوب جنبشهای آزادی بخش خلقهای ایران بکار میرفت یکی از ارتجاعی ترین بخش دستگاه دولتی است. در این ارتش بین امراء (وابسته به طبقات فنودال و کمپرادور) و اکثریت مطلق سربازان، درجه داران و افسران جزء (وابسته به دهقانان، کارگران، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی) تضاد شدیدی وجود دارد که از یک سو انعکاسی است از مبارزات طبقاتی در جامعه و از سوی دیگر نظم قرون وسطائی اطاعت کورکورانه، اجباری بودن نظام وظیفه، تفاوت فاحش سطح زندگی امراء و بقیه افراد ارتش، تجاوز دمدنشانه به حق سربازان و درجه داران و بالاخره برخورد ظالمانه به آنها، ناشی میشود. بهمین علت در ارتش نیز از آغاز پیدایش آن، جنبش

دمکراتیک و انقلابی وسیعی که متأثر از جنبش دمکراتیک و انقلابی خلقهای ایران بود، بوجود آمده و رشد کرده است. قیام محمد تقی خان پسیان در مشهد (۱۲۹۹ - ۱۳۰۰)، قیام مازور لاهوتی در تبریز (۱۳۰۰)، قیام پادگان سلماس و خوی و قیام لهاک خان باوند در بجنورد (۱۳۰۵) از جمله با اهمیت ترین مبارزات در ارتش قبل از شهریور ۱۳۲۰ میباشد.

ارتجاع ایران با همکاری امپریالیسم در اثر اوجگیری مبارزات توده های مردم از اواخر سال ۱۳۲۳ دست به تهاجم علیه آنها زد. مسلماً چنین عملی از طرف افسران جوان مبارز که در طرف خلق قرار داشتند، محکوم شد. تضادهای درون ارتش و بین امرأ آن از قبیل: ارفع، رزم آرا، زاهدی و غیره باعث شد که آنها به دسته بندیهای بپردازند. ارفع که با صدراشرف همکاری میکرد با دستیاری سرهنگ منوچهری (ارتشید آریانای کنونی و عامل فاشیسم در ایران) حزب “نهضت ملی” را در ارتش تشکیل داد و کلیه افسرانیکه از شرکت در آن امتناع میورزیدند، تعقیب و تبعید مینمود. این وضع باعث بوجود آمدن عکس العمل شدیدی در بین افسران آزادی خواه گردید. برجسته ترین تظاهر این اعتراضات از طرف افسران و درجه داران و سربازان مترقی، قیامی است که افسران آزادی خواه و سلحشور پادگان خراسان تحت فرماندهی سرگرد اسکندانی در ۲۴ مرداد ۱۳۲۴ برپا کردند. این قیام با شکست مواجه شد ولی دو درس بزرگ از خود باقی گذاشت. اول اینکه ارتش مهم ترین وسیله سرکوبی خلق است و دوم اینکه کاملاً در اختیار مرتجعین نیست. اکثریت افراد ارتش جزو نیروهای خلق اند و به علت تضادی که با رژیم دارند حاضر به مبارزه و خدمت کردن به امر انقلاب هستند. از آنجا که ارتش عمده ترین بخش قدرت دولتی را تشکیل میدهد، وجود جنبشهای دمکراتیک و افراد مترقی در درون آن، خطر بزرگی برای رژیم میباشد. بنابراین کلیه انقلابیون باید به کار در درون ارتش بطور جدی توجه کنند. ثانیاً، جنبشهای دمکراتیک و ضد ارتجاعي در درون ارتش تنها زمانی قادر به رشد کردن و بدست آوردن موفقیت هستند که با مبارزات خلق پیوندی فشرده داشته باشند یعنی در ارتباط نزدیک با خلق و سازمانهای آن عمل کنند.

جنبش ملی و دمکراتیک آذربایجان (۱۳۲۴ - ۱۳۲۵)

خلق آذربایجان در تاریخ سیاسی صد ساله کشور ما نقش انقلابی بسیار مهمی داشته است. در بررسی تاریخچه حزب کونیست (توده شماره ۱۵) دیدیم که استثمار شدید، فقر متداوم توده های زحمتکش، خلق آذربایجان را مجبور به مسافرت به قفقاز برای پیدا کردن کار مینمود. کارگران آذربایجان که در مناطق نفت خیز و معدن ذغال سنگ قفقاز بشدت استثمار میشدند با عقاید سوسیال دمکراسی انقلابی در اوایل قرن بیستم آشنائی پیدا کردند. بورژوازی ملی آذربایجان نیز که رشد بیشتری نسبت به بورژوازی ملی سایر نقاط ایران کرده بود، برای بدست آوردن آزادی عمل برای خود، مبارزه میکرد. در نتیجه در انقلاب مشروطیت، آذربایجان به پایگاه انقلاب تبدیل گردید. آذربایجان سرزمین حاصل خیزی است و سیستم مالکیت اربابی از دیر زمان در آنجا مستقر بوده است. در زمان رضاشاه سیستم مالکیت زمین استحکام بیشتری یافت و فئودالهای خونخوار آذربایجان به شدید ترین وجهی دهقانان را استثمار کرده و با تکیه به نیروی مسلح خود و با کمک نیروهای مسلح دولتی به قتل عام دهقانان که حاضر به قبول شرائط بندگی آنان نبودند، دست میزدند.

علاوه بر استثمار و ستم اقتصادی و سیاسی، خلق آذربایجان از نظر ملی نیز مورد انواع ستم ها و تحقیرها قرار داشت که به نوبه خود در بالا بردن درک سیاسی آنان کمک میکرد و آنها را در مبارزه بسیج مینمود. ناتمام ماندن انقلاب مشروطیت و تشدید مجدد تضاد خلقهای ایران با فئودالیسم، امپریالیسم و سرمایه داری بوروکرات باعث بوجود آمدن قیامهای دیگری گردید. در آذربایجان قیام شیخ محمد خیابانی در سالهای بعد از انقلاب اکتبر علیه حکومت مرکزی از جمله اولین قیامهای ضد رژیم بود.

ارتجاع ایران که از این خلق قهرمان سخت در هراس بود از هر فرصتی برای گشتار آزادی خواهان استفاده میکرد. در زمان صدارت و سلطنت رضا خان نیز این روش ادامه یافت. ولی سرکوبگری مقاومت ایجاد میکند و این مقاومتها به قیام توده ها تبدیل میشوند. مبارزات خلق آذربایجان علیه ستم سیاسی و اقتصادی فئودالها و رژیم حاکم بعد از شهریور ۱۳۲۰ اوجگیری شدیدی پیدا کرد و خلق آذربایجان برای بدست آوردن حقوق خود به مقاومت و مبارزه وسیعی دست زد. خلق آذربایجان که در عمل دریافته بود که حکومت مرکزی به درخواستهای حقه او جواب نمیدهد و بکلیه تلگرافاتی که در مورد جلوگیری از کشت و گشتار دهقانان توسط ژاندارمها و مالکین به دولت مخابره میشد ترتیب اثر داده نمیشد، برای دفاع از حقوق خود به مبارزه مسلحانه برخاست.

در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ پیشه‌وری و شبستری دست به ایجاد فرقه دمکراتیک آذربایجان زدند و از پادگان که مسئول حزب توده ایران در آذربایجان بود برای شرکت در فرقه دمکرات تقاضای همکاری نمودند.

«در آن زمان در آذربایجان بجز تشکیلات حزب توده و جبهه آزادی تشکیلات سیاسی دیگری وجود نداشت. اتحادیه کارگری نیز تحت تأثیر حزب توده بود... تا آن زمان اعضای که در حزب توده گردآمده بودند فداکاریهای بزرگی در مبارزه شدید علیه عناصر ارتجاعی از خود نشان دادند ولی با تمام اینها قدمی عملی نتوانسته بودند بردارند.» «در حالیکه مؤسسين فرقه ما برای بوجود آوردن جنبش ملی جلب کلیه طبقات را با دادن شعارهای ملی به صورت جدی درک کرده لذا بعد از سه روز مذاکره سه گانه آقای پیشه‌وری، آقای شبستری و آقای پادگان تصمیم گرفتند که آقای پیشه‌وری و آقای شبستری در ابتدا به اسم فرقه دمکرات تشکیلاتی بوجود آورند و بعد آقای پادگان با سران تشکیلات حزب توده تماس گرفته و وسائل وحدت (بهم پیوستن) دو فرقه را بوجود آورد.» (۳۵)

در «مراجعه نامه» که اولین مدرک فرقه بود گفته میشود: «ما به استقلال ایران علاقمندیم و لذا همپای آن برای خلق آذربایجان اختیارات فرهنگی و حق تعیین سرنوشت را خواستاریم.» «ما خواستار فرهنگ بزبان خودمان و بهداشت و اداره دولت بوده، میخواهیم امکان نشر کتاب، روزنامه‌ها و ادبیات بزبان خودمان بطور آزادانه بوجود آید و خلقتان بسطخ خلقی مترقی درآید.» (۳۶)

«ما در قدم اول از خانه خودمان آذربایجان شروع کرده و برای تامین ترقی آذربایجان فعالیت میکنیم و لذا بوجود آوردن تشکیلات ساده ای را جدا خواستاریم که عبارتست از تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی بر اساس قانون اساسی ایران...» (۳۷) شعارهای فرقه دمکرات عبارت بودند از:

۱ - حفظ استقلال و تمامیت ایران و تأمین آزادی داخلی و حق خود مختاری برای خلق آذربایجان تا آنها بتوانند در راه ایجاد فرهنگ خود و آباد ساختن و ترقی آذربایجان و دفاع از قانون مملکت و تعیین حق سرنوشت خویش قدم بردارند.

۲ - برای انجام این درخواستها باید در اسرع وقت انجمنهای ایالتی و ولایتی انتخاب شده و بکار بپردازند....

۳ - در مدارس ابتدائی آذربایجان تا کلاس سوم باید تنها بزبان آذربایجانی درس داده شود....

۴ - فرقه دمکرات آذربایجان برای رشد دادن صنایع کارخانه‌ها جدا فعالیت خواهد کرد...

۵ - رشد تجارت را فرقه دمکرات آذربایجان بصورت مسئله لزومی و جدی بحساب میآورد....

۶ - از هدفهای اساسی فرقه دمکرات یکی آباد کردن شهرهای آذربایجان است.

۷ - فرقه دمکرات آذربایجان سعی خواهد کرد که برای تأمین احتیاج دهقانان قدمهای اساسی بردارد. مخصوصاً وظیفه دارد بین دهقانان و اربابها حدودی تعیین کرده و بعضی از سیورساتهائی که از طرف اربابها اختراع شده است از بین ببرد. فرقه میخواهد این مسئله را بصورتی حل کند که هم دهقانان راضی شده و هم مالکین از آینده خود اطمینان حاصل کنند و با میل آباد کردن دهات و مملکت خود بفعالیت بپردازند. زمینهای خالصه و زمینهای اربابانی که از آذربایجان فرار کرده و محصول زحمت خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرستانها مصرف میکنند اگر زودتر به آذربایجان مراجعت نکنند فرقه دمکرات عقیده دارد که زمینهای آنها را بدون قید و شرط در اختیار دهقانان قرار دهد....» (۳۸)

در ۲۲ شهریور ۱۳۲۴، کمیته مؤسسين تشکیل شد. پادگان تصمیم کنفرانس حزبی در آذربایجان را دایر به الحاق به فرقه خبر داد. قبلاً نیز بیبریا، رئیس شورای متحده کارگران در آذربایجان رهبری فرقه را از طرف اتحادیه کارگری قبول کرده بود.

در دهم مهر، کنگره فرقه بمدت ۳ روز تشکیل شد. کنگره مسئله خودمختاری، تقسیم اراضی و رسمیت یافتن زبان ملی را جزو شعارهای اساسی تعیین کرد و کمیته مرکزی را انتخاب نمود.

در ۲۹ آبان ۱۳۲۴ بیش از ۸۰۰ نفر نماینده در کنگره خلق جهت ایجاد انجمن ابالتی و تأمین خود مختاری تشکیل شد. قرار کنگره عبارت بود از خودمختاری در چارچوب ایران، تدریس بزبان ملی و انتخاب ۳۹ نماینده برای انجام کارها.

نهضت فدائی از ماه آبان برای بدست آوردن خواستههای فرقه دمکرات در شهرهای مراغه، میانه، سراب و رضائیه شروع به فعالیت کرد. در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ مجلس ملی تشکیل شد و حکومت ملی را که شامل وزارت خارجه و جنگ نمیشد، بوجود آورد.

در همین روز نیروهای فدائی شهرهای نزدیک از یکطرف و نیروهای فدائی داخل تبریز از طرف دیگر بهم پیوستند و کنترل اوضاع را بدست گرفتند و نیروهای دولتی تسلیم شدند. از طرف حزب کومله کردستان هیئتی بریاست محمد حسین سیف قاضی در مراسم تشکیل حکومت ملی شرکت کردند و از همین تاریخ پایه های وحدت حزب کومله کردستان و فرقه دمکرات آذربایجان بوجود آمد. حکومت ملی برنامه خود را که در خطوط کلی همان نظرات ذکر شده در بالا بود اعلام کرد.

در ۱۸ بهمن ۱۳۲۴ قشون ملی ایجاد شد. پیشه وری در نطقی که بمناسبت تشکیل قشون ملی در اداره وظیفه ملی ایراد کرد تحت عنوان اینکه «فقط حرفهائیکه از دهانه توپ خارج میشوند حقیقت اند» گفت: «... ما برای دفاع از آزادی ملی خود بعد از مباحثات زیاد به این نتیجه رسیدیم که آزادی خلق باید با نیروی خود او حفظ شود. اگر خلق نیروی خود را نداشته باشد حتی اگر آزادی را مجانی و بدون زحمت با او بدهند نخواهد توانست آنرا حفظ کند... در هر حال برای خلق نقطه اتکائی لازم است و این نقطه عبارت است از قشون ملی. خلق ما آزادی خود را در هر شکلی که باشد تنها با نیروی قشون ملی خود حفظ خواهد کرد. بگذار تمام دنیا بداند که خلق آذربایجان برای زنده ماندن خود حاضر به مرگ است... ما در سر دوراهی هستیم یا باید حکومت تهران راه آزادی را در پیش گرفته م مانع آزادی ما نشود و یا در غیر این صورت ما با او نخواهیم رفت و اگر ممکن باشد او را سر نگون ساخته و رژیم دمکراتی بوجود خواهیم آورد...»

هر ملتی حقیقت وجودی خود را تنها بوسیله توپ و گلوله میتواند نشان دهد. به آه و ناله کسی توجه نمیکند. حکومت ما دمکراتیک است. حکومت کلیه طبقات است... ما افتخار میکنیم که قاطبه خلق پشتیبان ما است. کلیه دهقانان و کارگران، طبقات متوسط شهری و حتی طبقات بالا در مجموع از ما پشتیبانی میکنند. خلق متحد میشود. ما این را درک میکنیم. در اینجا باید قانون حکومت کند و برای حفظ قانون توپ و تفنگ لازم است. لذا ملت را برای وارد شدن در صفوف قشون تشویق میکنیم.»

خلق آذربایجان با شور و شوق زیادی برای بدست گرفتن تفنگ و دفاع از حقوق خود وارد قشون ملی شد. عده زیادی از افسرانی که از ارتش ارتجاعی ایران فرار کرده بودند به قشون ملی آذربایجان ملحق شدند.

با تکیه به این نیروی مسلح بود که فرقه دمکرات به خلع سلاح پادگانهای ارتش ژاندارمری و پلیس در مناطق مختلف آذربایجان پرداخت، دست به تقسیم اراضی زد و نیروی مالکان مسلح را در منطقه زنجان در هم کوبید.

«کادر اصلی و معنوی ارتش فرقه دمکرات آذربایجان از فدائیان تشکیل مییافت. فدائیان افراد حزبی بودند که داوطلبانه قبل از سقوط تبریز با فرقه دمکرات آذربایجان همکاری کرده و مسلحانه بر ضد نیروهای تأمینیه دولت مرکزی قیام کرده بودند.» (۳۹)

پایه قشون ملی را دهقانان تشکیل میدادند. تعداد نیروهای مسلح قبل از حمله ارتش ارتجاعی ایران به آذربایجان در حدود ۱۱ هزار نفر بود و با ساز و برگی که داشت قادر به تجهیز تقریباً ۷۰ هزار نفر میشد.

در مقابل فشارهایی که به فرقه دمکرات آذربایجان در مورد مذاکرات با حکومت تهران وارد میشد، پیشه وری در مقاله ای که در روزنامه «آذربایجان»، ارگان مرکزی فرقه دمکرات تحت عنوان «مرگ هست ولی بازگشت نیست» نوشت، یادآوری کرد:

آنها نمیخواهند بفهمند که قدرت مبارزه ما در ملی بودن آنست که خلق آذربایجان را متحد کرده و به فرقه دمکرات وابسته نموده و تحت شعارهای فرقه، ما را به میدان کشانده است. این برای آنها حرفهای بیهوده ای هستند، تهران نمیخواهد آزادی بدهد.” (۴۰)

پیشه وری همچنین در جواب تبلیغات سوء ای که در مورد عدم استقلال جنبش دمکراتیک آذربایجان و وابسته بودن آن به مساله نفت و سیاست خارجی در تهران توسط ارتجاع تبلیغ میشد، طی نطقی در کنفرانس شخصیت‌های صلاحیتدار آذربایجان در اوایل سال ۱۳۲۵ گفت:

“... مساله تنها بر سر آذربایجان نیست. حرف بر سر آزادی ایران و استقرار اصول دمکراتیک میباشد. هیأت حاکمه تهران و فئودالهای بزرگ از این درهراس اند. آنها تحت عنوان قانون اساسی برای محو کامل حقوق خلق مشغول کارند...

تمام دعوا بر سر لحاف ملا نصرالدین یعنی صاحب زمین شدن دهقانان و بدست گرفتن حق حاکمیت خلق است... مسئله برسر جدا کردن آذربایجان از ایران نیست. کسی که چنین ادعائی را بکند وجود ندارد، ما هرگز چنین ادعائی را پیشنهاد نکردیم... مسئله برسر انجام اصلاحات بزرگ در سراسر مملکت و به مرحله عمل درآوردن آنست... مسئله نفت، مسئله ساده اقتصادی و در رابطه با سیاست خارجی مطرح است. قاطی کردن آن با مسئله آذربایجان به هیچوجه منطقی نیست...” (۴۱)

ارتجاع ایران که در صدد انجام نقشه عملیاتی بود برای جلوگیری از بحرانی تر شدن اوضاع و جهت آماده ساختن خود برای حملات شدیدتری شروع به مذاکره با حکومت ملی آذربایجان نمود. دولت قوام در سوم اردیبهشت ۱۳۲۵ تصویب نامه ای متشکل از ۷ ماده در باره آذربایجان صادر نمود که در آن با تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی و نیز تدریس زبان آذربایجانی تا کلاهی پنجم ابتدائی در مدارس آذربایجان موافقت کرد. بعلاوه قراری تصویب کرد که طبق آن در اداره های آذربایجان به دو زبان فارسی و ترکی دفاتر تنظیم گردند و نیز افزایش تعداد نمایندگان را به تناسب جمعیت پذیرفت. مسلماً با نبودن مجلس اینها مسائلی بودند که بر روی کاغذ میماندند و هیچ ضمانت اجرایی وجود نداشت. قدر مسلم اینست که با بودن مجلس هم امکان تصویب آن نمیرفت. بهر حال، رهبران فرقه این مطلب را بدرستی ارزیابی نکردند و به دام حيله های ارتجاع افتادند. قوام السلطنه هیئتی نیز به آذربایجان فرستاد که در تاریخ ۲۶ خرداد ۱۳۲۵ قراردادی که در خطوط کلی شبیه تصویب نامه هیأت وزیران بود، بسته شد. بزرگترین اشتباهی که فرقه دمکرات کرد موافقت با آن بود که نیروهای فدائی در ارتش آذربایجان در ترکیب ژاندارمری و ارتش دولتی درآمده و تحت فرماندهی دولت مرکزی قرار گیرند. امید واهی به قول و قرار های دولت و به اثر بخشی مجلس پانزدهم در نطقهای بعدی پیشه وری بخوبی روشن میگردد. پیشه وری قبل از آمدن نمایندگان دولت به آذربایجان در نطقی که از رادیو بعد از برگشت از تهران و تمام کردن مذاکره با قوام السلطنه ایراد کرد، از او تجلیل نمود و حتی در نطق خود در آخرین اجلاس مجلس ملی آذربایجان گفت: “... بعلت اینکه ما از اولین قدم از روی قانونی که مجلس ملی تعیین کرد رفتار نمودیم و حتی یک قدم هم از آن نخواستیم کنار برویم... از این نقطه نظر حکومت ملی، کمیته انقلابی نیست بلکه فقط حکومتی قانونی است... ما همه اهالی ایران را به انقلاب کردن دعوت نمیکنیم بلکه برای اجرای اصول دمکراسی در مملکت دعوت میکنیم... ما باید مجلس آینده را به آن صورتی تشکیل دهیم که به مرکز ثقل آزادی تبدیل شود. اگر ما موفق بشویم از آذربایجان وسایر نقاط ایران عناصر آزادی خواه را برای مجلس انتخاب کنیم، در آنجا قوه ارتجاع شکسته شده و تأمین آزادی ابدی در ایران امکان پذیر خواهد بود...” (۴۲)

در واقع تیر ارتجاع به هدف اصابت کرده بود. نقشه ای که او بکمک امپریالیستها تهیه میدید از طرف رهبران جنبش درک و شناخته نشد و بعلت اینکه مواضع طبقاتی استواری در رهبری جنبش ملی آذربایجان حاکم نبود، لذا آنها به تحکیم قدرت حکومتی از طریق تقویت ارتش ملی توجه کافی نکردند. این مساله بخصوص با حمله نیروهای ارتجاعی ارتش و دسته های مسلح مالکین به آذربایجان در آذرماه ۱۳۲۵ بخوبی به چشم میخورد.

بادر نظر گرفتن وضع نیروهای دولتی چنانچه رهبری فرقه توانائی بسیج توده ها و استفاده صحیح و رهبری صحیح نیروهای مسلح خود را داشت، امکان مقاومت و درهم شکستن نیروهای دولتی موجود بود. حتی به فرض اینکه چنین امکانی از نظر این مرحله جنگ وجود نداشت، لاقلاً در اثر هجوم نیروهای دولتی، میتوانست بطور منظم عقب نشینی کرده و از طریق دست زدن به جنگی طولانی با اتکاء به دهقانان جنبش انقلابی و ملی و دمکراتیک آذربایجان را بسط و توسعه دهد و از آذربایجان به مثابه پایگاه دربرانگسختن شعله های انقلاب در سراسر ایران استفاده نماید. ولی عدم مقاومت شدید و عقب

نشینی صحیح و از روی نقشه باعث شد که در ظرف چند روز اکثر مناطق آذربایجان به دست نیروهای مرتجع افتاده و عده ای از رهبران فرقه، ایران را ترک کردند. جنبش دمکراتیک آذربایجان با دادن هزاران قربانی با شکست روبرو شد. در بررسی این جنبش باید بدو نکته زیر توجه کنیم:

۱- توجه به مساله دهقانان

۲- ایجاد ارتش ملی

اینها در واقع موتور اصلی رشد و اوجگیری جنبش ملی و دمکراتیک آذربایجان بودند. در حالیکه ارتش ملی یک ارتش دهقانی بود ولی نبودن عامل ذهنی آگاه و مجرب یعنی حزب پیشقراول پرولتاریا که قادر به تلفیق صحیح مبارزات ملی و طبقاتی باشد و بر اساس تجزیه و تحلیل طبقاتی مرز بین دوست و دشمن را معین سازد و با تعیین مرحله انقلاب توده های مردم را برای در هم شکستن قدرت امپریالیسم و فنودالیسم و سرمایه داری بوروکرات و نماینده آنها رژیم سلطنتی ایران رهبری نماید، باعث شد که اشتباهاتی بزرگ در این مساله صورت گرفت. رهبری روی جنبه صرفاً ملی مبارزه تأکید زیادی نمود، در حالیکه میبایست در عین تأکید روی مبارزه مسلحانه به امر بسیج، متشکل و مسلح ساختن بازهم بیشتر دهقانان جهت برانداختن قدرت فئودالها، توجه همه جانبه تری میشد. رهبری به مبارزات ضد امپریالیستی و افشای توطئه امپریالیستها در مورد همکاری با دولت توجه ننمود. ضعف دیگر جنبش در این بود که بطور فعالتری در بسط و توسعه جنبش در سراسر ایران فعالیت ننمود. عدم بسیج بی پروای دهقانان مرزبندی طبقاتی دقیقی نکشیدن در برابر هیأت حاکمه ایران، کم بها دادن به دشمن از نظر تاکتیکی، گول و عده های قوام السلطنه را خوردن، دلبستگی به قانون و انتخابات باعث شدند که به مساله اساسی مهم دیگر یعنی تقویت ارتش ملی بمثابه تکیه گاه مهم و سازمان عمده خلق در انقلاب ملی و دمکراتیک توجه کافی نشد. در نتیجه ایستادگی قاطع و دفاع از دستاوردهای خلق و پیروزی های جنبش ملی مبارزات یکساله انجام نگرفت. فرقه دمکرات آذربایجان تشکیلاتی جوان و بی تجربه بود. از نظر سیاسی بعلت اینکه به اهمیت کسب قدرت حاکمه از طریق قهر انقلابی تا حدودی توجه داشت و نیز به حل نسبی مسئله دهقانان و مسلح ساختن آنها پرداخت خط مشی درست تری را نسبت به حزب توده دنبال میکرد، ولی قدر نشد این خط مشی را عمیقتر سازد و روی آن قاطعانه پافشاری کند. از نظر ایده ئولوژیکی و بخصوص مرزبندی طبقاتی مواضع فرقه همانند مواضع حزب توده روشن نبود و این خود عامل مهمی را در رهبری نادرست جنبش تشکیل میداد که محکم نگرفتن کارها بدست، یکی از علائم این ایده ئولوژی بود. معذالک جنبش ملی و دمکراتیک خلق آذربایجان صفحه درخشانی را در تاریخ مبارزات خلقهای ایران علیه ارتجاع داخلی و نماینده آن رژیم حاکم تشکیل میدهد. بوجود آمدن چنین جنبشی بخصوص در زمانیکه رهبری حزب توده با شدت هر چه تمام تر در راه رفرمیسم و پارلمانتاریسم پیشرفته بود و نهضت آزادی بخش خلقهای ایران را دچار سرگیجه نموده بود، هائز اهمیت خاصی است. این جنبش یکبار دیگر نشان داد که توده ها آماده انقلاب کردن هستند و حاضرند برای پیروزی آن جانفشانی کنند. بنا بر این شکست جنبش ملی آذربایجان را در درجه اول و بطور عمده باید در کمبود عامل ذهنی آگاه و آزموده مسلح به مارکسیسم-لنینیسم که قادر به تجزیه و تحلیل طبقاتی صحیح اوضاع بوده و بتواند مواضع استواری را اتخاذ کند، یعنی در عدم وجود حزب طراز نوین طبقه کارگر دانست.

عامل دیگری که در شکست جنبش تأثیر مهمی داشت نقش حزب توده بود. حزب توده بمثابه تنها حزب “چپ” صاحب نفوذ بود. ولی بعلت خط رفرمیستی و پارلمانتاریستی اش قادر نبود در شرائط اوجگیری مبارزات مسلحانه خلقهای ایران به بسیج توده ها و ایجاد جنبشهای مسلحانه در مناطق دیگر ایران بخصوص در مناطق شمالی ایران که شرائط و امکانات وسیعی موجود بود، بپردازد. به ارتجاع امکان تمرکز قوا را ندهد و در سر تا سری کردن مبارزات مسلحانه در ایران نقش فعالی بعهده بگیرد. بر عکس سیاست پارلمانتاریستی حزب توده و همکاری آن با ارتجاع باعث شد که نه تنها به این جنبشهای مسلحانه کمکی ننماید، بلکه این جنبشهای انقلابی را نیز تحت تأثیر منفی خود قرار دهد و در مواجه ساختن آنها با شکست عملاً نقش بازی کند.

بنابراین عامل دیگر شکست را باید در عدم وحدت مبارزه جویانه و انقلابی خلقهای ایران دانست. سیمانی که این وحدت را میبایست بهم جوش دهد، همانا حزب طبقه کارگر بود که بر اساس مارکسیسم-لنینیسم پی ریزی شده و با تلفیق آن با شرائط مشخص ایران، پرولتاریا و توده های مردم را در مبارزه ضد امپریالیستی و ضد فنودالی بسیج میکرد. چنین سیمانی وجود نداشت و بجای آن گل یخ زده حزب توده عمل میکرد. واضح است که امکان پیروزی در چنین شرائطی غیر ممکن بود.

ضعف عوامل ذهنی و داخلی و تشدید فعالیت ضد انقلاب در سطح جهانی، بخصوص همکاری نزدیک امپریالیسم آمریکا و انگلیس با ارتجاع ایران به مثابه عامل خارجی نیز در شکست جنبش ملی و دمکراتیک آذربایجان تأثیر داشت.

تشکیل کابینه ائتلافی سه ماهه و بهم خوردن آن، مذاکرات دولت با نمایندگان آذربایجان و لشکر کشی رژیم به آنها بخوبی نشان داد که بر خلاف ادعای رهبری حزب توده که عدم تشکیل سریعتر جبهه متلف احزاب آزادیخواه را از علل شکست این جنبش میدانند، آنچه که در مقابل حملات ارتجاعی دشمن و جواب دادن به آن تعیین کننده بود، داشتن ارتش انقلابی است، والا توطئه های رژیم را با دست خالی نمیتوان در هم کوبید.

رهبری رفرمیست حزب توده از تاریخ درس نگرفت و همانطور که در سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ به مخالفت با مبارزه مسلحانه برخاست و مانورها و قصابیهای رژیم را تماشا کرد، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سکوت اختیار کرد و اکنون نیز با پیش کشیدن راه پارلمانتاریستی گذار مسالمت آمیز، خیانت خود را به خلقهای ایران تکمیل میکند. تاریخ ۲۹ ساله سلطنت رژیم محمد رضا شاه، بارها نشان داده است که جواب افراد مرتجع را جز با منطق مشت در مقابل مشت بطور عمده، نمیتوان داد و کسانیکه درخواست تامین آزادیهای دمکراتیک را از رژیم شاه دارند مذبوحانه میکوشند توده هارا بار دیگر در برابر ضد انقلاب خلع سلاح نمایند.

رهبری حزب توده نه تنها موقعیکه جنبش ملی و دمکراتیک آذربایجان در حال اوجگیری بود به پشتیبانی بی دریغ از آن بر نخاست بلکه حتی از شکست جنبش نیز اظهار رضایت و خوشحالی کرد. یکماه بعد از شکست جنبش مجله "مردم" طی مقاله ای بنام "اندرز تاریخ" نوشت: "در ماه گذشته نیروهای دولتی به تبریز مرکز ایالت آذربایجان وارد شدند و این عمل طبق دستور دولت و قبول تلگرافی استاندار آذربایجان و انجمن ایالتی آن سازمان انجام گرفت... برخی از رهبران فرقه دمکرات آذربایجان که پس از حادثه زنجان نسبت به ورود قوای دولتی خوش بین نبودند، قصد مقاومت داشتند، ولی از قرار معلوم سرانجام کمیته مرکزی فرقه دمکرات مسالمت را در هر حال بر مناقشه ترجیح داد و یخاطر صلح در داخل ایران که برای حفظ صلح جهان مفید است و به منظور جلوگیری از جنگ برادر کشی از قصد مقاومت صرف نظر نمود و ترک محاصمت اعلام شد. با توجه به فوائد کلی تری که از این اقدام ناشی میشود، باید به هر جهت از آن هواداری کرد. زیرا یک عقب نشینی سود مند از یک حمله زیانبخش بیشتر درخور قبول است... البته ما تیاید طرفدار آن باشیم ولو به قیمت خونریزی در جهان به پیروزی موقت نائل آئیم. بهتر آنست که ما در پناه صلح جهانی و پیشرفت آزادی دسراسر عالم پیش رویم" (۴۳)

این جملات اندرز مآبانه و "حکیمانه" چیزی جز آب تظهير ریختن روی قصابی های ارتجاع از خلق آذربایجان نیست و چیزی جز توجیه، تحکیم و توسعه مجدد ارتجاع مرکزی در آن سازمان نمیشود. وبالاخره این یک سند رسواکننده ضد انقلابیست که بی شرمانه بر جنایات رژیم و امپریالیستها در کشور ما صحه میگذارد و شیپور تسلیم شدن خلق را به ارتجاع به صدا در میآورد. لندن کبیر در برخورد به موضع گیری تاریخی مارکس به قیام پرولتاریای پاریس در سال ۱۸۷۱ چنین نوشت: "شکست عملیات انقلابی در آن وضع و یا در اوضاع مشابهه بشمار دیگر، برحسب ماتریالیسم- دیالکتیک مارکسیستی، از نقطه نظر حرکت کلی و نتیجه ی مبارزه پرولتاریا، کمتر زیان آور بود و از رها کردن موضع اشغال شده و تسلیم بدون نبرد، بهتر. چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را خراب میکرد و به رزمندگیش آسیب میرساند."

کدام مارکسیست- لنینیست واقعی در تاریخ هنگامیکه حکومت ارتجاعی به کشتار خلق و سرکوبی جنبش مترقی آن میپردازد، میگوید "با توجه به فوائد کلی تری که از این اقدام ناشی میشود باید بهر جهت از آن هواداری کرد"؟

آیا از این واضح تر میتوان علیه خلق موضعگیری کرد؟ آیا این سند ننگین تاریخی ماهیت ضد خلقی و ارتجاعی حزب توده را نشان نمیدهد؟ تنها ابلهان و یا مغرضین به امر خلق، قادرند به توجیه این سند بپردازند. رهبری حزب توده بعداً در کنگره دوم حزب و پلنومها خود را "طرفدار" و "مدافع" جنبش دمکراتیک و ملی خلق آذربایجان جازد (۴۴). ولی روش ریاکارانه و اشک تمساح ریختن رهبری و نوحه سرانی او در مورد این جنبش و یا جنبشهای دیگر، بعلت ماهیت عوامفریبانه اش، جز ننگ و نفرت برای او چیزی ببار نخواهد آورد.

رهبری حزب توده بعلاوه، بعد از متلاشی شدن حزب و گذشتن بیش از ۱۰ سال از شکست جنبش ملی و دمکراتیک آذربایجان، با عده ای از "رهبران" فرقه دمکرات در خارج کشور و در شرایطی که در انفراد قرار داشتند، "وحدت" کرد تا

به اصطلاح به “عدم وحدت حزب سراسری طبقه کارگر ایران” خاتمه دهند. ولی روشن است که این دکان جدید را برای آن بوجود آوردند که: اولاً از طریق این سازش خود را به خلقهای ایران تحمیل کنند، جلو راه رشد مبارزات را تا حد ممکن بگیرند و به تحریف مشترک واقعیات تاریخی و مارکسیسم-لنینیسم پردازند و ثانیاً از این وحدت هر چه بیشتر بنفع رویزیونیستهای جدید شوروی استفاده کنند.

ولی پرولتاریای قهرمان آذربایجان، همراه پرولتاریای سایر مناطق ایران، و متحد با نیروهای خلق، پرچم سرخ راه قهرآمیز را علیرغم توطئه مشترک این دورهبیری، همچنان برافراشته نگه خواهند داشت. پیشروان پرولتاریای آذربایجان برای ایجاد حزب واقعی مارکسیستی-لنینیستی در ایران، نقش مهمی را به عهده خواهند گرفت و مشعل فروزانی را که حیدر عمواغلی ها و پیشه‌وری‌ها افتخار حمل آنرا داشتند، مظفرانه به پیش خواهند برد.

جنبش ملی ودمکراتیک کردستان (۱۳۲۴ - ۱۳۲۵)

عقب افتادگی کردستان از نظر اقتصادی و سیاسی، وجود سیستم فئودالی و عشایری از جمله عواملی بودند که حکومت‌های ایران و عثمانی از آنها طی قرون متمادی برای پیشبرد مقاصد خود استفاده میکردند. در عین حال بعلت فشارهایی که از طرف دولت‌های ایران، عثمانی و امپریالیسم انگلیس به کردها وارد میشد و حقوق ملی آنها از طرف این دولت‌ها پایمال میگردد، مبارزات ملی و آگاهی ملی بتدریج در کردستان رشد کرد.

در دوران مشروطیت در مهاباد انجمنی برای دفاع از مشروطیت بوجود آمد و عده‌ای از افراد وابسته به بورژوازی ملی، خرده بورژوازی شهری و روشنفکران کرد در آن فعالیت‌هایی میکردند ولی در بحبوحه انقلاب مشروطیت حکومت ارتجاعی ایران بخشی از روسای عشایر و نیروهای مسلح آنها را برای سرکوبی آزادیخواهان تحریک میکرد. برخوردهای مسلحانه بین نیروهای آزادی خواهان در آذربایجان و نیروهای مسلح عشایری کرد و نیز شرکت عده‌ای از نیروهای عشایری منطقه کرمانشاهان برای جلوگیری از فتح تهران بدست آزادی خواهان را میتوان بعنوان مثال ذکر کرد.

بعداً انقلاب مشروطیت خلق کرد از طریق شرکت در انقلاب گیلان و قیام‌های کوچک و بزرگی که مهم‌ترین آنها قیام سیمکو (۱۲۹۹ - ۱۳۰۹) بود به مبارزه با رژیم مرکزی ایران برای بدست آوردن حقوق ملی خود پرداخت. بعلت اینکه اکثر قیام‌ها از طرف روسای عشایر رهبری میشد یا با شکست روبرو میگردد و سرکوب میشد و یا اینکه رهبری تن به انقیاد میداد. در زمان سلطنت رضا خان جنبش‌های ضد رژیم و بالاخص جنبش‌هایی که از طرف دهقانان مسلح انجام گرفت بطور وحشیانه‌ای سرکوب شدند و تعداد زیادی از مبارزان کرد به زندان افتادند و یا توسط دژخیمان رضا شاه بهلاکت رسیدند.

فعالیت سیاسی و متشکل در کردستان ایران با تشکیل سازمان کوچکی بنام “حزب آزادی کردستان” برهبری دکتر عزیز زندی در سال‌های (۱۳۱۸ - ۱۳۲۱) آغاز شد. تنها سندی که از این حزب مانده که به مناسبت ورود ارتش سرخ به شمال ایران داده شده است، در آن به رها شدن از دست فاشیسم و نیز به حق خلق کرد در تعیین سرنوشت خویش اشاره میشود. در سال ۱۳۲۱ حزبی بنام “کومله ژبانه وه کورد” (با اختصار کومه له ژ.ک.) در کردستان تشکیل شد که در سال ۱۳۲۴ هسته اصلی آن حزب دمکرات کردستان را بوجود آورد، و مرامنامه و برنامه و شعارهای حزب را تعیین کرد.

در اولین اعلامیه‌ای که حزب دمکرات کردستان داد شعارهای زیرین که نشاندهنده موضعگیری آن بود، اعلام کرد:

۱ - ملت کرد در داخل ایران برای انجام کارهای محلی خود باید مختار و آزاد باشد...

۲ - حق آموختن به زبان مادری خود داشته باشد و همه کارهای ادارات بوسیله زبان کردی انجام گیرد....

۳ - براساس قانون اساسی، انجمن ولایتی کردستان بزودی انتخاب شود و همه کارهای اجتماعی ودولتی را انجام دهد و سرپرستی نماید.

۴ - مسئولان دولت باید اهل محل باشند.

۵ - باید بر اساس قانون عمومی بین دهقانان و مالکان توافق شود و آینده هردو تامین گردد.

۶ - حزب دمکرات کردستان میگوید که در مبارزه بخصوص با ملت آذربایجان و خلقهای دیگر که در آذربایجان میزیند... وحدت و برادری کامل بوجود آید.

۷ - حزب دمکرات کردستان با هدف به پیش بردن کشاورزی و بازرگانی کردستان گسترش امور فرهنگی و بهداشتی و بهتر کردن زندگی اقتصادی و معنوی خلق کرد شروع به استفاده از منابع طبیعی و معدن خود خواهد کرد و در این راه خواهد کوشید.

۸ - ما میخواهیم به همه خلقهای ایران آزادی مبارزه داده شود برای خوشبختی و پیش افتادن وطن خودشان.

زنده باد کردستان خودمختار و دمکرات. (۴۵)

حزب دمکرات کردستان با چنین برنامه ای فعالیت خود را شروع نمود و با انتخاب قاضی محمد برهبری حزب و اعلام جمهوری کردستان در ۲ بهمن ۱۳۲۴ در واقع رهبری مبارزات ملی و دمکراتیک خلق کرد را بدست خود گرفت. در رهبری حزب و دولت از ۱۵ نفر ۶ نفر مالک، ۴ نفر تاجر، یک

امام جمعه و بقیه از قشرهای مختلف خرده بورژوازی بودند.

نبودن خطر روشن طبقاتی در حزب باعث شد که هم حزب و هم دولت ملی تحت تأثیر سران عشایر و دولتمندان کرد قرار گرفت. حزب دمکرات از نظر طبقاتی نتوانست به نقش کارگران و دهقانان در مبارزه رهائی بخش ملی توجه کافی نماید. لذا نفوذ سران عشایر و فئودالها زیاد شد بطوریکه جنبه های مترقی و دمکراتیک جنبش در اثر وجود این قبیل اشخاص رشد زیادی نیافت. حزب دمکرات به مسئله ایجاد نیروهای مسلح توجه داشت ولی اکثر نیروهای مسلح آنرا افرادی تشکیل میدادند که تحت نظر روسای عشایر و خانها بودند و این عامل باعث شد که دولت ملی استحکام نیابد. برخلاف آذربایجان، در کردستان ارتش ارتجاعی دولتی در چندین جا مستقر بود و حکومت جمهوری در بیرون راندن آنها بطور فعال وارد عمل نشد. مذاکرات بین قوام السلطنه از یکسو و پیشه وری و صدراعظمی از سوی دیگر در "حل مسالمت آمیز" اختلافات، نه تنها به استحکام جمهوریهای دمکراتیک آذربایجان و کردستان کمک نکرد، بلکه از هوشیاری انقلابیون کاست و با وجودیکه دو جمهوری با هم وحدت داشتند، موقعیکه دولت ارتجاعی تهران دست به حمله برد آنها نتوانستند مشترکاً برای درهم شکستن قدرت دولتی عمل نمایند.

شکست جمهوری مهاباد و جنبش ملی و دمکراتیک خلق کرد را نیز همانند جنبش ملی و دمکراتیک خلق آذربایجان بطور عمده باید در ضعف عوامل داخلی این جنبش دانست. عدم خطر روشن ملی و طبقاتی و نبودن حزب پیشقراول مسلح به مارکسیسم-لنینیسم در آنجا که با تکیه به نیروی لایزال توده ها مبارزه کند، نقش اساسی را در شکست جنبش تشکیل میدهد. شرائط انقلابی بسیار مساعدی بعد از شهریور ۱۳۲۰ بوجود آمده بود ولی رهبری جنبش کردستان بطور عمده در دست عناصر وابسته به بورژوازی ملی کرد و سران عشایر و خانها متمرکز شد. در نتیجه نه خط مبارزات ملی بطور قاطعانه ای دنبال شد و نه جنبه دمکراتیک انقلاب رشد کاملی کرد. با وجود فداکاری قاضی محمد و وفاداری او به مبارزه خلق کرد، در اثر غیر فعال ماندن رهبری این جنبش، ارتش ارتجاعی بدون مقاومت به مهاباد وارد شد و عده ای از رهبران از جمله قاضی محمد دستگیر و اعدام شدند.

از جمله عوامل بسیار مهم در شکست جنبش خلق کرد مواضع اپورتونیستی و رفرمیستی حزب توده بود زیرا سیاست پارلمانتاریستی و مبارزات مسالمت آمیز در چارچوب قانون حزب توده در موضعگیریهای رهبری حزب دمکرات کردستان بی تأثیر نبود. حزب توده با سیاستی که در پیش گرفته بود عملاً قدمی در جهت اوج گیری این جنبش چه از طریق بسط مبارزات در جاهای دیگر ایران و چه مستقیماً ننمود. اصولاً این حزب با اصطلاح پیشقراول (آنطور که امروز رهبری آن ادعا میکند) نه پایه ای توده ای در کردستان داشت و نه میتوانست عمیقاً خواست توده های خلق کرد را درک کند، نه خط مشی انقلابی داشت که بتواند بطور فعالی از حقوق ملی خلق کرد دفاع کند و نه قادر بود رهبری این مبارزات را بدست گیرد. در نتیجه بعلت راه غلطی که حزب توده میخواست به این جنبش تحمیل کند و با در نظر گرفتن اینکه رهبری مبارزات بدست

عناصر وابسته به بورژوازی ملی و سران عشایر کرد افتاد، به طریق اولی این جنبش نمیتوانست تاسرحد پیروزی به پیش رود.

در سطح جهانی نیز کمکهای امپریالیسم آمریکا و انگلیس به حکومت پوشالی شاه و بسیج نیروهای ضد انقلابی جهانی برای مقابله با نیروهای انقلابی در شکست جنبش ملی و دمکراتیک کردستان که از نظر داخلی فاقد وحدت و یکپارچگی اصولی بود تأثیر داشت. ولی با وجود این جنبه های مثبت این جنبش فراوانند و جنبه های منفی آن نیز تجاربی هستند که در پیشبرد امر مبارزه در شرائط کنونی در کردستان حائز اهمیت میباشند. تجارب مثبت این جنبش همانا بالابردن آگاهی ملی خلق کرد و کشاندن توده های وسیعی از خلق به مبارزه بود. اهمیت نیروی مسلح و تکیه به توده ها برای استقرار قدرت سیاسی نیز از جمله تجارب مثبت آن میباشند. در سهای منفی این جنبش نیز نشان داد که باید مبارزات ملی و طبقاتی را با هم تلفیق داد و به همکاری سران عشایر و فئودالها دل نبست و ثابت نمود که مذاکرات با دولت ارتجاعی دست نشانده امپریالیسم جز از موضع قدرت و با تکیه به خلق و نیروهای مسلح آن نتیجه ای ندارد. قصابیهای رژیم شاه در کردستان در سالهای ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ و بعد از آن نفرت توده های خلق را هرچه بیشتر برانگیخت و بار دیگر همانند تجربه آذربایجان نشان داد که جز با برخورد مشت در مقابل مشت و رهبری صحیح یک حزب انقلابی، نمیتوان حقوق ملی و دمکراتیک خلق را تأمین کرد.

ب: فعالیتهای تشکیلاتی

فعالیت حزب توده را در زمینه سازماندهی میتوان در دو بخش زیر بطور عمده مطالعه کرد:

۱ - سازماندهی حزبی

۲ - فعالیت سندیکائی

سازماندهی حزبی: در بررسی مصوبات کنگره اول دیدیم که مسئله تصفیه حزبی مورد تصویب قرار گرفت و به کمیته مرکزی وظیفه داده شد که در مرتب کردن وضع تشکیلات حزبی اقدام نماید. ولی به علت اینکه سیاست جلب هرچه بیشتر نیروها و اجرای سیاست تشکیلاتی در های باز و بدون توجه به کیفیت افراد را، رهبری برای پیشبرد کار خود یعنی تبدیل حزب به یک سازمان وسیع تمامی خلقی مناسب میدید، لذا توجه زیادی به تصمیمات کنگره نکرد. این سیاست را رهبری تا آنجا ادامه داد که تشکلهای مختلف متعلق به خرده بورژوازی به حزب ملحق شدند.

چند نمونه زیر بخوبی نشان میدهد که این سیاست تا چه حد غیر پرولتری، دوران موازین تشکیلاتی حزب طراز نوین طبقه کارگر بوده و از ایده نولوژی خرده بورژوائی رهبری آن ناشی میشده است. کامبخش مینویسد: «سازمانهای حزب «میهن» که خود ثمره الحاق چند حزب و گروه از آنجمله احزاب «پیکار» و «میهن پرستان» بود بتدریج یا با سازمانهای حزبی ما ائتلاف کردند و یا به آنها ملحق شدند. نخستین سازمان حزب «میهن» که کاملاً ملحق به حزب توده ایران شده سازمان گرگان بود. پس از آن در اسفند ماه ۱۳۲۴، سازمان کرمانشاه الحاق خود را به حزب توده ایران اعلام داشت» (۴۶). واحد خراسان این حزب نیز در ۲۷/ ۱۲/ ۱۳۲۴ به حزب توده ایران ملحق شد. بیانیه ای که سازمان حزب «میهن» در خراسان مشترکاً با حزب توده در مورد الحاق داد نمونه ای از دید سیاسی آن سازمان میباشد: «در این موقع که کشور نیازمند اتحاد کلیه آزادیخواهان است افراد حزب میهن و حزب توده خراسان این نکته را از پیش بخوبی دریافته و پس از دو ماه مطالعه دقیق و مذاکره در باره اتحاد کامل دو حزب

امروز دست اتحاد و برادری به یکدیگر داده و با عزمی راسخ و ایمانی کامل... برای مبارزه در راه استقلال ایران گرد هم آمده ایم...» (تکیه روی کلمات از ماست)

در اواخر مهرماه ۱۳۲۵ حزب «آزادی» الحاق خود را به حزب دمکرات ایران (حزب خلق قوام السلطنه) اعلام داشت ولی سازمان خوانان آن طبق نوشته روزنامه رهبر شماره ۸۴۶ در تاریخ ۲/ ۸/ ۱۳۲۵ بعلت اینکه حزب آزادی بدون جلب نظر افراد فعال سازمان مذکور به حزب دمکرات ایران پیوسته بود، اعلام کرد که بدین وسیله الحاق خود را به صفوف مبارزین حزب توده ایران... ابلاغ و جوانان کشور را... به پیوستگی به حزب مبارز توده ایران دعوت مینمائیم» (۴۷)

(تکیه از ماست) روزنامه «رهبر» ارگان حزب توده در تاریخ ۱۹ / ۸ / ۱۳۲۵ نوشت «هزاران نفر در تهران و برخی شهرستانها که تحت عنوان «جمعیت مختلط ملی» متشکل بودند به حزب توده ایران میپیوندند» (۴۷)

این چند نمونه سیاست اپورتونیستی رهبری را در مسئله تشکیلاتی نشان داده و ثابت میکند که حزب توده ایران، حزب ناراضی ها شده بود که بطور عمده به خرده بورژوازی تعلق داشتند، سازمان وسیعی شده بود که افراد مختلف با ایده نولوژیهای مختلف در آن شرکت کرده بودند. رهبری حزب که همیشه با اصول معامله کرده است روشن نمیکند که بر اساس چه موازینی سازمان جوانان حزب آزادی را که بعلت «دعوی خانوادگی» با رهبری آن حزب بر سر عدم اطلاع از الحاق خود به حزب دمکرات قوام السلطنه بطرف حزب توده آمدند پذیرفت. «جمعیت مختلط ملی» که حتی اسم آن وضع طبقاتی اش را روشن میسازد چرا با حزب یکی شد؟ آیا اینها سازمانهای مارکسیستی-لنینیستی بودند؟ اگر چنین باشد پس چرا حزب توده که انحصار سازمان طبقه کارگر را از آن خود میداند، هیچ اشاره ای نمیکند که سازمانهای مارکسیستی-لنینیستی دیگری وجود داشتند که مثلاً بعلت «صحت راه حزب» به آن ملحق شدند؟ آیا اینها سازمانهای وابسته به خرده بورژوازی بودند؟ اگر چنین باشد چطور حزب باصطلاح «طراز نوین» توده آنها را در صفوف خود پذیرفت؟ آیا امکان «تقویت سازمانهای حزبی» را که کامیخس یکی از دلایل اساسی شرکت حزب در کابینه قوام میشمارد (۴۹) منظورش این چنین تقویتها و پیوستگیهای است که دربالا ذکر شد؟

اینها بازیهای روزهای خوش بودند. با شکست جنبش دمکراتیک خلقهای ایران در اواخر سال ۱۳۲۵ و تسلط ارتجاع تعداد زیادی از اعضای حزب از آن کناره گیری کردند. وضع سازمانی بقدری آشفته گردید که کمیته مرکزی مجبور شد فقط بنام کسانی کارت صادر کند که قبل از الحاقهای دستجمعی سال ۱۳۲۵ عضو حزب بودند. متعاقب با ضربه ارتجاع به جنبش خلقهای ایران، تضاد در درون حزب شدید شد و در رهبری نیز در مورد روش حزب در قبال جنبشهای ملی و دمکراتیک آذربایجان و کردستان اختلاف نظر بطور حادی مطرح گردید.

دراثر فشار هائی که به کمیته مرکزی در مورد تشکیل کنگره وارد میشد و گروهی نیز به رهبری خلیل ملکی در این امر پافشاری میکرد، در دی ماه ۱۳۲۵، کمیته مرکزی جلسه وسیعی تشکیل داد که در آن اعضای کمیسیون تفتیش ایالتی تهران شرکت داشتند.

این شورا تصمیم گرفت ۷ نفر را بعنوان هیأت اجراییه موقت که ۳ نفر عضو کمیته مرکزی، ۳ نفر عضو کمیسیون تفتیش و یک نفر از اعضای کمیته ایالتی تهران بودند برای انجام کارها و تهیه مقدمات کنگره انتخاب نماید.

طبق تصمیم این هیأت روزنامه «مردم» از تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۲۵، بجای روزنامه «رهبر» سردبیری رادمنش به ارگان مرکزی حزب تبدیل شد. در اولین اعلامیه ای که این هیأت داد نسبت به رژیم سلطنتی ابراز وفاداری و احترام شد. آنها قول دادند که «حزب توده ایران برای سرمایه دار و مالک از دید ثروت و امنیت و راحتی وجدان را فراهم میکند» (۵۰) (تکیه روی کلمات از ماست) در این مورد کامبخش بعد از گذشت ۲۰ سال گناه را به گردن خلیل ملکی انداخته و مینویسد: «نخستین اعلامیه هیأت اجراییه موقت که تحت تأثیر افکار متشننت آنروزی و بویژه تحت فشار گروه خلیل ملکی نوشته شده بود در مواردی از موضع گیری صحیح سیاسی دور شده و جنبه های رفرمیستی بخود گرفته بود.» (۵۱) (تکیه روی کلمات از ماست)

تشتت افکار ناشی از مواضع اپورتونیستی و رفرمیستی رهبری و بالاخره توجه رهبری به انتقادات تعدادی از کادرهای حزب، تضادهای درون حزبی را تشدید کردند. عده از آنان دست به انشعاب زدند و در تاریخ ۱۲ / ۱۰ / ۱۳۲۶ نخستین اعلامیه خود را دایره انشعاب از حزب توده و تشکیل «جمعیت سوسیالیست توده ایران» بیرون دادند. ولی در تاریخ ۲ بهمن ۱۳۲۶، انشعابیون اعلامیه دیگری مبنی بر انصراف خود از تشکیل حزب جدید منتشر ساختند.

سه ماه بعد از انشعاب در اردیبهشت ۱۳۲۷ کنگره دوم حزب تشکیل شد که بطور جداگانه بررسی خواهد شد.

از فعالیتهای دیگر سازمانی حزب در فاصله دو کنگره اول و دوم، ایجاد «تشکیلات زنان» و بسط و توسعه کار در میان جوانان و افسران ارتش را میتوان نام برد که قبل از کنگره اول فعالیت آنها شروع شده بود.

تشکیلات زنان بر اساس خواسته‌های تساوی کامل حقوق زن و مرد، بهبود وضع مادی زنان زحمتکش، دستمزد مساوی در مقابل کار مساوی با مردان، بیمه اجتماعی و مبارزه با فحشاء، فعالیت خود را آغاز نمود. فراکسیون حزب در مجلس نیز در مورد تساوی حقوق زن و مرد لایحه‌ای به مجلس داد که مورد تصویب قرار نگرفت. (۵۲) ولی همانطور که لایحه مزبور در اسناد مجلس دفن گردید و بی نتیجه ماند، فعالیت‌های دیگر حزب توده در میان زنان نیز بعلت این که راه روشنی برای مبارزه زنان تعیین نمود و بخصوص حزب عمیقاً به میان قشر زنان زحمتکش نرفت، در نتیجه نتوانست زنان را برای بدست آوردن حقوق خویش بسیج و متشکل سازد.

فعالیت سندیکائی:

با تشکیل شورای متحده مرکزی کارگران، فعالیت شورا در جهت مبارزات سندیکائی جلب کارگران به صفوف خود و شرکت در مبارزات توده‌ای در شهرها قرار گرفت. در تاریخچه مختصر "که از طرف شورای متحده در سال ۱۳۳۲ منتشر شد تعداد اعضای شورا در سال ۱۳۲۵ بیش از ۴۰۰ هزار نفر ذکر شده است." (۵۳)

در درون شورای متحده مرکزی گروه‌های پیشروئی بودند که حزب توده ایران را حزب طبقه کارگر نمیدانستند و معتقد بودند که این حزب حزبی رفرمیستی و پارلماناریستی است ولی چون حزب در سطح رهبری شورا نفوذ داشت، مبارزات این گروه‌ها به نتیجه قطعی نرسید. قدرتمند شدن شورای کارگران باعث شد که عده‌ای از رهبران حزب توده با تکیه به آن در حزب اعمال نفوذ کردند. شورای متحده در سال ۱۳۲۵ به عضویت فدراسیون سندیکائی جهانی درآمد. دولت ایران با اختراع چند سندیکای قلابی و فرستادن نمایندگان آنها به جلسات فدراسیون جهانی سندیکاها در سالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ و تا موقعیکه در این فدراسیون انشعاب روی داد (دی ماه ۱۳۲۸) بیشتر فعالیت رهبری، شورای متحده را مشغول اثبات موجودیت و حقانیت شورا از نظربین المللی کرده بود. این مبارزه شورای متحده مرکزی فی‌النتفسه درست بود، ولی اساس کار آنرا نمی‌بایست تشکیل دهد. در واقع بهمان طریق که حزب توده با نداشتن خط انقلابی دچار رفرمیسم شد و یا در مجلس به چانه زدن مشغول بود، شورای متحده را نیز بجای اینکه در جهت بسیج کارگران برای دفاع از منافع خود و واژگون ساختن رژیم بکشاند، به کشمکش‌های بین المللی کشاند و از شورای متحده برای پیشبرد سیاست رفرمیست خود استفاده کرد.

در مورد کارمیان دهقانان بعد از کنگره حزب در پائیز ۱۳۲۳، رهبری تصمیم به ایجاد اتحادیه دهقانان گرفت و به تدریج در مناطق مختلف اتحادیه‌های دهقانی بوجود آورد (گیلان، مازندران، کرمان، خراسان، همدان، کرمانشاه، اصفهان، فارس، قزوین، اراک و یزد).

خواسته‌های این اتحادیه‌ها و برنامه آنان در چارچوب همان برنامه رفرمیستی حزب توده ایران قرار داشت که در مرامنامه و برنامه آن ذکر شده اند: "وآگذاری بلاعوض خالصات و املاک قابل کشت به دهقانان بی زمین، خریداری املاک بزرگ بوسیله دولت و آگذاری آن به دهقانان باقسط. کمکهای مالی به دهقانان بی چیز، اصلاحات اساسی در مورد تقسیم غیر عادلانه محصول بین ارباب و رعیت و حذف عادات و قوانین مربوط به آن از قبیل تقسیم بر طبق عوامل پنجگانه و امتیازات اربابی، تشکیل آموزشگاه‌ها و شعب بهداری در دهات، حفر قنوات و چاه‌های آرتزین و مبارزه بر علیه بیکاری." (۵۴)

برنامه‌های این اتحادیه همانند سایر برنامه‌های رفرمیستی حزب توده ایران بر روی کاغذ ماندند. رهبری برای دهقانان خواستار وضع قوانین عادلانه برای تقسیم محصول بود. درحالیکه واضعین این قوانین "عادلانه"، خوداز جمله بزرگترین مالکین ایران بودند که بعد از دوره یکم مجلس، همیشه اکثریت مطلق را در مجلس شورای ملی داشتند.

کامبخش مینویسد که این برنامه "به اقتضای آنروز و حتی امروز مترقی‌ترین شعاه را دربرگرفت" ولی او فراموش میکند که حتی "اجتماعیون عامیون"، ۴۰ سال قبل از آنها شعار مترقی‌تر "زمین از آن کسی است که آنرا میکارد" را داده بود و حزب کمونیست ایران نیز از طریق تقسیم اراضی در بین دهقانان و مسلح ساختن آنها برای دفاع از زمین بدست آورده خود در انقلاب گیلان و همچنین از طریق دادن شعار "انقلاب فاتحانه زراعتی" اساسی‌ترین مسأله انقلاب ایران را ۲۰ سال قبل از این شعار رفرمیستی مطرح ساخته بود. کامبخش برای حق بجانب نشان دادن موضع رهبری میگوید "دادن شعار نهائی تصرف و تقسیم اراضی هنوز پشتوانه‌ای نداشت و شور کدائی (که بدنبالش یأس بود) ایجاد میکرد... ولی این

انحرافات و چپروی عامل تعیین کننده نبود. "خود او باز مجبور میشود قبول کند که" وجود زمینه ظاهرأ مساعد و آمادگی دهقانان برای مبارزه، برخی از کادرها را دچار سرگیجه میکرد. (۵۵)

درواقع دهقانان آماده مبارزه بودند. بسیج و متشکل ساختن آنها میبایستی درچارچوب حل نهائی مسأله ارضی مطرح گردد، یعنی از بین بردن کامل سیستم اقتصادی و سیاسی فئودالی و رژیم دست نشاندۀ فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات که جز از طریق انقلاب ارضی ممکن نبود. رهبری حزب توده چنین برنامه ای نداشت. درحالیکه با داشتن چنین برنامه دراز مدت امکان انتخاب شعارهای صحیح تاکتیکی برحسب درجه آگاهی دهقانان و بسیج آنها میتوانست بوجود آمده و حتی از محلی به محل دیگر فرق کند. آقایان بعلت اینکه برنامه ای انقلابی درمورد حل نهائی مسأله دهقانان نداشتند، اکنون میکوشند شعارهای استراتژیکی و تاکتیکی دراین مورد را درمقابل هم قرار دهند تا مواضع رفرمیستی خودرا توجیه کنند. درکجا این حضرات اعتقاد خودرا به حل نهائی تصرف و تقسیم زمین ابراز داشته اند که طرح آنرا درآن زمان "بی پشتوانه، کذائی و چپ" تشخیص دادند؟ آیا توده ها بدنبال شعار "بازخرید املاک بزرگ اربابی از طرف دولت و واگذاری آن به دهقانان به اقساط" رهبری حزب توده رفتند و یا اینکه در همان سالها که این برنامه از طرف رهبری حزب توده تبلیغ میشد، بعلت تجربه تاریخی طولانی خود، اسلحه بدست گرفتند، مالکین را از دهات بیرون راندند و از زمین خویش با تکیه به اسلحه دفاع کردند؟

شعار تقسیم و تصرف ارضی، نسبت به برنامه رفرمیستی حزب توده ایران، به حق شعاری چپ بود ولی این شعار پشتوانه داشت، شور کذائی هم بوجود نمیآورد. منتها آقایان میخواستند از طریق قانونی اصلاحاتی صورت گیرد و از مبارزات دهقانان تنها ایجاد اتحادیه های دهقانی، بسط سند یکالیسم به مفهوم اکونومیستی آن و استفاده از سند یکاها برای پیشبرد نظرات رفرمیستی خود، را در نظر داشتند. جنبش آذربایجان و جریان سالهای بعد بار دیگر بطلان این برنامه های زیبایی مجلس پسند رهبری حزب توده را ثابت کرد.

امروز آنها مجبورند قبول کنند که "در موج اول جنبش دهقانی یعنی در سالهای ۱۳۲۳ - ۱۳۲۵، حزب توده توجه عمیقی بکار در میان دهقانان نکرد. حزب سازمانهای مستحکمی به مقیاس وسیع در میان دهقانان بوجود نیآورد و شعار حزب درمورد مسأله ارضی روشن نبود" (۵۶) و یا "اکنون که ما تاریخ ۲۵ ساله حزب خودرا بررسی میکنیم به این نکته اذعان داریم که فعالیت حزب مادر میان دهقانان باندازه کافی نبوده است." (۵۷)

بطور کلی فعالیت تشکیلاتی حزب توده در این دوره درچارچوب سیاست کلی رفرمیستی و پارلمانتاریستی رهبری آن انجام گرفت. از آنجا که ایده نولوژی و سیاست در ساختمان تشکیلاتی حزب نقش تعیین کننده را دارند، لذا ایده نولوژی و سیاست غیر پرولتاری و رفرمیستی رهبری حزب توده

باعث شد که تشکیلات حزبی در خدمت فعالیت های رفرمیستی قرار گیرد. در نتیجه حزب تبدیل به یک سازمان وسیع "تمام خلقی" بی در و پیکر شد که فاقد هرگونه استحکام واقعی درونی و قدرت عمل بود. تشدید تضاد خلق با هیئت حاکمه، بوجود آمدن مبارزات مسلحانه احتیاج به تشکیلات آبدیده و منظمی داشت که قادر به سازماندهی آن باشد. حزب توده با تشکیلات سست خود از توده ها عقب مانده و بعلت اینکه تشکیلات آن آمادگی برای مبارزه شدید تری را نداشت و یکپارچگی و وحدت اراده و عمل در آن نبود با آغاز حمله ارتجاع از هم گسسته شد.

ب: مبارزات ایده نولوژیکی درون حزبی

مبارزات ایده نولوژیکی در سالهای بین کنگره اول و دوم حزب چه در داخل و چه در خارج از آن، ادامه و رشد همان مسایلی بود که در کنگره اول مطرح شده بودند. این اختلافات بطور عمده برسر تئوری راهنما، برنامه و خط مشی سیاسی حزب و بالاخره ساختمان تشکیلاتی آن انجام گرفت. در مقابل خط اپورتونیستی رهبری که بر اساس ایده نولوژی سازش طبقاتی، سیاست رفرمیستی و تشکیلات تمام خلقی قرار داشت و در بالا به آن اشاره شد، سه گروه در داخل حزب بر رهبری خلیل ملکی، دکتر ابریم و انورخامه، با خط رهبری مبارزه میکردند. در خارج حزب نیز با خط مشی رهبری مبارزه میشد. در زیر مختصراً به بررسی این خطوط میپردازیم:

۱ - خط خلیل ملکی. خلیل ملکی که جزو گروه ۵۳ نفر بود، بعنوان مدافع سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم بصفوف حزب پیوست. خلیل ملکی با برنامه و هدفهای حزب، مصوب درکنگره اول موافق بود ولی از نظر تشکیلاتی معتقد بود که حزب نباید تشکیلات وسیعی بدون کیفیت لازم بوجود آورد و از نظر سیاسی نیز با سیاست پارلمانی رهبری و همکاری آن با دولت قوام مخالفت میکرد. رشد مبارزات خلقهای ایران و حاد شدن آن درسالهای ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ مخالفت خلیل ملکی با جنبش ملی و دموکراتیک آذربایجان و موضع ضد کمونیستی اش، او را بطرف تسلیم طلبی و سازش کشاند. درواقع همانطور که احزاب سوسیالیست اروپائی با بورژوازی امپریالیستی در جنگ جهانی اول سازش کردند و نیز قبل از جنگ جهانی دوم نه تنها جلوی رشد نفوذ فاشیسم را نگرفتند بلکه تا حدی موجب رشد آن گردیدند. خلیل ملکی نیز بدنبال همین خط درشرایط بخصوص ایران رفت. فعالیت وی درسالهای بعد از انشعاب از جمله پشتیبانی او از رژیم سلطنتی، فعالیت ضد کمونیستی وی، همکاری با ارتجاع در برانداختن حکومت ملی دکتر مصدق از طریق ایجاد تفرقه، بطورروشنی ماهیت او را نشان داد. وی درمدافعات خود در دادگاه نظامی بعد از ۲۸ مردادمیگوید: «این جانب درتمام مدت اقامت دربرلین در دانشگاه آنجا نه تنها طبق ادعای کیفر حواست «پیرو عقاید کمونیستی» نشدم بلکه در عین داشتن افکار مترقی هنوز از کمونیسم انتقاد میکردم و سند آن مقالات متعددی است... که محتوای بعضی از آنها درست خلاف افکار کمونیستی بوده و انتقاد از رژیم تازه استقرار یافته بود... من بعنوان اطلاع طلب وارد حزب شدم و... عده ای غیر از ۵۲ نفر بقصد اصلاح و بخشیدن استقلال به حزب توده وارد آن حزب گردیدم» (۵۸) (تکیه از ماست)

خلیل ملکی در کنگره اول حزب سخنگوی جناح اصلاح طلب بود. بعد از کنگره بعلت حاد شدن مبارزات ایده نولوژیکی دردرون حزب جناح اصلاح طلب بصورت متشکل باقی نماند. او با بخشی از این جناح درسال ۱۳۲۶ از حزب انشعاب نمود. وی در این مورد میگوید: «من از اصلاح حزب توده بکلی مأیوس شدم و از هیأت اجراییه استعفا کردم... پس از آنکه من به هیأت اجراییه نمیرفتم عده ای از فعالان حزب آمدند و طرح انشعاب را با من در میان گذاشتند. اینان زمینه را آماده کرده بودند... امید آنها بمن بود که بعد «جمعیت سوسیالیستها» را تشکیل دهیم.» (۵۹)

بنا بر آنچه که گذشت مخالفت خلیل ملکی بارهبری حزب توده براساس اصول انقلابی مارکسیستی-لنینیستی نبود. ملکی ضد کمونیست بود و کینه ای نسبت به حزب کمونیست شوروی و در رأس آن استالین داشت. این مساله بعد از انشعاب وی از حزب توده بیشتر آشکار شد. او در حقیقت مدافع نظرات سوسیال دموکراسی نوع اروپائی بود. بنابراین انشعاب خلیل ملکی درواقع با وجود ایده نولوژی خرد بورژوازی حاکم درحزب توده انشعابی از راست و با دید تسلیم طلبانه بود.

۲ - خط دکتر اپریم: اپریم از کادرهای روشنفکر و کم تجربه حزب بود که در بحبوحه اوگیری مبارزات خلقهای ایران درسال ۱۳۲۴ بعد از چندین سال اقامت درخارج به حزب پیوست و نظراتش درسطح محدودی بین روشنفکران عضو حزب مطرح شد. او با برنامه و خط مشی حزب موافق نبود. از نظر تشکیلاتی حزب توده را «جبهه ای دموکراتیک و آزادیخواه» میدانست و گروه او تنها گروهی بود که بطور منظم تری نظرات خود را در مبارزات درون حزبی فرمول بندی نمود. اپریم درآبان ماه ۱۳۲۴ طی جزوه ای بنام «چه باید کرد» اساس نظرات خود و انتقاداتش را به خط مشی و سیاست و تشکیلات حزب توده مطرح ساخت ولی به علت اینکه رهبری حزب از انتشار آن جلوگیری نمود، او نظراتش را در اردیبهشت ۱۳۲۵ چاپ نمود. به دنبال آن در فروردین ماه ۱۳۲۶ در کتاب دیگری بنام «حزب توده ایران سردوره» به امضای آلتور (مجموعه نویسندگان آن) نظرات قبلی خود را دقیق تر مطرح ساخت.

او انتقادات خود را به رهبری در ۵ نکته زیر بیان داشت: انتقاد ناپذیری رهبری، اهمیت دادن به ظاهر تشکیلات و تعداد افراد، عدم درک فرق میان مبارزات اقتصادی و اتحادیه ها و مبارزات سیاسی افراد چپ، تکیه نکردن به نیروی خود، عدم توانایی در رهبری مبارزات به مثابه عامل ذهنی آگاه. (۶۰)

اپریم و همکارانش کمبود های اساسی حزب توده را دردرجه اول «فقدان یک تئوری سیاسی جاندار» میدیدند. («بدون یک سنجش واقعی و یک تئوری زنده و منطقی-تنظیم یک نقشه عملی صحیح غیر ممکن است و بدون یک نقشه صحیح و عملی نیز موفقیت هیچ فرد یا گروهی در هیچ یک از اعمال چه فردی و چه اجتماعی-چه علمی و چه سیاسی نمیتوان تعیین نمود») (۶۱)

درمورد برنامه و خط مشی حزب، اپریم «نقشه های واضح و عمل دراز مدت و کوتاه مدت» را که «براساس تئوری سیاسی علمی و عملی بنا شده باشد» پیشنهاد میکرد و معتقد بود که «حزب باید حاضر و آماده باشد که هنگام احتیاج زود بکار برد».

«بطور کلی یک حزب مترقی و پیش افتاده محال است بدون یک مبارزه مداوم و طولانی بتواند حکومت را بدست بگیرد و به موفقیت برسد. دستگاه حاکمه هرگز به میل خود حاضر به عقب نشینی نیست. بزور باید به عقب نشینی اش واداشت.»

اگر حزبی بدون یک مبارزه جدی توانست به امور دولت تسلط پیدا کند... خود دلیل بر آن است که با وجود تمام ادعاها آن حزب یک حزب مترقی نبوده است» (۶۱)

برای رسیدن به این هدف، آنها ایجاد پیشقراولی را پیشنهاد مینمودند که «از بین طبقات ستمدیده و استثمار شده اجتماع، یعنی کارگران و دهقانان و پیشه وران و روشنفکران حقیقی انتخاب شود» و این «اقلیت باید از اشخاص با هوش و فهم که بتوانند اصول سیاسی ساده و مسایل سیاسی عملی که روزانه با آنها روبرو میشوند، درک کند»، تشکیل شود و «با انضباط و... دارای تشکیلات منظم و متمرکز باشند» و «سازمان آنها بر اساس سانترالیسم-دمکراتیک به مفهوم واقعی آن برقرار شده باشد» و در مسئله عضو گیری دوش شرط «صلاحیت شخصی» و «صلاحیت اجتماعی» را برای قبول اعضاء معین ساختند و خواستار تصفیه حزب از عناصر ناشایسته و ناپاک بودند. (۶۲)

رهبری حزب دونوشته: «در راه یک انحراف» و «راه حزب توده ایران» را در جواب به انتقاد و پیشنهادات اپریم و همراهانش ارائه داد که با انواع سفسطه ها همانند آنچه که درکنگره اول حزب کرده بود به سرکوبی انتقاد کنندگان و توجیه مواضع خود پرداخت. (۶۳)

اپریم و رفقاییش در عین اینکه انتقادات صحیحی از رهبری حزب توده نمودند و دید درست تری نسبت به رهبری از مساله حزب و وظایف آن داشتند ولی حدود و ثغور مسائل ایده نولوژیکی برای آنها کاملاً روشن نبود که اساسی ترین آن عدم توجه کافی به ماهیت طبقاتی حزب و در نتیجه تعیین مرزبندی دقیق بین حزب پرولتری و حزب خرده بورژوائی بود. همین امر باعث شد که آنها به ساختمان ایده نولوژیکی و سیاسی حزب توجه لازم را ننمودند و بیشتر به حل مسائل مربوط به ساختمان تشکیلاتی آن پرداختند. آنها علت اساسی اختلافات درون حزبی را در سطح ایده نولوژیکی و سیاسی نمیدیدند و معتقد بودند «امروز در حزب ما هیچگونه اختلاف اصولی و ایده نولوژیکی وجود ندارد» (۶۴) و بهمین دلیل بجای اینکه همانطوریکه در مقدمه این کتاب نوشتند: «هرگز دستی از غیب بر نخواهد آمد و ما را... نجات خواهد داد. آزادی آینده ما نتیجه کوشش های امروز است. نوامیدی و یأس نیست، سرسختی و پشتکار لازم است. تنها انتقاد کننده نباید بود. مرد عمل باید شد، تنها حرف نباید زد، کاری باید انجام داد. حزب ما و از آن پس هم اجتماع ما جز باین طریق اصلاح پذیر نیست.» (۶۵) ولی عملاً تا موقعیکه در حزب بودند تنها به رهبری پیشنهادات خود را دادند و خود را موظف به مبارزه ایده نولوژیک تا سرحد نتیجه گیری از این مبارزات نمیدانستند و بعد از اینکه رهبری نظرات آنها را رد نمود و با پیش آمدن انشعاب، آنها در جهت سازمان دهی مجدد و ادامه مبارزه قدم جدی برنداشتند. در واقع آنها قادر نشدند تئوریهای خود را در عمل انقلابی پیاده کنند و از طریق اعتماد به توده ها و دید طولانی داشتن با صبر و حوصله به متشکل ساختن توده ها در جهت حزبی پرولتری حرکت کنند. شرائط استثمار شدید داخلی ایران، اوجگیری جنبش ضد استعماری، خیانت رفرمیستهای رهبری حزب توده ایران به طبقه کارگر و بخصوص مبارزات ایده نولوژیکی چندین ساله برای پیش بردن عقاید صحیح انقلابی امکان مساعدی را بوجود آورده بودند و عوامل نا مساعد خارجی نمیتوانستند تعیین کننده در عدم پیروزی آنها باشند. بنا براین کمبود اپریم و رفقاییش را باید در کمبودهای ایده نولوژیک آنان و در این زمینه کمبود آنها از نظر پراتیک انقلابی دانست.

۳ - خط انور خامه: در میان گروه های دیگری که از حزب بیرون رفتند، گروه انور خامه بود. انورخامهء روشنفکر و جزو گروه ۵۳ نفر بود. بعد از تأسیس حزب در هیئت تحریریه روزنامه «رهبر» ارگان حزب توده به مسئولیت ایرج اسکندری شرکت داشت. این گروه مواضع ایده نولوژیکی حزب را انکار کرده و معتقد بودند که حزب توده با چنین مواضعی نمیتواند نماینده انترناسیونال کمونیستی در ایران باشد. (۶۶) آنها عدم موفقیت حزب را ناشی از خط نادرست رهبری می دانستند و گروه خلیل ملکی را نیز بمثابه ناسیونالیستهای رویزیونیست میگویند. این گروه بعد ها در سالهای بین ۱۳۲۹ - ۱۳۳۱ جمعیتی بنام «رهائی کار و اندیشه» بوجود آوردند که فعالیت معدودی در بین روشنفکران چپ داشت.

بطور کلی میتوان گفت که در این گروه نیز با وجودیکه انتقادات صحیح و نظرات درستی در مورد رهبری حزب وجود داشت ولی بعلت اینکه این افراد بطور عمده از روشنفکران تشکیل میشدند، در تماس فشرده ای با توده های کارگر و دهقان نبودند و بعلاوه تجزیه و تحلیل طبقاتی درستی از جامعه ایران ننمودند و وظائف انقلاب ایران را مشخص نساختند، بعد از

حمله ارتجاع و شکست جنبشهای مسلحانه ملی و دمکراتیک در آذربایجان و عدم تحرک بموقع حزب توده، آنها عملاً از صحنه مبارزه کنار رفتند.

آنچه که بطور خلاصه از مبارزات درون حزبی میتوان نتیجه گرفت این است که مبارزات ایده نولوژیکی در حزب به آن درجه از رشد و تکامل نرسید که حزب به مواضع صحیح مارکسیستی-لنینیستی دست یابد. مع الوصف مبارزات به رشد موضع ایده نولوژیکی کادر ها و اعضا کمک نمود و رهبری را مجبور ساخت که به مساله آموزش تئوریک در حزب توجه بیشتری بکند.

شکست جنبشهای مسلحانه در ایران، تحکیم ارتجاع و بوجود آمدن انشعاب در صفوف حزب چنین شرائطی را به رهبری تحمیل نمود. در مقابل موضعگیری رفرمیستی و اپورتونیستی رهبری حزب توده ایران، موضعگیریهای انقلابی هم وجود داشت. چند جزوه ای که در دست است و بین سالهای ۲۳ - ۲۷ توسط عناصر پرولتری نوشته شده اند گواه این مدعا است. ما نمونه هایی از آنها در زیر میآوریم:

در مورد انقلاب و مساله رفرمیسم: م. ح. خط پارلمانتاریستی را مورد انتقاد قرار داده و مینویسد: "پارلمانتاریست نمیتواند از نظر مبارزات طبقاتی برای پرولتاریا به یک عامل اصلی تبدیل شود. در نهضت کارگری فقط احزاب سوسیالیستهای سازشکار که سعی میکنند تاکتیک پارلمانتاریسم را بین زحمتگشان تبلیغ نموده و مبارزه انقلابی را (که تنها مبارزه طبقاتی و یگانه وسیله پیروزی پرولتاریاست) با مبارزه پارلمانی (که کهنه ترین و بی نتیجه ترین وسیله مبارزه است) عوض کنند" (۶۷) وی برای نشان دادن ماهیت مجلس و دولت حاکم در نوشته دیگر خود بنام "انقلاب ۱۹۰۵ روسیه" مینویسد: "کیست که نداند با بودن عناصر ارتجاعي در یک کشور وجود مجلس ملی و دولت ملی امکان پذیر نخواهد بود؟ کیست که نداند مادام که سرمایه داری وجود دارد نماینده اش در مجلس حکمرانی خواهد کرد و تا موقعیکه نماینده سرمایه دار در مجلس است قوانین موضوعه هیچگاه بسود اکثریت نخواهد بود و تا هنگامیکه چنین قوانینی بوسیله اکثریت سرمایه دار مجلس وضع گردد، نه تنها وجود دولت قانونی میسر نخواهد بود بلکه به فرض محال هم تأثیری در بهبودی اوضاع اکثریت نخواهد داشت." (۶۸)

او سپس به تبلیغ انقلاب پرداخته و مینویسد: "فقط از طریق انقلاب ممکن است بورژوازی مرتجع را از بین برد و زمینه را برای ایجاد سوسیالیسم و بنای کمونیسم مستعد کرد." (۶۹) و نیز "ما دام که کارگر اسلحه بدست نگیرد و از طرسق انقلاب مسلحانه برای منظور مقدس خود جنگد و برای نیل به هدف حاضر به ریختن و دادن خون نشود نیابستی هیچگونه امیدی به آزادی و پیروزی خود داشته باشد." (۷۰)

خسرو روزبه در کتاب خود بنام "اطاعت کور کورانه" می نویسد: "من حزب توده ایران را اصلاح طلب یا باصطلاح فرانسویها رفرمیست میدانم یعنی حزب توده ایران میخواهد از طریق پارلمان و بتدریج اوضاع ناگوار این کشور و ملت بدبخت را اصلاح کند در صورتیکه من شیفته انقلاب هستم و میل دارم که با یک رولوسیون بحساب طبقه حاکمه رسیدگی گردد و انتقام خون میلیونها کسانیکه در نتیجه دزدی و ظلم این طبقه از گرسنگی مرده و یا در زندانها جان سپرده اند گرفته شود."

دردرون شورای متحده مرکزب کارگران نیز با خط رفرمیستی حزب توده مبارزه میشد. محمد پروین (مکانیسین) عضو شورای متحده در کتابیکه در آذرماه ۱۳۲۵ تحت عنوان "معلومات اقتصادی و سیاسی برای توده" نوشت با نقل قولی از استالین که نشان دهنده جهت گیری سیاسی اوست کتابش را شروع کرد (برای اینکه در سیاست خطا نرویم باید انقلابی باشیم نه اصلاح طلب)، استالین) وی در مورد مرحله انقلاب مینویسد: "پس باید اعتصابهای اقتصادی را به اعتصابهای سیاسی و اعتصابهای سیاسی را به نمایش و دمنستراسیون و نمایشهای سیاسی را هم به قیام مساحانه و بعداً به انقلاب سوسیالیستی یعنی واژگون نمودن رژیم قلدری و زورگویی بورژوازی تبدیل نمود" (۷۱)

باز م. ح. در بررسی هدفهای انقلاب در مستعمرات و کشورهای نیمه مستقل مینویسد: "هدفهای تاریخی انقلاب مستعمراتی عبارت است از:

۲ - انهدام اشکال مختلف بهره کشی که تا قبل از سرمایه داری از طرف طبقات استثمار کننده نسبت به رحمتکشان اعمال میگرد

۳ - اجرای انقلاب فلاحتی

۴ - مبارزه با امپریالیسم خارجی برای تحصیل استقلال ملی و سیاسی

۵ - مبارزه برای رهائی از نفوذ و قید امپریالیستهای بیگانه. (۷۲) وی همچنین در تجزیه و تحلیل داخلی بروی مساله دهقانان و نقش رهبری کننده طبقه کارگر در شرائط امروزی تأکید نموده و به بررسی وضع انقلاب چین میپردازد: "ملت چین با صلح و صفا و حتی با جنگهای ضعیف و غیر توده ای قادر نخواهند بود دست امپریالیستهای بیگانه را از غارت اموال سکنه خود کوتاه کند."

"(سلطه) نظام امپریالیسم در سالهای ۱۹۲۰ - ۱۹۳۰ (در چین) باندازه ای شدید و وسیع بود که نه تنها تمام زحمتکشان و استثمار شوندهگان چین پرچم انقلاب را بر فراز این کشور برافراشتند، بلکه بورژوازی داخلی نیز تا یک مرحله معینی از انقلاب شعارهای ضد امپریالیستی انتخاب و در نهضت‌های آزادیخواهانه ملی بطور نزریکی با توده های کارگر و روستا (هسته انقلابی را تشکیل میدادند) همکاری و معاضدت میکرد." (۷۳) وی از استالین سپس نقل قول زیر را متذکر میشود: "آری چنین انقلابی برهبری پرولتاریای خود، قوای خویش را منظم میکند و بمنظور آزادی خود برای مبارزه جدید قیام مینماید."

مسئله نقش طبقه کارگر را محمد پروین نیز در کتاب خود بطرز صحیحی مورد بررسی قرار میدهد. وی میگوید: "حزب پرولتاریا (کمونیست) باید در ممالک مستعمره و نیمه مستعمره مستقل با بورژوازی آزادیخواه که مستقیماً نوکری امپریالیستی را قبول ننموده است، جبهه ملی ضد امپریالیسم تشکیل دهد. واضح است که این ائتلاف نباید مانع از استقلال حزب پرولتاریا (کمونیست) و تبلیغات انقلابی آن بشود." (۷۴)

حزب انقلابی و حزب رفرمیستی: م. ح. در مورد ساختمان حزب طراز نوین طبقه کارگر خلاصه آموزش لنین را در مورد حزب بطریق زیر فرمولبندی میکند: "فقط با وجود یک حزب انقلابی که بری از اپورتونیسیم باشد، نسبت به سازشکاران و تسلیم شوندهگان سیاست آستی ناپذیری اتخاذ کند، در مورد بورژوازی و حکومت دولتی این طبقه روش انقلابی در پیش گیرد، پیروزی انقلاب پرولتاریا و برقراری فرمانروائی طبقه امکان پذیر خواهد شد." (۷۵)

"فقط احزابی میتوانند بنا بر شرائط زمانی و مکانی این دوره امور حزبی را از کیفیت قدیم (رفرمیستی) به کیفیت جدید انقلابی در آورند که کارگران را با روح انقلابی تربیت نموده و آنها را برای گرفتن زمامداری داخل عملیات نمایند... احزاب فعلی بایستی جنگی، انقلابی و باندازه ای متهور باشند که بتوانند پرولتاریا را در رسیدن به فرمانروائی رهبری نمایند...". (۷۶) وی در رساله دیگری بنام "فرمانروائی پرولتاریا"، با دیگر مساله حزب را مطرح ساخته و یاد آوری میکند که بعقیده لنین حزبی که کمیت را بر کیفیت ترجیح دهد، حزبی که اجازه ورود عناصر متزلزل و خرده بورژوا را در صفوف خود تقویت کند، حزبی که بدون توجه به ایده نولوژی طبقاتی اشخاص، دستجات (بالا و پائین) را بعضویت خود بپذیرد، نخواهد توانست نقش "راهنما" را در نهضت کارگری و جنبش انقلابی پرولتاریا ایفا نماید." (۷۷)

"تنها حزب کمونیست است که میتواند مظهر ایده آل طبقه کارگر، مظهر مبارزه انقلابی پرولتاریا برای حصول کمونیسم، مظهر فرم عالی سازمان طبقاتی پرولتاریا باشد." (۷۸)

محمد پروین نیز در مورد حزب طبقه کارگر نظراتی مشابه داشته و مینویسد: "برای موفقیت در این مبارزه (منظور مبارزه علیه استثمار و استعمار و نا بودی قطعی آنان است- نویسنده) تشکیلات که تنها اسلحه طبقه کارگر است لازم است. بدون حزب کمونیست رهبری سیاسی و ستاد جنگی پرولتاریا و تشکیلاتهای وسیع کارگری و متشکل نمودن اکثریت قوی استثمار شوندهگان در تحت لوای شورای متحده مرکزی یعنی در جبهه واحد کارگری و مرکزیت در تشکیلات و دسیپلین و انضباط آهنین موفقیت در مبارزه غیر مقدور است." (۷۹)

“ما کارگران باید توجه داشته باشیم که بیش از یک راه برای نجات خود نداریم و آنهم عبارت است از نابود و محو نمودن استثمار و استثمار بوسیله انقلاب و تنها وسیله هم که برای رسیدن به این باین هدف وجود دارد عبارت از مبارزه متشکل و متمرکز روی پایه صحیح مارکسیسم- لنینیسم بوسیله تشکیلات وسیع کارگری تحت رهبری حزب کمونیست، رهبری سیاسی و ستاد جنگی میباشد.” (۸۰)

وی همچنین به سیاست هیأت حاکمه در متلاشی کردن صفوف طبقه کارگزار داخل اشاره کرده مینویسد: “در این موقع ها که طبقه حاکمه در مبارزه خود تغییر تاکتیک میدهد یعنی زمانیکه با زور و قلدری به تارو مار کردن تشکیلاتی موفق نمیکردد، عده ای از مزدوران خود را که گزیند در لباس میش در داخل تشکیلاتهای کارگری فرستاده و بدین وسیله دامن به اختلافات داخلی زده و در مبارزه متشکل ما اخلال مینمایند.” (۸۱)

حمله او به دربار به مثابه “سنگر ارتجاع”، دفاع او از “قیام مسلحانه رادمردان آذربایجانی” و بالاخره مبارزه با هرگونه “سیاست سازش طلبی” نشان میدهد که در مقابل خطر رهبری حزب توده در مورد ساختمان حزب، خط انقلابی وجود داشته است که به مسأله ایده نولوژیکی مارکسیستی- لنینیستی، سیاست انقلابی و تشکیلاتی منظم توجه نموده و خواستار طرد رفرمیسم بوده است. این موضعگیریها نشان میدهد که:

۱- با رفرمیسم رهبری حزب توده ایران مبارزه میشد و در برابر آن راه انقلابی و مبارزه مسلحانه و تا بآخر مطرح میگردد.

۲- برای رهبری انقلاب ضرورت یک حزب انقلابی طبقه کارگر مسلح به مارکسیسم- لنینیسم تأکید میگردد.

۳- روی ضرورت خط استقلال حزب کمونیست هنگام تشکیل جبهه واحد با بورژوازی آزادیخواه در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره تأکید میشد.

رهبری حزب توده در آن موقع نه تنها چنین دید روشنی نسبت به مسائل فوق نداشته بلکه در سالهای بعد از ۱۳۲۷ نیز همچنان به آشفتگی فکری دچار بود. او خود را در چارچوب قانون اساسی مجبور نموده بود و نه تنها جرئت حرف زدن در مورد انقلاب را نداشت بلکه با حدت و شدت بی نظیری چه در مجلس و چه در مطبوعات خود رفرمیسم را تبلیغ نموده از شکست جنبشهای ملی و دمکراتیک درسی نگرفت و حتی در چنین شرائطی طی اطلاعیه ای وفاداری خود را به شاه اعلام کرد.

رهبری بجای اینکه دامنه مبارزات ایده نولوژیکی را در درون حزب تا رسیدن به نتیجه قطعی یعنی روشن شدن معیارهای حزب طراز نوین طبقه کارگر و تغییر مواضع حزب بسط دهد، جلو رشد آنها را گرفت و یا سرکوب نمود. نگاهی به نشریات حزب توده در آن زمان بخوبی نشان میدهد، در موقعیکه برای حل این مسائل کوششهای زیادی میشد و وظیفه کلیه مارکسیست- لنینیستهای واقعی بود که در آن زمان به روشن شدن این مسائل اساسی انقلاب ایران بپردازند، رهبری حزب توده از یک طرف از زیر این کار شانه خالی میکرد و توده ها را با بحثهای توخالی آکادمیک، تشریح لغات سیاسی، تاریخ نویسی گذشته های کشورهای دیگر و غیره سرگرم میکرد (۸۲) و از سوی دیگر به تحریف آشکار مارکسیسم- لنینیسم میپرداخت:

آنها در کتاب “در راه یک انحراف- آبان ۱۳۲۶” نوشتند: “طبقه حاکمه... اسرار دارند نقش رهبری طبقات غیر مشخص را توسط حزب توده منکر شوند. حزب ما را پناهگاه جمعی همعقیده و ناراضی از کجروی روزگار جلوه دهند... در جواب میگوئیم: حتی در حزب توده ایران طبق اصولی که تا کنون پیروی نموده ایم نقش رهبری را پیشروترین طبقات جامعه ما یعنی طبقه کارگر جوان ما بازی میکند. بعلاوه میتوان تعریف معمولی حزب را به طریقی عوض کرد که با اساس آن لطمه وارد نیاید یعنی حزب را در شرائط ما دسته های متشکل و مترقی چند طبقه که منافعشان با هم در تضاد لاینحل نیستند تعبیر نمود.” (۸۳)

و در جای دیگر مینویسد: “هدف حزب توده... منافع هیچ طبقه اجتماعی نیست” و “حزب توده نیرومندترین عامل برقرار نمودن آزادی و قویترین عامل حفظ منافع کلی طبقاتی ملت ایران است.” و چون هدف حزب توده ایران حفظ منافع کلیه

طبقات ملت ایران است وظیفه خود را جلوگیری از رشد انقلاب ذکر میکند: “آری اگر این طبقات محروم (کارگر و دهقان) و فاقد همه چیز بدون سرپرست دلسوزی باقی میمانند... ممکن بود که به یک نیروی مخرب سیل آسا تبدیل شوند... حزب توده بعکس آنچه میخواستند و انمود کنند ایجاد کنند... حرکتها و طغیانها نیست بلکه تنظیم کننده آنهاست” (۸۴) (تکیه از ماست)

بدین ترتیب آنها:

۱ - ضرورت وجود طبقه کارگرا برای رهبری انقلاب که مطرح شده بود از طریق “عوض کردن تعریف معمولی حزب” رد نموده و جنبه “چند طبقه ای” یعنی “تمام ملتی” آنرا حفظ کردند که در تحلیل آخر چیزی جز خلع سلاح کردن پرولتاریا از حزب واقعی خود نبود.

۲ - با اصطلاح دفاع از “منافع کلیه طبقات ملت ایران” مرز بین حزب پرولتاریا و جبهه واحد با طبقات دیگر را مخدوش ساختند.

۳ - دشمنی آشکار خود را با انقلاب و دفاع از رفرمیسم و ادامه آن تحت این جملات که حزب توده “ایجاد کننده حرکتها نیست” بلکه “تنظیم کننده” آنها ست ابراز داشتند.

رهبری حزب توده در عین حال برای فریب توده های خلق و سرکوب و از میدان بدر کردن انتقاد کنندگان و عده های پیروزی سهل و نزدیک میداد. آنها اظهار میداشتند: “تا یکسال دیگر حکومت در دست ما خواهد بود” و با شرکت در کابینه قوام مثال آوردند که: “سر شتر که توی سوراخ رفت، بقیه اش هم میرود” (از کلمات قصار دکتر یزدی عضو رهبری حزب توده و وزیر در کابینه قوام السلطنه)

ولی واقعیات مبارزه طبقاتی در ایران نشان داد که با حزبی رفرمیستی و “تمام ملتی”، حزبی که به راه پارلمانی و قانونی دلبسته، نمیتوان به پیروزی آنها بدین سهل و سادگی که رهبران حزب توده عوام فریبانه و عده میدادند، دست یافت و عاقبت چنین سیاست و چنین تشکیلاتی جز شکست نبود.

رهبری حزب توده بعد از آنکه خوابهای پلائیش به تحقق نپیوست بجای قبول نقطه نظرهای درست به توجیه نظرات نادرست گذشته خود پرداخت و بدین سان گناه را بگردن “عقب ماندگی کشور” و “عامل خارجی” انداخت:

“حزب مورد هجوم وحشیانه ارتجاع قرار گرفت... کسانی که باقی ماندند بدون تردید در مقابل این واقعه متحیر شدند... نه فقط اعضای ساده بلکه دستگاه رهبری نیز از این وضع میرا نبود و خود را در مقابل حوادثی میدید که در باره اش اطلاع درست نداشت و تحلیل دقیق قضایا برایش میسر نبود.” “آنان تصور میکنند که صرفاً وجود یک فکر صحیح در گذشته کافی بود که همه کارها درست بشود. در نظر نمیگیرند در محیط عقب مانده و در شرائط دشوار کار حزبی افکار صحیح و نقشه های حزب باسانی پیشرفت نمیکند...” (تکیه از ماست)

“در قسمت عمده، این تشنت ها ناشی از آنست که هنوز در حزب ما آثار تربیت اولیه افراد در یک جامعه غیر صنعتی و عقب مانده آثار یک تربیت غیر اجتماعی و یک طرز تفکر احساساتی و غریزی بقوت تمام باقی مانده است.” (۸۵) و یا اینکه: “بحران کنونی حزب ما در قسمت عمده نتیجه تحولاتی است که بسود امپریالیسم آمریکا در شرائط جهان رخ داد.” “اگر هم رهبری حزب ما در محاسبات خود اشتباهاتی کرده باشد این اشتباهات نه فقط عامل قطعی بلکه از عوامل مهم روز حوادث کنونی نیز هست.” “با توجه به اینکه در این تحولات عوامل سیاست جهانی مؤثر تر از تشبثات ما بود، معلوم خواهد شد که تأثیر ما در این “شکست” قطعی نبوده” (۸۶) (تکیه از ماست) و برای اینکه انقلابی نمائی کاذب خود را برای فریب باز هم بیشتر به توده ها نشان دهند به دروغ ادعا کردند که ما انقلابی هستیم منتها انقلاب کردن ما مشروط بر این است که باید ایران را از دنیا جدا کرد و تا موقعیکه ایران بر روی کره ارضی است ما باید تابع شرائط بین المللی باشیم:

“اما لیدرهای حزب توده ایران- بر خلاف نظریه نویسنده مذکور (منظور اپریم ورفقاییش میباشند- نویسنده) همیشه پیش خود مطمئن بودند و این اطمینان را بارها در روزنامه “رهبر” منعکس کردند که اگر حزب توده ایران تا حدی جدا از دنیای امروز بود یقیناً جز از راه انقلاب راه دیگری برای وصول به حکومت برای او باقی نمیماند... اما دنیای امروزی که بر

محور پیروزی دموکراسی میگردد، به حزب توده امکان خواهد داد که با استفاده از تشبیهات قانونی حکومت برسد” (۸۷) (تکیه روی کلمات از ماست)

و بر پایه این افکار کثیف خرده بورژوائی و مالخولیائی خود که آنها از کمونیست بودن و دید انقلابی داشتن سخت هراسان بودند، همه را با جملاتی نظیر “جنبش اصلاح طلبی”... داخل حزب... فقط به تحریک عناصر “چپ” ایجاد شده است... این محرکین کسانی هستند که میخواهند حزب را بطرف چپ منحرف کنند و یک حزب سوسیالیست و یا کمونیست بسازند.” (۸۸) مرعوب میساختند.

مواضع ایده نولوژیکی خرده بورژوائی و سیاستهای رفرمیستی و اپورتونیستی رهبری حزب توده ایران و برخورد آنها به انتقاد کنندگان را از لابلای سطور فوق بخوبی میتوان دریافت. همچنین در لابلای این سطور مبارزاتی که علیه مواضع رهبری از جهت صحیح تری میشده است نیز بروشنی دیده میشود. گرچه بعضی از انتقاد کنندگان در سطحی دچار اشتباه و کمبود بودند و مساله انقلاب سوسیالیستی را مطرح میساختند ولی به علت اینکه بر روی ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر مسلح به مارکسیسم-لنینیسم و مساله قهرامیز بودن انقلاب تکیه میکردند، خط صحیح تری را دنبال مینمودند. علت اینکه این مبارزات ایده نولوژیکی به نتیجه قطعی نرسید، باید بطور عمده در عدم توانائی طراحان آن در پیاده کردن این خطوط در عمل و بطور مشخص ایجاد پیوندی توده ای و نیز در حاکم بودن خط اپورتونیستی و رفرمیستی رهبری و میدان ندادن به مبارزات درون حزبی از طرف رهبری دانست. رفرمیستهای حزب توده، این به اصطلاح “مارکسیستهای علنی” در شرائط مساعد انقلابی در ایران، همانطور که استالین می گوید برای “بورژوازی که تشنه استفاده از طبقه کارگر برای انقلاب بورژوازی” بود (آثار منتخب لنین، جلد ۱، قسمت ۱، صفحه ۲۷) به مثابه عناصری بودند که میتوانستند آرزوی او را برای رسیدن به قدرت عملی سازند. ولی رژیم دست نشانده امپریالیسم و فئودالیسم در ایران، این خواب را هم از چشم بورژوازی ملی و هم از چشم رفرمیستهای خرده بورژوازی حزب توده ربود و با سرکوبی جنبشهای ملی و دموکراتیک در ایران موقتاً بر ضعفهای گذشته خود غلبه کرد و رویا های شیرین مجلس نشینی، وزارت و فعالیت علنی را از رهبران حزب توده سلب کرد. آنها سراسیمه شدند و بتدریج میدان مبارزه را خالی کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند. ایرج اسکندری، کامبخش و سپس رضا روستا و اردشیر آوانسیان جزو اولین دسته فراری بودند (۱۳۲۶) که برای فرار از مبارزات حاد طبقاتی از ایران خارج شدند و بدین ترتیب نشان دادند که تا چه حدی حاضر به مبارزه هستند و چگونه منافع شخصی را به مبارزه سرسخت و از جان گذشته ترجیح میدهند و چنانچه بعداً خواهیم دید بقیه افراد کمیته مرکزی نیز کم کم بدنبال آنها بخارج پناه بردند.

ت - کنگره دوم حزب توده ایران، ۵ اردیبهشت ۱۳۲۷

در فاصله دو کنگره اول و دوم حزب، کشور ما ایران شاهد حوادث انقلابی بزرگ و اوجگیری و وسیع مبارزات توده های مردم علیه رژیم حاکم و امپریالیسم بود. جنبشهای مسلحانه ملی و دموکراتیک در آذربایجان و کردستان و قیام افسران خراسان، اعتصابات و تظاهرات کارگران در تهران، آبادان و اصفهان و مناطق شمالی، توطئه های مشترک امپریالیستهای انگلیسی و آمریکائی با ارتجاع ایران برای مقابله با مبارزات خلقهای ایران و افشای این توطئه ها توسط روزنامه های مترقی، تشدید تضاد درونی هیأت حاکمه که انعکاسی از تضادهای بین امپریالیستها بود و... در رشد مبارزات توده های مردم و بالا رفتن درک سیاسی آنان مؤثر بودند. مبارزات ایده نولوژیکی در درون و بیرون حزب در اثر حاد شدن مبارزات ملی و طبقاتی شدید شده بود و موضعگیریهای قاطع تری را در مقابل این مسائل ایجاب میکرد. انتشار جزوات و کتابهای مارکسیستی نیز به نوبه خود در سطح محدودی به مشخص تر شدن تنوریها و جهان بینی های پرولتری و غیر پرولتری و در نتیجه رشد افراد انقلابی در درون و بیرون حزب کمک کرد.

پیروزی مبارزات خلقهای سراسر جهان علیه فاشیسم و در پیشاپیش همه خلقهای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بر رهبری استالین و بوجود آمدن جمهوریهای دموکراتیک توده ای، رشد بیش از پیش انقلاب چین و حرکت آن بطرف پیروزی نیز در ایجاد روحیه مبارزه جویا نه تأثیر زیادی داشت. ارتجاع بین المللی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا که از رشد مبارزات خلقهای جهان سخت بوحشت افتاده بود، خود را برای جلوگیری از اوجگیری این مبارزات آماده میکرد و بدنبال فرصتهای مناسب برای ضربه ردن به آنها و توطئه چینی علیه آنها بود. نمونه این توطئه در ایران عمل شد و امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی برای سرکوب جنبشهای ملی و دموکراتیک آذربایجان و کردستان با رژیم دست نشانده خود فعالانه همکاری کردند.

در پیش گرفتن مشی سازس و تسلیم طلبی توسط رهبری حزب توده در برابر توطئه های مشترک رژیم و امپریالیسم جهانی، نه تنها به افول مبارزات قهرآمیز ملی و دمکراتیک خلقهای ایران کمک کرد بلکه این همکاری با ارتجاع باعث سلب اعتماد هر چه بیشتر توده های حزبی و غیر حزبی از رهبری گردید. در چنین سرائطی بود که بدنبال انشعاب رفرمیستهای تسلیم طلب رهبری خلیل ملکی و سرکوب نظرات افراد انقلابی حزب توسط رهبری که آنها را مخالف خط رفرمیستی حزب میدید، کنگره دوم حزب با شرکت ۱۱۸ نماینده از سازمانهای حزبی (حزب در آذربایجان و کردستان سازمان نداشت) در ۵ اردیبهشت ۱۳۲۷ تشکیل گردید.

در این کنگره بجز در موارد تشکیلاتی، تغییری در برنامه و اساسنامه حزب داده نشد. حزب مواضع ایده نولوژیکی و جهان بینی خود را روشن نساخت و کمافی السابق مرزهای طبقاتی حزب را معین نکرد. از نظر برنامه و خط مشی سیاسی فعالیت‌های گذشته حزب مورد تأیید قرار گرفتند (گزارش رادمنش دبیر اول حزب در مورد فعالیت‌های حزب در زمینه داخلی و خارجی در فاصله بین دو کنگره) و باز همان برنامه که بطور عمده فعالیت در چارچوب قانون اساسی بود، مورد تصویب قرار گرفت (۸۸). تنها از نظر تشکیلاتی بعلت سست بودن پایه های آن و ضرباتی که به حزب از این طریق وارد شده بود، به مشخص کردن مرزهای تشکیلاتی توجه شد و اصل عضو گیری و رعایت مرکزیت دمکراتیک مورد قبول قرار گرفت. ولی چنانکه بعداً خواهیم دید به علت ایده نولوژی غیر پرولتاری، رهبری دچار یک جانبداری شد، یعنی به جای اجرای مرکزیت - دمکراتیک، مرکزیت را مطلق کرد و تئوری اطاعت کورکورانه را بکار بست. و دمکراسی حزبی زیر پا گذاشته شد. این مجموعه به خوبی نشان می دهد که کنگره دوم نتوانست به طور همه جانبه ای تجارب چند سال گذشته را جمع بندی کند، علل شکستها و پیروزیهای حزب را باز شناسد و براساس ارزیابی صحیح از وضع جنبش و از وضع داخلی حزب، خطوط ایده نولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی را برای آینده طرح کند. کنگره از خط رفرمیستی رهبری دفاع کرد و حتی بعضی از نمایندگان که کاملاً در موضع رهبری قرار نداشتند، طرد شدند.

از نظر تشکیلاتی کنگره ۱۹ نفر را به عنوان اعضای کمیته مرکزی و ۱۶ نفر را به عنوان عضو مشاور با حق مشورت ولی بدون حق رأی، انتخاب نمود و تصمیم گرفته شد هر سه ماه یکبار پلنوم کمیته مرکزی که دربرگیرنده اعضاء کمیته مرکزی و اعضا مشاور است تشکیل گردد.

در نخستین پلنوم کمیته مرکزی از بین اعضای کمیته مرکزی ۱۱ نفر به عنوان هیئت اجرایی که در میان آنها سه نفر دبیر بودند (رادمنش دبیر کل، احسان طبری دبیر سیاسی و دکتر کشاورز دبیر تشکیلاتی) انتخاب شدند. طبق اساسنامه جدید، کمیسیون تقنین نیز از طرف کمیته مرکزی انتخاب می شد و ۵ نفر از اعضاء کمیته مرکزی مسئولیت این کار را داشتند.

به طور خلاصه باید گفت: حزب توده ایران که از ابتدا به صورت حزبی دمکراتیک با به عرصه وجود گذاشته بود، بعد از کنگره اول آن با وجود شرائط مساعد عینی و از جمله رشد مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی، اوجگیری مبارزات دهقانی و جنبشهای مسلحانه ملی و دمکراتیک و با وجود مبارزات شدید ایده نولوژیکی درون حزبی که انعکاس تشدید مبارزات توده ای در درون حزب بود، در مجموع مواضع ایده نولوژیکی خرده بورژوازی حاکم که در مواضع سیاسی و تشکیلاتی رهبری آن حزب تبلور می یافت، مورد تأیید کنگره دوم قرار گرفت. رهبری حزب به طور عمده به فعالیت‌های پرسرو صدای تبلیغاتی، مبارزات پارلمانی و قانونی که نمودار ایده نولوژی پارلمانتاریستی آن بود، پرداخت. حزب توده نتوانست عمیقاً به میان توده ها و به خصوص دهقانان که اکثریت عظیم جمعیت ایران را تشکیل می دادند و حل مساله انقلاب دمکراتیک ملی جز با بسیج، متشکل و مسلح ساختن آنان تحت رهبری حزب طبقه کارگر امکان پذیر نبود، برود و با آنها پیوند فشرده ای برقرار سازد و فعالیت‌های حزب در چهار دیواری شهرها محصور ماند.

در نتیجه رهبری حزب نتوانست پا به پای رشد مبارزات توده ای در کشور ما به جلو برود. برعکس تا آنجا که توانائی داشت از حاد شدن تضادهای خلقهای ایران با ارتجاع جلوگیری کرد و به شورو شوق مبارزاتی توده ها از طریق اعتصاب شکنی، همکاری با ارتجاع و مبارزات انتخاباتی جواب رد داد.

از نظر مبارزات ایده نولوژیکی درون حزبی، تضادهائی که در کنگره اول بر سر مسائل سیاسی، ایده نولوژیکی و تشکیلاتی بوجود آمده بودند و نشان دهنده وجود اختلاف نظر بین عده ای از کادرها و رهبری بود، در فاصله دو کنگره اوج زیادی گرفت و این تضادها مشخص تر شد و بالاخره به انشعاب منجر گردید.

در بین انشعابین عده ای بر رهبری خلیل ملکی که از خط مشی سوسیال دموکراسی نوع بین الملل دوم پیروی می کردند، به تدریج مواضع تسلیم طلبی اتخاذ کردند. عده ای دیگر نیز که با وضع طبقاتی ناروشن حزب و مواضع رفرمیستی اش مخالف بودند و در برابر آن، راه آماده شدن برای به کار بردن قهر انقلابی را مطرح می ساختند و نیز افراد دیگری که ایجاد حزب کمونیست در ایران را برای رهبری مبارزات طبقه کارگر و توده های خلق ضروری می دانستند، به علت عدم پیگیری و فشاری روی عقاید خود، نتوانستند نظرات خود را در عمل پیاده کنند.

درواقع مبارزات درون حزبی به نتیجه قطعی نرسید و از میان این مبارزات هسته اصلی تشکیلات طراز نوین طبقه کارگر بیرون نیامد مع الوصف، این مبارزات به رشد کادرها و اعضای حزبی کمک نمود و رهبری را وادار ساخت به مسائل ثنوریکی طرح شده درون حزب توجه بیشتری کند. رهبری حزب که با به کار بردن شیوه سرکوب، اتهام برچسب جلوی انتقادات را تا حدود زیادی توانسته بود بگیرد، بعد از انشعاب، خط مشی گذشته خود را همچنان ادامه داد و در عین حال کوشید مواضع نادرست گذشته خود را از طریق ادعای اینکه ایرانیها هنوز عادت به کار سیاسی نکرده اند، مشکلات و عقب نشینیها ناشی از کمبود پرولتاریای صنعتی است و یا شرائط بین المللی نا مساعد است که در واقع به مفهوم عدم درک رهبری از اهمیت تربیت ایده ثلوزیکی در ساختمان حزب و نیز از عدم درک او از اصل اتکاء به توده ها و به نیروی خود بود، توجیه کند.

در نتیجه رهبری حزب نه قادر شد به ایده ثلوزی مارکسیستی- لنینیستی دست یابد و نه شیوه کار درست مارکسیستی- لنینیستی را در مبارزات انتخاب نماید. مسلماً در چنین وضعی این رهبری قادر نبود مبارزات بغرنج طبقاتی را رهبری کند. با حاد شدن مجدد تضادهای خلق با امپریالیسم، به خصوص امپریالیسم انگلیس بر سر ملی کردن صنایع نفت بعد از کنگره دوم و غیر قانونی شدن حزب (۱۶ بهمن ۱۳۲۷) بار دیگر رهبری حزب توده عدم توانائی خود را در رهبری طبقه کارگر و توده های خلق به ثبوت رسانید و به نوسانات سیاسی خود بین راست روی و ماجراجوئی، ادامه داد. این نوسانات که به طور عمده قبل از مخفی شده حزب به بصورت راست روی تظاهر می کرد، بعد از مخفی شدن حزب، چنانکه خواهیم دید، به صورت ماجراجوئی و چپ روی در صحنه مبارزات عملی بروز کرد.

“وقتیکه ما به خلق تکیه کنیم، زمانیکه به نیروی خلاق و زوال ناپزی توده ها

ایمان راسخ پیدا کنیم و باین ترتیب به خلق اعتماد کنیم و با او یکی شویم بر

هر مشکلی غلبه خواهیم کرد و هیچ دشمنی قادر به درهم شکستن ما نخواهد

بود در حالیکه ما قادر خواهیم بود دشمن را درهم شکنیم.”

“اصل اساسی حزب کمونیست همانا اتکاء مستقیم به توده های وسیع مردم

انقلابی میباشد.”

“بدون دموکراسی تمرکز صحیح نمیتواند بوجود آید. زیرا برقراری مرکزیت

هنگامیکه مردم دارای نظرات مختلف هستند و وحدت اندیشه ندارند ممکن نیست.”

“تمرکز به چه معناست؟ اولاً این بدان معناست که باید عقاید صحیح را بتوان

متمرکز ساخت. وحدت در اندیشه، در سیاست، در نقشه، در فرماتدهی و در عمل

بر اساس تمرکز عقاید صحیح بدست میآید. چنین است دست یافتن به وحدت از

طریق تمرکز.” مانو تسه دون

فعالیت‌های حزب توده ایران از کنگره دوم تا پلنوم چهارم

(۱۳۲۷ - ۱۳۳۶)

الف- فعالیت‌های سیاسی حزب توده ایران

ب- فعالیت‌های تشکیلاتی حزب توده ایران

پ- مسائل ایده نولوژیکی

ت- پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران

فعالیت‌های حزب توده ایران را در این دوره نیز در سه زمینه سیاسی، تشکیلاتی و ایده نولوژیکی مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس به ارزیابی از پلنوم چهارم کمیته مرکزی آن می‌پردازیم.

الف- فعالیت‌های سیاسی حزب توده ایران

فعالیت‌های سیاسی رهبری حزب توده را در این دوره که مواجه با غیر قانونی شدن آن (۱۶ بهمن ۱۳۲۷) می‌باشد، چپ روی در مسائل مبارزات روزمره و تاکتیکی و بعضی از مسائل استراتژیکی مرحله ای و راست روی در مورد مسائل عام استراتژیکی انقلاب میهن ما تشکیل می‌دهد. ما کوشش خواهیم کرد در زیر با برخورد به اساسی ترین فعالیت‌های حزب، این مسئله را روشن سازیم. این فعالیتها عبارت بودند از:

۱ - برخورد به مسأله نفت و مبارزات ضد امپریالیستی

۲ - برخورد به مسئله جبهه واحد

۳ - برخورد به کودتای ۲۸ مرداد

۴ - فعالیت‌های پر سرو صدای پارلمان‌تاریستی

۵ - برخورد به مسئله انقلاب و کسب قدرت حاکمه

۱ - برخورد به مسئله نفت و مبارزات ضد امپریالیستی:

بعد از سرکوبی جنبش‌های مسلحانه ملی و دمکراتیک خلف‌های آذربایجان و کردستان، رژیم به ضعف قبلی اش که در نتیجه فرو ریختن دیکتاتوری رضا شاه بوجود آمده بود، موقتاً و تا حدودی خاتمه داد، ولی این بار با موج دیگری از مبارزات مردم که لبه تیز آن متوجه امپریالیسم انگلیس بود، روبرو گشت. این مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت ایران در شرائطی آغاز شد که امپریالیسم آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم برای بدست آوردن امتیازات بیشتری در استخراج نفت ایران علیه رقیب کهنه کار خود امپریالیسم انگلیس به فعالیت می پرداخت.

امپریالیسم انگلیس که در اثر جنگ ضعیف شده بود، می کوشید تا در اسرع وقت قرار دادتحمیلی نفت را که در زمان دیکتاتوری رضا شاه (۷ خرداد ۱۳۱۲) به مدت ۶۰ سال با دولت ایران منعقد شده بود از طریق قرار داد تکمیلی دیگری هر چه بیشتر تثبیت نماید. بدنبال این دید غارتگرانه، در اواخر تیر ماه ۱۳۲۸ قرار دادتکمیلی بین وزیر دارائی دولت ساعد و نماینده شرکت نفت که به قرار داد گس- گلشائیان معروف شد، به امضا رسید.

خلفهای ایران که از ۶۰ سال پیش قراردادهای امپریالیستی را با حکومت‌های دست‌نشانده در ایران می‌شناختند و بارها چه قبل از انقلاب مشروطیت و چه بعد از آن علیه این قراردادها مبارزه کرده بودند، این بار نیز بپا خاستند. در نتیجه قرارداد گس- گلشانیان با مخالفت کلیه نیروهای دمکراتیک و ضد امپریالیست در ایران روبرو گردید.

در چنین شرائطی که مسأله ملی شدن صنعت نفت به خواست و شعار کلیه نیروهای دمکراتیک و ضد امپریالیست در ایران تبدیل شده بود، رهبری حزب توده ایران شعار "لغو قرارداد نفت جنوب" را مطرح ساخت و حتی مدعی شد که اصولاً چگونه می‌توان صنعتی را که در دست امپریالیسم باشد، ملی کرد" (۹۰) این موضعگیری که ادامه موضعگیری قبلی رهبری حزب در مورد سیاست موازنه مثبت بین نیروهای بزرگ بود، بار دیگر حزب رادر شرائط دشواری قرار داد که به منفرد شدن آن از جنبش منجر گردید. دکتر مصدق که به مثابه شخصیتی دمکرات و ملی سالها علیه نفوذ امپریالیسم در ایران مبارزه کرده بود و از طرف بورژوازی ملی ایران حمایت می‌شد، به هنگام مبارزات انتخاباتی دوره ۱۶ مجلس، دست به تشکیل جبهه ملی ایران زد و از این طریق با طرح شعار ملی کردن صنعت نفت در ایران توانست رهبری مبارزات ضد امپریالیستی را بدست آورد.

امپریالیسم انگلیس و مرتجعین داخلی طرفدار آن کوشیدند باروی کار آوردن سپهبد رزم آرا، قرارداد تکمیلی را به مرحله اجرا در آورند، ولی با ترور رزم آرا، نخست وزیر وقت در اسفند ماه ۱۳۲۹، دچار تزلزل شدند و نقشه آنها عملی نشد. کابینه علاء هم که بعد از قتل رزم آرا روی کار آمد، نتوانست کاری از پیش ببرد و در ۶ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ مجبور به استعفا گردید.

دراثر مبارزات وسیعی که در سرتاسر ایران برای ملی کردن صنعت نفت انجام گرفت و تحت فشار این مبارزات در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹، لایحه ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس رسید و در ۲۹ اسفند ملی شدن نفت در سرتاسر ایران اعلام گردید. بدنبال این پیروزی مبارزات خلق علیه امپریالیسم فرتوت انگلیس، در ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ از شرکت غاصب نفت ایران و انگلیس که طی ده سال همچون حکومتی در ایران اعمال نفوذ کرده بود، خلع ید به عمل آمد. این پیروزی بزرگی برای خلق بود که به اوجگیری باز هم بیشتر مبارزات آن منجر گردید. در حالیکه کلیه مرتجعین به رهبری دربار سلطنتی که با امپریالیسم انگلیس همدست بودند، دچار شکست گردیدند. این پیروزی در عین حال ضربه ای بود به سیاست رهبری حزب توده ایران که قادر نشد شعار هائی اتخاذ کند که با واقعیات عینی مبارزات مردم واز خواست آنها سرچشمه می‌گرفت و از توده ها عقب ماند.

مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت در واقع مبارزه علیه اعمال نفوذ طولانی امپریالیسم انگلیس در ایران نیز بود که خلفهای ایران خواستار ریشه کن ساختن آن بودند. رهبری حزب توده ایران نتوانست اهمیت این مسئله را درک کند. این رهبری همچنین قادر نشد تضاد بین دو امپریالیسم انگلیس و آمریکا را بر سر مسئله نفت و اعمال نفوذ در ایران به درستی ارزیابی کند تا لبه تیز مبارزه خود را به موقع متوجه امپریالیسم انگلیس و یا امپریالیسم آمریکا گرداند.

بعد از ملی شدن صنعت نفت و روی کار آمدن دکتر مصدق (۸ اردیبهشت ۱۳۳۰)، رهبری حزب توده ایران در عین اینکه از طریق مطبوعات خود و نیز تشکیل میتینگها و تظاهرات به مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا می‌پرداخت، ولی نتوانست این مبارزه را بر اساس برخورد صحیح به سایر نیروهای ضد امپریالیستی و به طور مشخص جناحهای بورژوازی ملی ایران و خود دکتر مصدق و تمیز دادن دوستان واقعی از دشمنان واقعی به پیش ببرد و اکثریت خلق را متحد سازد. در نتیجه به طور منفرد عمل کرد. پیش آمدن کودتای ۲۸ مرداد و سکوت حزب علی رغم شناخت حزب از توطئه های مشترک امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی و دربار سلطنتی، نشان داد که مبارزه حزب توده ایران علیه امپریالیسم مبارزه تا سرحد مرگ و زندگی و رهائی کامل نبود، زیرا تا آنجائی که این مبارزه از طریق مطبوعات، شعارها، صدور اعلامیه ها و تشکیل میتینگها انجام می‌گرفت، رهبری با آن موافق بود. ولی در آنجائی که لازم بود با نیروهای ضد انقلابی که نماینده امپریالیسم بودند رودر رو بایستاد، به نیروی سخت و طولانی بپردازد و به خصوص دربار - این کانون جاسوسی و فساد و مرکز ضد انقلاب - منهدم سازد، به خود جرئت این کار را نداد.

برخورد به جبهه واحد باید درچارچوب مرحله انقلاب و لزوم وحدت اکثریت مطلق و هرچه بیشتر خلق برای پیشبرد امر انقلاب در آن مرحله صورت گیرد. این مسئله ایجاب می کند که حزب طبقه کارگر براساس تجزیه و تحلیل طبقاتی دقیق از جامعه، دوستان و دشمنان را از هم باز شناسد و با دوستان واقعی خود برای حمله به دشمنانش متحد شود.

بنا بر این، مسئله تشکیل جبهه واحد تاکتیکی و گذرا نیست، بلکه از این اصل سرچشمه می گیرد که انجام انقلاب و به پیروزی رساندن آن امر توده های میلیونی خلق است و باید کوشید حد اکثر ممکن خلق را به دور حزب طبقه کارگر جهت انجام انقلاب متحد ساخت.

بر پایه این اصل، نقطه حرکت حزب طبقه کارگردرایران باید دردرجه اول متحد ساختن کارگران و دهقانان می بود. زیرا آنها اکثریت عظیم خلق را تشکیل می دادند، انقلاب ضد امپریالیستی، ضد فئودالی و ضد سرمایه داری بوروکرات در جامعه ما دردرجه اول، این طبقات را از قیداستثمار و ستم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مرتجعین رها می ساخت و در نتیجه آنها هستند که هم صمیمانه از انقلاب پشتیبانی کرده و هم نیروی محرکه اساسی آنرا تشکیل می دادند. بدون ایجاد این وحدت متحد ساختن تمام خلق امری غیر ممکن بود. این وحدت نیز تنها درجریان عمل انقلابی امکان پذیر بود.

رهبری حزب توده ایران هیچگاه از ابتدای تأسیس حزب تا متلاشی شدن آن، تجزیه و تحلیل طبقاتی صحیحی از جامعه ایران نمود، در نتیجه بطور قالبی و بدون در نظر گرفتن شرائط و مراحل مختلف مبارزات، شعار “کارگران، دهقانان، پیشه وران، روشنفکران آزادیخواه متحد شوید” را در سرلوحه روزنامه ارگان مرکزی خود قرار داد و حد اقل در سطح طرح شعار دچار چپ روی گردید. وی همچنین در جهت ایجاد همین وحدت نیز مجدانه قدم بر نداشت و روشن ساخت که این وحدت برای چیست و چگونه باید صورت گیرد؟ حزب که عمیقاً به میان دهقانان نرفته بود مسائل آنان را نمی شناخت و نتوانست پیوند فشرده ای با دهقانان برقرار سازد و با حرکت از خواستشان به بسیج آنان بپردازد. بدین ترتیب فعالیت حزب در رابطه با تشکیل جبهه واحد که می بایست متوجه دهقانان گردد، انجام نگرفت.

حزب توده ایران به علت اینکه به طور عمده درسهرها فعالیت می کرد، فعالیتهای جبهه واحدی آن نیز درچارچوب شهرها ماند ولی در آنجا نیز دچار چپ روی بود و به وحدت با بورژوازی ملی توجه نکرد.

قبل از کنگره دوم، فعالیتهای جبهه واحدی حزب تنها در کریدورهای مجلس، همکاری چند روزنامه و چند حزب برای دفاع از قوانین موجود و با اتحاد برای شرکت درانتخابات انجام می گرفت و ماهیتاً کلیه این فعالیتها جنبه کار پارلمانتاریستی داشت و در عمل نتیجه ای نداد.

بعد از کنگره دوم نیز حزب برای ایجاد “جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری” فعالیت کرد ولی این جبهه نیز نتوانست دوام بیاورد و با محفی شدن حزب (۱۶ بهمن ۱۳۲۷) متلاشی شد.

رهبری حزب توده ایران که قادر نشده بود استخوانبندی جبهه واحد یعنی اتحاد کارگران و دهقانان را بوجود آورد، در مورد بورژوازی ملی نیز دید درستی نداشت و روشن ساخت که چگونه باید با آن وحدت کرد. آنها درسالهای ۲۶ - ۲۷ ادعا می کردند که “همه جا بورژوازی و فئودالیسم به خدمت امپریالیسم ایستاده و درکوفتن تخمناق اختناق برتارک توده های ملت با جلادان امپریالیسم همکار و شریک است” (۹۱)

باروی کارآمدن جبهه ملی هم، در مطبوعات حزب بکرات دکتر مصدق را عامل امپریالیسم آمریکا خواند، به طوریکه عملاً به جای تمرکز قوا دادن برای مبارزه با دربار، حملات خودرا متوجه دولت دکتر مصدق ساخت. در نتیجه وحدت با بورژوازی ملی نیز درچارچوب برنامه مبارزات ضد امپریالیستی سالهای ۱۳۲۸ - ۱۳۳۲ تحقق نیافت. رهبری حزب توده بعد از اینکه در عمل این سیاستش با شکست مواجه شد و براساس ابتکار توده حزبی- که در جریان مبارزات ۳۰ تیر ۱۳۳۱ برای برانداختن قوام السلطنه از نخست وزیری و روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق با افراد وابسته به جبهه ملی ایران همکاری کرد و وحدت مبارزاتی مشترکی بوجود آمد- تا حدودی در سیاست گذشته خود تجدید نظر کرد، از حملات خود به دکتر مصدق کاست ولی دقیقاً روشن ساخت که چه سیاستی را حزب برای همکاری با بورژوازی ملی باید درپیش گیرد. آنها به این نتیجه رسیدند که بورژوازی ملی قادر است مبارزات ضد امپریالیستی و دمکراتیک را رهبری کند و یا به **سرانجام رساند**. از جمله درجریان کودتای ۲۸ مرداد به دنبال روی از بورژوازی ملی پرداختند، از مصدق تقاضای

مقاومت در برابر کودتا چیان را کردند. رهبری حزب کاملاً به حالت غیر فعال درآمد و بعد از ۲۸ مرداد افکار هدایت کننده خود را در این مورد طی جزوه ای اعلام کرد و مدعی شد که در مرحله کنونی انقلاب ایران، رهبری با بورژوازی ملی است و لذا بیشتر مسئولیتها هم متوجه اوست. آنها بدین ترتیب رهبری پرولتاریا را در انقلاب نفی کردند و ماهیت خرده بورژوازی خود را بار دیگر نشان دادند. (۹۲)

رهبری حزب توده بدین ترتیب تا قبل از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در برخورد به جبهه متحد ملی چه در رابطه با دهقانان (که به آنان به مثابه نیروی عمده انقلاب توجهی نداشتند) و چه در رابطه با وحدت با بورژوازی ملی دچار چپ روی بود، بعد از ۳۰ تیر بدون اینکه تغییر اساسی در دیدش نسبت به دهقانان صورت گرفته باشد، در مورد وحدت با بورژوازی ملی دچار راست روی و تسلیم شد، امری که نتیجه ای جز شکست برای او دربرداشت.

دید رهبری حزب توده ایران از تشکیل جبهه واحد همانطور که در بالا اشاره رفت، دید لزوم تشکیل جبهه واحد در رابطه با مرحله انقلاب و استفاده از جبهه به مثابه ابزاری برای پیشبرد امر انقلاب نبود. آنها دیدی پارلمانتاریستی از جبهه متحد ملی داشتند. رهبری تصور می کرد با تشکیل چند جمعیت علنی که از چارچوب مبارزات شهری - آنهم شهرهای بزرگ و بخصوص تهران - پا را فراتر نگذاشتند و یا حداقل ائتلاف کردن با احزاب و دسته ها بدون رابطه با وظائف اساسی انقلاب، مسئله جبهه واحد دیگر عملی وحل شده است. در صورتیکه واقعیت عینی مبارزات خلقهای ایران در سالهای بعد از ۱۳۲۷ بار دیگر خلاف این دید را ثابت کرد و نشان داد متحد ساختن اکثریت خلق جز از طریق وحدت طبقه کارگر و دهقانان تحت رهبری حزب پیشرو آن امکان پذیر نیست و برای اینکه بورژوازی ملی که در کشور ما ضعیف و متزلزل است درصاف انقلاب قرار گیرد، باید طبقه کارگر صفوف متحد و متشکل خود را هرچه بیشتر تقویت کند و سیاست صحیحی در پیش گیرد.

۳ - برخورد به کودتای ۲۸ مرداد:

در تاریخ مبارزات خلقهای سراسر جهان نقطه عطفی وجود دارد که تأثیر مهمی در رشد بعدی این مبارزات می گذارند. جدی بودن احزاب، رهبری و شخصیتهای انقلابی نیز در رابطه با موضعگیریهای که در آن لحظات می کنند، روشن می گردد. ۲۸ مرداد نیز یکی از این نقطه عطفها در تاریخ میهن ما بود. مبارزه در شرائط عادی کار مشکلی نیست. کشتیابان توانای انقلاب کسانی هستند که بتوانند در میان توفانهای سرکش و پر خروش انقلابی، کشتی انقلاب را به طرف ساحل نجات هدایت کنند. رهبران حزب توده در تمام دوران حیات حزب به کرات نشان دادند که به علت مواضع نادرست ایده نولوژیکی، قادر به رهبری توده ها در شرائط حاد مبارزه طبقاتی نیستند. آنها در شرائطی که لزوم ایجاد حزب کمونیست اساسی ترین وظیفه افراد پیشرو پرولتری بود حزبی رفرمیستی بنا کردند. در سالهایی که خلقهای ایران دست به مبارزه مسلحانه زده بودند و جنبشهای ملی و دمکراتیک اوج گرفته بودند، آنها پارلمانتاریسم را با شدت هر چه تمامتر پیشه خود ساختند، با ارتجاع سازس کردند و جنبش را به شکست کشانند. هنگامی که مبارزات توده ای با شکست روبرو شد آنها یا به شکست و انقیاد تن دادند و یا راه فرار از مبارزه و دوری از توده ها را در پیش گرفتند. آنها موقعی که مبارزات ضد امپریالیستی اوج بی نظیری گرفته بود راه تجزیه خلق و نه متحد ساختن صفوف آنها را انتخاب کردند، آنها هنگامی که ارتجاع و امپریالیسم با روی کار آوردن قوام السلطنه در تیر ماه ۱۳۳۱ قصد داشتند ثمرات مبارزات توده ای ضد امپریالیستی را از بین ببرند، تماشاگر شدند و تنها در اثر فشار توده حزبی و غیر حزبی تکان خوردند.

برخورد آنها به کودتای ۲۸ مرداد نیز نمونه دیگری از موضعگیری این افراد را در لحظات حساس تاریخ ایران نشان می دهد. رهبری حزب توده یکسال قبل از کودتا از این جریان ضد انقلابی که با توطئه مشترک دربار و امپریالیسم در حال تکوین بود، اطلاع داشت. شعار "ما جنگ کودتا را به ضد کودتا تبدیل خواهیم کرد" از طرف اعضای حزب و سازمان جوانان حزب توده ماه ها قبل از کودتا نوشته شده و تبلیغ می شد. رهبری با وجود این برحسب عادت همیشگی خود، باز هم دست به تدارک و مقابله با کودتا نزد. پس از شکست کودتای نافرجام ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و فرار شاه، این پهلوان پنبه ایها دچار "غفلت و سرگیجه و غرور" شدند، با پیش آمدن جریانات ۲۸ مرداد آنها ابتدا از بورژوازی ملی تقاضا کردند که "جنگ کودتا را بر ضد کودتا تبدیل کند" و چون جواب مثبتی نشنیدند دست گذاشتند و به تماشای تکوین کامل کودتا پرداختند، کودتایی که سخت ترین ضربه را به جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلق های ایران وارد ساخت و کشور ما را هر چه بیشتر به اسارت امپریالیستی و در رأس آن امپریالیسم آمریکا درآورد. رهبری که انتظار مقاومت از طرف بورژوازی ملی را داشت بعد از پیروزی کودتا تا سرحد تسلیم به ارتجاع جلو رفت. در حالی که توده های حزبی قهرمانانه مقاومت کردند و تا پای جان با رژیم کودتا مبارزه کردند و قربانی دادند.

۴ - فعالیت‌های پرسروصدای پارلمانتاریستی:

غیر قانونی شدن حزب توده ایران، باعث رشد اختلاف درون حزبی شد و دو جناح در رهبری مقابل هم قرار گرفتند. جناحی از غیر قانونی شدن حزب شدیداً ناراضی بود و جناح دیگر را عامل عمده برای غیر قانونی کردن حزب می‌شمرد. جناح دیگر غیر قانونی شدن حزب را فرصتی در جهت زُنده کردن آن می‌دانست. مبارزه میان این دو جناح دائماً با سایه روشن هائی در رهبری حزب برای سالها ادامه یافت. ولی رهبری در مجموع از این عکس‌العمل ارتجاع که حتی چنین حزبی را با حواستهای رفرمیستی نتوانست تحمل کند، درس نگرفت و به ایجاد تشکیلات زُنده ای که در پیوند فشرده ای با کارگران و دهقانان باشد، پرداخت و در جهت ساختمان مجدد حزب و نو سازی آن از نظر ایده نولوژیکی، سیاسی و سبک کار اقدام نکرد. رهبری گرچه اجباراً به کار مخفی تن داد ولی عمیقاً مسئله مخفی کاری را حل نکرد و بیشتر به آن برخورد تاکتیکی و فنی نمود.

برای اینکه درجه درک رهبری حزب توده را از مسئله مخفی کاری بشناسیم، کفایت به چند فعالیت آن در دوره مخفی اشاره کنیم:

رهبری حزب پس از غیر قانونی شدن حزب، تدریجاً به ساختمان یک شبکه بزرگ مطبوعاتی پرداخت و بیش از ۱۰ روزنامه مخفی و غیر مخفی و علنی را در تهران اداره می‌کرد. این فعالیت غیر متناسب با پایه توده ای حزب عملاً بخش بزرگی از کادرها و نیز اعضای فعال حزب و سازمان جوانان حزب را به خود مشغول می‌کرد. این شیوه کار و تأکید بی اندازه روی کار مطبوعاتی طبعاً حزب را همانند زمانی که علنی بود، به یک حزب روزنامه ای تبدیل کرده بود. کادرها و اعضای آن در جریان انتشار و پخش این مطبوعات از جانب پلیس شناخته می‌شدند و از همه مهم تر این که بدین ترتیب رهبری حزب نیروی فعال خود را به رژیم نشان می‌داد و به علاوه خصلت پرسروصدائی کار مطبوعاتی آنها بیش از پیش باعث تمرکز قوای پلیس بروی حزب توده می‌گردید. آنها در مطبوعات حزبی، اطلاعات مخفی ارتشی و ادارات دولتی را که با استفاده از سازمانهای خود و به خصوص سازمان افسری بدست می‌آوردند، چاپ می‌کردند. این کار پرسرو صدا که جنبه قدرت نمائی و سود جویانه داشت، به نوبه خود باعث تمرکز نیروهای ارتجاع و سازمان جاسوسی آمریکا برای شناختن افراد حزبی به خصوص در ارتش، ژاندارمری و شهربانی گردید.

هر حزب انقلابی موظف است از طریق نشریات علنی یا مخفی خود، افکار و نظراتش را با توده ها در میان بگذارد و به تبلیغ در بین توده و بسیج آنها از طریق افشاگری بپردازد. ولی این کار باید حتماً در رابطه با مسائل مشخص انقلاب باشد. یعنی فعالیت در جبهه مطبوعاتی باید تا آن حد پیش رود که ضروری است. حزب انقلابی بر اساس تفکیک وظایف عمده از غیر عمده و روشن ساختن مقام هر کدام، عمل می‌کند. ولی در حزب توده، فعالیت مطبوعاتی بصورت ارجحیت درجه اولی، مقام بسیار مهمی را اشغال کرده بود. به طوری که برای رهبری حزب در آوردن انواع واقسام روزنامه، بدون تدارک قبلی که ناشی از عدم پایه توده ای مستحکمی می‌شد، به صورت ضرورتی مهم شدیداً مطرح بود. کار پرسروصدای مطبوعاتی با ایده نولوژی رهبری حزب توده هماهنگ بود و به همین دلیل آنها تا حدی که در امکان داشتند به بسط و توسعه نشریات خود پرداختند.

مثال دوم فعالیت رهبری حزب توده برای شرکت در انتخابات دوره ۱۷ مجلس بود. رهبری به اصطلاح در ائتلاف با جمعیت‌های علنی ای که خود ایجاد کرده بود، از جمله “جمعیت ملی مبارزه با استعمار”، “جمعیت کمک به دهقانان” و نیز با “جمعیت آذربایجان مقیم تهران”، در شهرهای بزرگ و به طور عمده تهران به فعالیت پرداخت و عملاً بخشی از نیروی مخفی خود را در خدمت امر انتخابات که عدم موفقیت در آنرا هم از همان آغاز می‌شد پیش بینی کرد، گذاشت. در اینجا هم رهبری حزب توده به شکلی دیگر قدرت نمائی کرد و نیروی خود به میدان کشید و آنرا به ارتجاع شناساند. بدون این که بتواند از مساله انتخابات و عدم وجود دمکراسی توده ها را با دید بسیج و متشکل شدن برای مبارزه انقلابی با رژیم تربیت نماید. این شیوه کار از اساس با شیوه کار مخفی یک حزب واقعاً انقلابی مغایرت دارد.

مثال دیگر برقراری تظاهرات و میتینگ‌های متعدد و بدون تدارک همه جانبه وبدون هدف بسیج و متشکل ساختن توده ها، بود. در بسیاری از اوقات حتی تودی حزبی و دقیقاً علت تشکیل میتینگها را نمی‌دانست. رهبری حزب توده برای اینکه به اعضا و توده های حزبی بگوید سرگرم فعالیت است و در عین حال “قدرت نمائی” کند، بی هوده و بی موقع نیروهای خود را به میدان می‌کشید، افراد فعال خود را به پلیس لو می‌داد. بگفته یکی از اعضای فعال آنزمان حزب، هنگامیکه ۲۸

مردادپیش آمد، کمتر فعال حزبی بود که به نوعی در تظاهرات بدست پلیس نیفتاده بود. این شیوه کار حتی پس از ۲۸ مرداد و به طور ماجراجویانه تری ادامه یافت. برقراری میتینگهای موضعی بعد از ۲۸ مرداد که نه بسیج کننده بودند و نه ضرورتی در شرایط حمله ارتجاع داشتند، نمونه دیگری از طرز تفکر کار ماجراجویانه و بی اثر رهبری حزب توده ایران را به خوبی نشان می دهد.

مادر بالا چند نمونه آوردم ولی در حقیقت شیوه اساسی کار رهبری حزب توده ایران چه هنگامی که قانونی بود و چه زمانی که غیر قانونی شد، شیوه پرسروصدا، پارلمانتاریستی و روزنامه ای بود. رهبری این حزب هیچگاه به شیوه راستین مارکسیستی-لنینیستی کار بی سروصدای پیوندی عمیق با توده ها برای مدتی طولانی، برخورد جدی به رژیم ارتباط تاکتیکی و فعالیت همه جانبه برای بسیج و متشکل ساختن توده ها و حفظ تشکیلات حزبی از دستبرد پلیس، نپرداخت. به طوری که کودتای ۲۸ مرداد که آنقدرها هم منظم و پر قدرت نبود، توانست با یک حمله، باد رهبری حزب توده را بخواباند و آنها را به موضع غیر فعال بیاندازد.

از آنجا که حزب توده چه قبل و چه بعد از بهمن ۱۳۲۷، ایده نولوزی پارلمانتاریستی و راه مسالمت آمیز را کما کان حفظ کرده بود، در نتیجه به اشکال مختلف و در زمانهای مختلف، شیوه کار پرسروصدا، روزنامه ای و تظاهرات شهری، در کارش نمایان می گردید.

این تجربه، درس بزرگی برای انقلابیون و مارکسیست-لنینیستها می باشد و جنبه عملی برای فعالیتهای کنونی دارد. مارکسیست-لنینیستها در انتقاد از سیاست و سبک کار حزب توده ایران باید قاطعانه به جنگ با ایده نولوزی راه پارلمانی و شیوه کار پرسرو صدا بروند.

۵- برخورد به مسأله انقلاب و کسب قدرت حاکمه:

طبقات حاکم برای حفظ موقعیت خویش و دفاع از منافع طبقاتی شان با تکیه به قدرت دولتی و در درجه اول نیروهای مسلح به سرکوبی توده ها می پردازند. بنابراین مسأله اساسی ای که در برابر هر حزب انقلابی پرولتاریا قرار دارد، همان طور که تجربه کمون پاریس (۱۸۷۱)، انقلاب روسیه (۱۹۱۷)، انقلاب چین (۱۹۴۹) و انقلابهای دیگر در جهان از آن جمله مبارزات خلق ما نشان می دهد، آنست که پرولتاریای ایران تنها از طریق انقلاب قهرآمیز، خورد کردن ماشین دولتی کهنه مرتجعین و ایجاد دولتی جدید تحت رهبری خود و حزب پیشاهنگش، قادر می شود انقلاب دمکراتیک نوین را به سرانجام رسانیده و به ساختمان جامعه سوسیالیستی و کمونیستی پردازد. استالین با طرد احزاب بین الملل دوم بمثابة احزابیکه ” بدر مبارزه انقلابی پرولتاریا نمیخورد و احزاب مبارزه پرولتاریا نیستند که کارگران را به طرف حکومت سوق دهند“، خاطر نشان ساخت ” دوره تازه دوره تصادمات آشکار طبقات، دوره تظاهرات انقلابی پرولتاریا، دوره انقلاب پرولتاریائی، دوره تهیه مستقیم نیرو برای سرنگون ساختن امپریالیسم و تصرف حکومت به دست پرولتاریا است. این دوره در مقابل پرولتاریا مسأله جدیدی را قرار می دهد که عبارتند از: تجدید ساختمان کلیه عملیات حزبی بر اساس و پایه تازه انقلابی، تربیت کارگران بارو حیه مبارزه انقلابی برای بدست گرفتن حکومت... ” (۹۳)

حالا ببینیم حزب توده چه برخوردی به مسئله انقلاب و کسب قدرت حاکمه داشت. تا سال ۱۳۲۷ حزب بر اساس برنامه رفرمیستی اش در چارچوب قانون موجود فعالیت می کرد و اصولاً این مسئله در برابرش مطرح نبود. بعد از کنگره دوم محبوبانه و گریخته با دید ”نه سیخ بسوزد نه کباب“ مسئله در دست گرفتن حکومت را مطرح ساخت. در رساله ”حزب و اتحادیه“ آنها نوشتند ”حزب وسیله ای برای در دست گرفتن حکومت است“، ”حزب... هدفی عالی تر دارد و این هدف بدست گرفتن حکومت و استقرار حکومت ملی و توده ایست“، ”حکومت توده ای و ملی کاری بس دشوار و بغرنج است که شامل مبارزه ای جدی و خونین بر ضد سنن کهن و خطاها، مشتمل بر ساختمان آینده صعب الوصول می باشد“ (۹۴)

آنها بدین ترتیب از ”بدست گرفتن حکومت“ صحبت کردند بدون اینکه چگونگی رسیدن به آنرا روشن سازند. پراتیک بعدی حزب نشان داد که آنها توده ها را بارو حیه مبارزه انقلابی برای تهیه نیرو جهت سرنگون ساختن امپریالیسم و مرتجعین و تصرف حکومت تربیت نمی کردند.

هیئت اجراییه کمیته مرکزی در طرح برنامه ای که در سال ۱۳۳۱ منتشر ساخت، «بر انداختن رژیم سلطنتی فنودالها و مالکین بزرگ و سرمایه داری وابسته به امپریالیسم و برقراری جمهوری دموکراتیک توده ای را که در رأس آن رئیس جمهور قرار گیرد» (ماده ۷ صفحه ۲۱) را مطرح نمود. این طرح در عین اینکه روشنتر از قبل به موضعگیری پرداخته ولی به معنای آن نبود که رهبری حزب توده مصممانه برای بدست گرفتن قدرت سیاسی مبارزه می کند. زیرا نه قانونمندی رشد انقلاب را در کشور نیمه مستعمره نیمه فنودالی ایران روشن ساخت و نه در این راه به آمادگی و تهیه قوا پرداخت و همان طور که در بالا ذکر آن گذشت، فعالیت‌های پارلمانتاریستی خود را در چهار دیواری شهرها و به خصوص تهران ادامه داد، به طوری که هنگام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حزب علیرغم مقاومت توده های خلق در برابر کودتا چنان غیر فعال ماند و بعد از این که کودتای ضد انقلابی موفق شد، دست به یک سری عملیات ماجراجویانه زد که در شرایط سخت بعد از کودتا به متلاشی شدن حزب و سازمانهای وابسته به آن کمک کرد.

عدم اعتقاد رهبری را به نوشته های طرح برنامه سال ۱۳۳۱ از صورت جلسات سال ۱۳۳۵ کمیته مرکزی می توان به خوبی مشاهده کرد: «مقرر شد که در مقدمه برنامه نقش ارتجاعی دربار توضیح داده شود و در فرم حکومت لفظ جمهوری و القاء سلطنت ذکر نشود... هنگامیکه ما از انقلاب اجتماعی سخن میرانیم شرط ضروری آن حتماً توسل به قیام مسلحانه که **حادترین** شکل مبارزه طبقاتی است، نیست». (۹۵)

آنها بدین طریق از حرفی که در سال ۱۳۳۱ از روی فرصت طلبی زده بودند، در سال ۱۳۳۵ عدول کردند و بار در راه قهرآمیز انقلاب دشمنی خود را با مارکسیسم-لنینیسم بر ملا ساختند. مارکس و انگلس در پایان «مانیفست حزب کمونیست» بیش از یک قرن پیش اعلام داشتند: «کمونیستها عار دارند مقاصد و نظرات خود را پنهان سازند... آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود از راه قهر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی برخورد بلرزند. پرولترها در این میان چیزی جز زنجیر خود را دست نمیدهند ولی جهانی را بدست خواهند آورد». «لنین نیز نیم قرن پیش یادآوری کرد که «بدون انقلاب قهرآمیز دولت پرولتاریائی نمی تواند جایگزین دولت بورژوازی بشود» (۹۶). ولی اپورتونیستهای کمیته مرکزی اعلام می کنند که حاضر نیستند به هر قیمت به حادترین شکل مبارزه طبقاتی یعنی انقلاب قهرآمیز دست بزنند. رفرمیسم کمیته مرکزی که در لفاظیه کلمات عام و بدون محتوای مشخص انقلابی بیان می شود، در این صورت جلسات به خوبی دیده می شود.

در واقع «طرح برنامه سال ۱۳۳۱ که «واژگون ساختن رژیم سلطنتی» را به میان کشیده بود، عملاً بر روی کاغذ ماند.

باقی مانده رهبری حزب قبل از متلاشی شدن آن طی جزوه ای بنام «تزهائی در باره اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران، ۶ مرداد ۱۳۳۴»، اقرار کرد که «ما اوضاع کشورمان را دقیقاً نمی شناختیم و تحولات و جریانات سیاسی و نقش طبقات انقلابی را درست تشخیص نمی دادیم و در نتیجه در جریان تجهیز همه نیروهای ملی و مترقی علیه استعمار و ارتجاع دچار اشتباه شدیم».

در اینجا نیز رهبری در سطح عام باقی می ماند و دقیقاً روشن نمی سازد که چگونه می بایست نیروهای ملی و مترقی را بسیج کرد و رهبری نمود. در این جزوه آنها برای اولین بار در سطح عام مرحله انقلاب ایران، دوستان و دشمنان انقلاب و نیروی عمده انقلاب را به درستی مطرح ساختند. ولی در مورد راه انقلاب و دوسلحی که حزب انقلابی پرولتاریا باید برای پیشبرد آن به دست گیرد، یعنی ایجاد ارتش انقلابی و جبهه واحدی برای انجام مبارزه مسلحانه، هیچ صحبتی به میان نمی آورند و حتی در مورد جبهه واحد تحت عنوان اینکه «جنبش انقلابی دهقانان برای به دست آوردن زمین در حال رکود است... ولی شعارهای ضدامپریالیستی و دموکراتیک بیشتر مورد توجه مردم است» پیشنهاد نمودند که «در برنامه جبهه واحد... شعارهای مربوط به انقلاب ارضی به دوران تکامل بعدی موقوف گردد».

این برخورد به روشنی نشان می دهد که آنها عمیقاً به خصلت انقلاب ایران و نقش دهقانان به مثابه نیروی عمده آن واقف نبودند، چون که اصولاً از چارچوب شهرها و مبارزات شهری خارج نشدند تا ببینند دهقانان چه خواستی دارند و آیا واقعاً جنبش انقلابی دهقانی در حال رکود است؟

آنها بر اساس دیدی که از مبارزات شهری داشتند، شعارهای ضدامپریالیستی و دموکراتیک را مفیدتر تشخیص دادند که در آخرین تحلیل به معنای عدم بسیج دهقانان به مثابه اکثریت عظیم خلق در مبارزه بود. آنها در بهترین حالت قیام شهری و

استفاده از نیروهای نظامی را برای به دست گرفتن سریع قدرت حاکمه که در شرایط ایران معنای دیگری جز یک نوع «انقلاب از بالا» و یا «کودتا» ندارد را به طور ضمنی تبلیغ می کردند.

به طور خلاصه باید گفت که رهبری حزب توده ایران نه تنها در سالهای ۱۳۲۰ - ۱۳۲۷ بلکه از سال ۱۳۲۷ به بعد تا متلاشی شدن حزب هیچگاه مسئله کسب قدرت حاکمه را به طور عمیق مطرح و تبلیغ ننمود و توده های حزبی و تمام خلق را در زیر این استراتژی انقلابی بسیج و متشکل نکرد. فعالیتهای حزب توده ایران در این دوره نشان می دهد که رهبری آن قادر نشد برنامه و خط مشی انقلابی صحیحی که بتواند پرولتاریا و توده های وسیع خلق را در مبارزه بسیج و متشکل سازد، به وجود آورد. از نظر استراتژیکی بعثت عدم تجزیه و تحلیل طبقاتی درست از جامعه ایران و نداشتن دید صحیحی نسبت به نیروهای انقلاب و ضد انقلاب، رهبری، به مساله آماده نمودن حزب برای بدست گرفتن قدرت از طریق وحدت کارگران و دهقانان و دست زدن به جنگ انقلابی دهقانان، توجه ننمود. در نتیجه سیاست اپورتونیستی راست خود را کمافی السابق ادامه داد. ولی از نظر تاکتیک و در بعضی از مسائل مشخص انقلاب ایران، رهبری حزب دچار سیاست اپورتونیستی «چپ» گردید. بعد از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ رهبری حزب در رابطه با بورژوازی ملی ایران دچار سردرگمی و تزلزل گردید و در مجموع نه تنها نتوانست خلق را در مبارزاتش علیه امپریالیسم و مرتجعین داخلی رهبری کند بلکه در شکست جنبش ضد امپریالیستی و دمکراتیک خلقهای ایران و همچنین در شکست و متلاشی شدن حزب، دارای مسئولیت زیاد می باشد.

ب- فعالیتهای تشکیلاتی حزب توده:

فعالیتهای حزب توده ایران در این دوره، از نظر سازماندهی و مسائل درونی حزبی، در چند زمینه زیر مورد بررسی قرار میدهم:

۱ - وضع رهبری حزب

۲ - وضع سازمانهای حزبی از نظر تشکیلاتی

۳ - ایجاد سازمانها و جمعیتهای علنی

۴ - روابط درون سازمانی

۱ - وضع رهبری حزب:

بعد از کنگره دوم و انتخاب مسئولین سازمان تا نیمه بهمن ۱۳۲۷ که حزب از طرف رژیم غیرقانونی اعلام شد بر اساس اساسنامه حزب مصوبه کنگره دوم، پلنوم کمیته مرکزی حزب توده هر سه ماه یکبار تشکیل شد که به طور عمده به مسائل درون سازمانی پرداخت. بعد از غیرقانونی شدن حزب ۶ نفر از اعضای هیئت اجراییه کمیته مرکزی (جودت- قاسمی- کیانوری- بقراتی- یزدی - غلّوی)، دو نفر از کمیسیون تفتیش حزب (نوشین- حکیمی) و یک نفر از اعضای مشاور کمیته مرکزی (شاندرمنی) از طرف پلیس بازداشت شدند. سه نفر از اعضای هیئت اجراییه (رادمنش- طبری- کشاورز) که به ترتیب سمت دبیر کل، دبیر سیاسی و دبیر تشکیلاتی حزب را به عهده داشتند از ایران خارج شدند.

در نتیجه تا نیمه دوم سال ۱۳۲۹، تنها فروتن و بهرامی از اعضای هیئت اجراییه مسئولیت انجام کارها را داشتند. با فرار تمام اعضای رهبری از زندان در ۲۵ آذرماه ۱۳۲۹، که خود ضربه ای به ارتجاع بود، تعداد اعضای هیأت اجراییه به ۸ نفر رسید. بارفتن سه نفر از آنها در سال ۱۳۳۱ به خارج (قاسمی- فروتن- بقراتی)، عملاً ۵ نفر از اعضای هیئت اجراییه مسئولیت کارها را به دست گرفتند. با دستگیری یزدی در اواخر سال ۱۳۳۳، فرار دو نفر دیگر (کیانوری- جودت) به خارج در نیمه دوم سال ۱۳۳۴ و دستگیری بهرامی و غلّوی در اواخر همین سال، هیئت اجراییه کمیته مرکزی حزب توده ایران در داخل از بین رفت.

در تمام این دوره، در درون هیئت اجراییه و بین اعضای هیئت اجراییه و بعضی از افراد کمیته مرکزی که در داخل ایران بودند رقابت شدیدی بر سر حفظ و یا به دست آوردن مقامات با اهمیت تری در حزب و اعمال نفوذ در آن وجود داشت. این

مبارزات که به صورت دسته بندی و جمع کردن افراد به دور خود، تک روی و سایر عملیات سکتاریستی تظاهر می کردند، عملاً هرگونه وحدتی را در سطح بالای حزبی مخدوش می ساختند.

۲- وضع سازمانهای حزبی:

دراثر غیر قانونی شدن حزب به دست ارتجاع حاکم و سرکوبی دامنه داری که علیه حزب آغاز گردید، دامنه فعالیت تشکیلاتی آن محدود شد. به علت عدم آمادگی حزب و غافلگیر شدن آن، تعداد زیادی از کادرهای رهبری و اعضای فعال آن به دست دژخیمان رژیم افتادند. ولی تدریجاً سازمانهای مخفی حزبی به وجود آمدند و حزب توانست ارتباطات خود را تا حدی از اوایل سال ۱۳۲۸ منظم کند. شرایط خوب مبارزات توده ای کمک مؤثری به انجام نسبتاً موفقیت آمیز تشکیلات مخفی می کرد. اما از آنجا که خط مشی رهبری حزب ماهیتاً پارلمانتاریستی با شیوه کارروزیانه ای و پرسرو صدا بود، با بسط و توسعه فعالیتهای توده ای و روی کار آمدن حکومت دکتر مصدق، رهبری عملاً چنان به امر مخفی کاری کم بها داد و در این مورد از کار ایده نولوژیک عمیق سرباز زد که حزب در سالهای ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ تقریباً به حالت نیمه علنی درآمد. یادآوری این نکته لازم است که تنها در سازمان افسری حزب، شیوه مخفی کاری به خوبی مراعات می شد. ولی مجموعه حزب نتوانست از این تجربه بیاموزد.

نداشتن معیارهای مارکسیستی- لنینیستی در انتخاب کادرها و مسئولین، دقت کافی نکردن در پذیرش اعضاء و به خصوص عدم توانایی رهبری در تربیت ایده نولوژیک کادرها و اعضاء نیز به نوبه خود باعث شد که در شرایط کار مخفی، در صفوف حزب انواع افراد متزلزل، یعنی کسانی که کاملاً و تماماً در خدمت خلق قرار نداشتند، رخنه کنند که به نوبه خود به مسئله رازداری و دفاع از آرمان طبقه کارگر به هنگام دستگیر شدن از طرف دشمن خدشه وارد ساخت و تشکیلات حزبی زبده قابل تحرک و انعطاف پذیر نگردید. به این نکات باید یک کمبود اساسی و تعیین کننده دیگری را نیز افزود. تشکیلات حزبی مسلح به ایده نولوژی پیشرو سلاخی است در دست پرولتاریا و خلق برای به دست گرفتن قدرت سیاسی از طریق واژگون ساختن بساط ظلم و استثمار مرتجعین. در شرایط جامعه نیمه مستعمره و نیمه فئودال ایران چنین حزبی تنها موقعی می تواند تشکیلات خود را زبده نموده و بسط و توسعه دهد که حزب را در جریان تدارک و رشد انقلاب ارضی دهقانان بسازد. بنابراین حزب باید مرکز ثقل خود را به روستا انتقال دهد، از طریق بسیج و متشکل و مسلح ساختن دهقانان، ایجاد ارتش انقلابی به عنوان عمده ترین نوع تشکیلات و متحد ساختن اکثریت مطلق خلق برای انجام انقلاب پیروزمند ضد امپریالیستی - ضد فئودالی، رشد کند و بلشویکی شود. حزب توده ایران در میان دهقانان تقریباً کار مؤثری انجام نمی داد، در فکر ایجاد ارتش خلق نبود و خط صحیحی را برای متحد ساختن خلق در رابطه با انقلاب در پیش نداشت. مسلماً چنین حزبی نمی توانست پایه توده ای مستحکمی به وجود آورد و در صورت هجوم ارتجاع به مقاومت بپردازد. قبل از ۲۸ مرداد، به علت این که فشار پلیسی شدید نبود، حزب فعالیت خود را توسعه داد. ولی با یورش ارتجاع در عرض دو سال سازمانهای حزبی به شدت آسیب دیدند و رهبری از هم پاشید. علاوه بر تشکیلات حزبی، تشکیلات سازمان جوانان حزب توده ایران و حتی سازمان افسری که تشکیلات نسبتاً زبده ای داشت، از بین رفتند. شورای متحد مرکزی نیز که بعد از بهمن ۱۳۲۷ غیر قانونی شده بود و در شرایط جدید اکثریت مطلق، اعضای خود را از دست داده بود، بعد از ۲۸ مرداد منقرض شد.

تنها هسته های بسیار کوچک حزبی که کادرهای مربوطه آنها با رعایت کامل مخفی کاری بموقع توانسته بودند خود را حفظ کنند، باقی ماندند و در شرایط دشواری مبارزه را ادامه دادند.

۳- ایجاد سازمانها و جمعیتهای علنی:

در این دوره رهبری حزب برای انجام فعالیتهای علنی و قانونی به ایجاد چند سازمان علنی پرداخت که "جمعیت ملی مبارزه با شرکت استعماری نفت جنوب" (بعد از ملی شدن صنعت نفت طی کنگره ای تغییر اسم داد و جمعیت ملی مبارزه با استعمار خوانده شد)، "جمعیت آزادی ایران"، "جمعیت کمک به دهقانان ایران"، "جمعیت حمایت از کودکان"، "جمعیت هواداران صلح"، "سازمان جوانان دمکرات" و "سازمان زنان ایران" از آن جمله اند. امثر این سازمانها دارای روزنامه ارگان خود بودند. حزب از طریق این سازمانها توانست تا حدودی تعدادی از افراد مترقی دمکرات را با تبلیغ بعضی از خواستههای دمکراتیک به این سازمانها جلب کند. ولی در بسیاری از اوقات شعارها، مسائل سیاسی و شیوه کاری که توسط این جمعیتها مطرح می شدند جوابگوی شرایط عینی مبارزات نبودند و رشد این جمعیتها را کند می کردند. حیظه نفوذ این جمعیتها نیز به طور عمده شهرهای بزرگ و به خصوص تهران بود. از جمله "جمعیت کمک به دهقانان" عملاً نتوانست فعالیت خود را

درمیان دهقانان بسط و توسعه زیادی بدهد. به علاوه همانطور که در بالا نیز اشاره رفت فعالیت‌های نظیر فرستادن گروه تبلیغاتی به میان روستا های اطراف شهرها جمع آوری امضاء زیر بیانیه صلح استکهلم در دهات نه تنها به بسیج و متشکل شدن دهقانان نیانجامید، بلکه به علت این که رهبری و اعضای حزب عمیقاً نمی دانستند چه سیاستی باید در رابطه با دهقانان در پیش گیرند، لذا این قبیل فعالیتها حتی با مقاومت دهقانان روبرو می شد. تنها در مناطقی که اتحادیه های دهقانی به وجود آمده بودند و به مسائل مشخص آنها برخورد نمود، دهقانان کم کم تمایل خود را به شرکت در آنها نشان دادند، ولی دامنه این نوع اتحادیه ها گسترش چندانی نیافت.

به طور کلی در شرائط فعالیت غیر علنی شرکت در سازمانهای توده ای علنی موجود و ایجاد این سازمانها به حزب طبقه کارگر امکان می دهد رابطه خود را با توده ها حفظ کند و درمیان آنها به فعالیت بپردازد. ولی برای اینکه موجودیت قانونی این سازمانها به خطر نیافتد، حتی المقدور باید از فرستادن اعضا شناخته شده خود به خصوص در سطح رهبری به این سازمانها بپرهیزد. به طریق اولی، اگر این سازمانها توسط حزب به وجود آیند باید رعایت مخفی کاری را تا به حدی کرد که از روز اول وابستگی آن سازمانها به حزب معلوم نگردد.

ولی این مسئله در رابطه با حزب توده ایران صدق نمی کرد. اگر سازمانهای علنی حزب سازمانهای بودند که از ابتدا وابستگی آنها به حزب چه از طریق شرکت اعضای شناخته شده حزب و چه از طریق طرح و تبلیغ شعارهای سیاسی حزب روشن بود. به علاوه تعداد زیادی از اعضای حزب در آنها شرکت می کردند. این امر مسلماً باعث می شد که عملاً این سازمانها تبدیل به سازمانهای واقعاً توده ای نگردند و به علت روشن بودن وابستگی شان به حزب مورد فشار قرار گیرند. دوره فعالیت این سازمانها کمتر از سه سال طول کشید و بعد از کودتای ۲۸ مرداد متلاشی شدند. ولی اعضای این سازمانها به اشکال مختلف، پس از کودتا در برابر رژیم مقاومت کردند.

۴ - روابط درون سازمانی:

ساختمان تشکیلاتی حزب طراز نوین طبقه کارگر بر اساس ایده نولوژی، جهان بینی و سیاست این طبقه درامر پیش بردن مبارزات طبقاتی در رابطه با مرحله انقلاب باید پی ریزی شود. ولی اساسی ترین اصلی که در مورد روابط درون سازمانی باید در نظر گرفت، اصل مرکزیت- دمرکراتیک است که از جهان بینی توده ای پرولتاریا ناشی می شود.

اصول دمرکراسی (آزادی بیان عقاید برای کلیه اعضا و حق انتقاد کردن از سیاست، برنامه، خط مشی حزبی و مرجع تشکیلاتی- اجرای اصل گزارش دهی متقابل در سطوح مختلف حزبی- برپا نمودن کنگره، کنفرانس و پلنومهای حزبی برای بررسی اوضاع و رسیدگی به فعالیتهای گذشته حزب (با شرکت نمایندگان واحدها و انتخاب یا عزل مسئولین برحسب اختیارات مجمع) و اصل مرکزیت (تبعیت فرد از تشکیلات، ارگانهای پائین تر از ارگانهای بالاتر، همه از کمیته مرکزی، اقلیت از اکثریت- طرد هر نوع دسته بندی و عملیات سکناریستی از قبیل گروهی گری، به هم زدن نظم تشکیلاتی، تماس افقی گرفتن و غیره) مجموعه ای را تشکیل می دهند که از هم جدا ناپذیرند. باید مرکزیت بر اساس دمرکراسی و توسعه دمرکراسی تحت رهبری مرکزیت انجام پذیرد. اجرای این اصل به حزب نشاط و شادابی می دهد، امکان برخورد عقاید و آراء و اجرای اصل "از توده ها به توده ها" را بیشتر می کند و وحدت اندیشه، وحدت در سیاست، وحدت نقشه، وحدت فرماندهی و وحدت در عمل را به وجود می آورد و کارهای واقعاً انقلابی و توانا که مورد تأیید توده ها هستند، مسئولیت کارهای مختلف حزبی را به دست می گیرند.

حال ببینیم روابط درون سازمانی در حزب توده چگونه بوده است. رهبری حزب در سطح ظاهر و در حد بیان، اصل مرکزیت - دمرکراتیک را در بعضی از نشریات حزبی (از جمله حزب و اتحادیه) بعد از کنگره دوم تا حدودی مطرح ساخت. ولی این طرح به معنای درک عمیق این اصول و اجرای آن از طرف رهبری نبود و خود رهبری بیشتر از هر واحد سازمانی به زیر پا گذاشتن این اصول پرداخت.

در مورد دمرکراسی درون حزبی، به آزادی بیان عقائد و حق انتقاد کردن عملاً از توده حزبی و کادرها سلب شد. دستگاه رهبری به سدی انتقادناپذیر تبدیل شده بود. به انتقادکنندگان برچسب ضد انقلابی و پلیسی زده می شد. رهبری حزب به موقع اشتباه کردن، از خودانتقاد نمی کرد و در نتیجه قادر نبود توده حزبی را با روحیه انتقاد و انتقاد از خود تربیت کند. اصل گزارش دهی یک جانبه بود. یعنی رهبری از واحدهای مختلف درخواست دادن گزارش می کرد، ولی از کار خودش نه

گزارشی می داد و نه اصولاً کارهای حزب را جمع‌بندی می کرد تا درجه مثبت و منفی بودن آنها روشن گردد و از این طریق اعضای حزبی با برخورد به فعالیتهای خود و مجموعه حزب رشد کنند و درکشان از مسائل و تحلیل آنها عمیق گردد.

از کنگره دوم تا پلنوم چهارم، یعنی در حدود ۹ سال، با وجود پیش آمدن اوضاع جدید و بغرنج از قبیل غیر قانونی شدن حزب، رشد مبارزات ضدامپریالیستی و مسئله نفت و مسئله برخورد به جبهه واحد با بورژوازی ملی، تجدید نظر در مصوبات کنگره دوم به خصوص از نظر خط مشی و برنامه که با طرح برنامه سال ۱۳۳۱ هیأت اجراییه به کلی دگرگون شده بود، پیش آمدن کودتای ۲۸ مرداد و غیره، رهبری نه تنها دست به تشکیل کنگره یا کنفرانس نزد، بلکه حتی قادر نشد پلنومهای کمیته مرکزی را تشکیل دهد.

اکثریت رهبری در خارج و در جاهای مختلف پراکنده بودند و کوشششان این بود که بقیه اعضای کمیته مرکزی را نیز به خارج بکشانند. از همه مهمتر اختلافات در درون خود رهبری کاملاً روشن شده بود، ولی کوشش جدی برای حل این تضاد به عمل نیامد.

به این ترتیب اصول دمکراسی از طرف رهبری پایمال شدند. آنچه که از اصول دمکراسی در حزب باقی بود دمکراسی افراطی بود که در سطح رهبری اعمال می شد و اعضای کمیته مرکزی برحسب تمایلات خود کار می کردند و یا تصمیمات را بنا به میل خود عوض می نمودند. در واقع حیات دمکراتیک در حزب به طور اساسی وجود نداشت.

در مورد اجرای مرکزیت: این اصل نه تنها به خوبی در مورد توده حزبی اعمال می شد، بلکه تا حد مرکزیت افراطی نیز پیش رفته بود. به همان نسبت که اعضای حزب موظف بودند تابع مرکزیت باشند بدون اینکه حق استفاده از دمکراسی را به معنای واقعی داشته باشند، به همان اندازه رهبری حزب شیوه اطاعت کورکورانه روشهای آمرانه را در پیش گرفته بود. این امر مسلماً زمینه مساعدی برای رشد هر چه بیشتر دسته بندی در سطح رهبری فراهم می آورد، به رشد لیبرالیسم در سطح ارگانها کمک می کرد و به شیوه کار بوروکراتیک میدان می داد.

به طور کلی باید گفت که عدم اجرای مرکزیت - دمکراتیک از طرف رهبری حزب مبین ایده نولوژی غیر پرولتری و به طور عمده خرده بورژوائی و سبک کار ضد مارکسیستی - لنینیستی حاکم در رهبری بوده است. رهبری حزب شیوه ناسالم تهمت، پرونده سازی، سوءظن، تک روی، خشونت، لجاج، کینه توزی و بالاخره دسته بندی بوروکراتیک و لیبرالیسم را در رابطه با فعالیتهای جمعی به کار می بُرد و این طرز تفکر و عمل در درجه اول جلو رشد کادرها و اعضای حزبی را می گرفت و ثانیاً باعث فلج شدن کارهای حزبی می گردید.

رهبری حزب توده به علاوه با موضع نادرست ایده نولوژیکی خود وزیر پا گذاشتن اصول تشکیلاتی مرکزیت - دمکراتیک مسلماً قادر نبود برخورد درستی به کادرها و اعضای حزبی داشته باشد. آنها قادر نبودند کادرها را بر اساس معیارهای مارکسیستی - لنینیستی انتخاب و تربیت کنند. کادرها بر اساس اعتماد به توده های خلق، اعتماد به مارکسیسم - لنینیسم، توانایی در انجام کارها به طور مستقل و داشتن روحیه از خود گذشتگی و انضباط آهنین انتخاب و تربیت نمی شدند بلکه بر اساس دانش تئوریک آنها و یا در بعضی حالات قوم و خویش بودن و یا رفیق بازی انتخاب می شدند. تعداد کادرهای حزبی، که از میان کارگران و دهقانان برمی خاستند، بسیار کم بود و **اکثریت مطلق** کادرهای حزبی را روشنفکران تشکیل می دادند که مواضع استوار پرولتری نداشتند و تعداد زیادی از آنها بعد از ۲۸ مرداد به آرمان طبقه کارگر خیانت کردند و حتی بعضی از آنها با پلیس به همکاری پرداختند.

در مورد پذیرش اعضاء جدید و تربیت آنها نیز وضع جالب نبود. تربیت ایده نولوژیکی اعضاء و یا سمپاتها محدود به خواندن چند داستان انقلابی می گردید و به نوسازی ایده نولوژیکی آنها توجه نمی شد. آنها حتی اساسنامه حزبی را دقیقاً نمی شناختند. در حوزه های حزبی سیاست و ایده نولوژی پرولتاریا در رابطه با شرائط مشخص کشور مان مورد بررسی قرار نمی گرفت و مسائلی از قبیل فروش هر چه بیشتر روزنامه، جمع کردن کمک و حق عضویت و کارهای عملی دیگری از قبیل شعار نویسی، پخش تراکت، تشکیل میتینگ ها و غیره مطرح می شدند بدون این که حتی روی انجام همین مسائل کار ایده نولوژیکی انجام گیرد.

در یک حزب جدی انقلابی اعضای جدید را در جریان مبارزه طبقاتی و در طوفان این مبارزات از میان کسانی انتخاب می کنند که از اعتماد عمیق توده ها برخوردار باشند، حاضر باشند سیاست و خط مشی و برنامه حزبی را پیگیرانه اجرا کنند و به خاطر آن در صفوف حزب متشکل شوند. این افراد باید عمیقاً روحیه برخورد به خود داشته باشند و در اصلاح کمبودهای خود به طور دائمی بکوشند. مراعات نکردن این اصول در حزب توده باعث شد که تعداد زیادی از افراد به سازمانهای حزبی به خاطر مبارزه سخت طبقاتی و در راه طبقه کارگر، وارد نشوند. در صفوف حزب وحدت ایده نولوژیکی و تشکیلاتی نا پایدار به وجود آمد و سازمان حزبی در واقع تبدیل به سلاح برنده ای برای رهبری و پیشبرد امر مبارزات توده های خلق نگردید.

خصوصیات ویژه تشکیلات حزب توده را در این دوره می توان به صورت زیر جمع بندی کرد: در زمینه اجرای مرکزیت-دمکراتیک، تأکید روی مرکزیت و محدود ساختن دمکراسی، ایده نولوژی رهبری که همان ایده نولوژی اطاعت کورکورانه بود، نقش تعیین کننده در این زمینه داشت. در زمینه تربیت کادر، عدم توجه جدی به تربیت کادرهای انقلابی از میان کارگران و دهقانان فقیر، عدم توجه جدی به تربیت ایده نولوژیکی کادرها در مجموع و برگماری آنها به کارها براساس ایده نولوژی گروهی گری و جناحی و نه براساس شایستگی را می توان ذکر کرد. در زمینه عضو گیری اجرای لیبرالیسم در عضو گیری و باز کردن درهای حزب، در شرائط فعالیت مخفی، به روی همه نوع افراد بدون تأکید روی درجه از خودگذشتگی، روحیه خدمت به آرمان / رولتاریا و بدون توجه به منشاء طبقاتی آنها انجام گرفت. به علاوه از آنجا که تشکیلات حزبی برای پیشبرد امر انقلاب دمکراتیک نوین در ایران ساخته نشده بود، نتوانست زنده گردد، رشد کند و بلشویکی شود.

پ- مسائل ایده نولوژیکی

برخوردهای رهبری حزب توده را در این دوره به مسائل ایده نولوژیکی در سه قسمت بررسی می کنیم:

۱ - برخورد به خصلت طبقاتی حزب

۲ - برخورد به تئوری راهنما و اهمیت داشتن پرچم هدایت کننده روشن

۳ - برخورد به تربیت ایده نولوژیکی و نوسازی ایده نولوژیکی اعضای حزب

۱ - برخورد به خصلت طبقاتی حزب:

در فصل های پیش دیدیم که در حزب توده ایران از ابتدای تأسیس آن مرزبندیهای طبقاتی مخدوش شدند و کنگره دوم حزب جنبه تمام خلقی آن را بار دیگر تأکید کرد. ولی در اثر مبارزات درون حزبی و رشد اعضای و کادرها، رهبری در جزوه ای که در سال ۱۳۲۷ منتشر نمود براساس برخورد قبلی اش به انتقاد کنندگان دائر براین که "می توان تعریف معمولی حزب را به طریقی عوض کرد که به اساس آن لطمه وارد نیاید"، به طریقی زیر به تعریف خود پرداخت: "مطابق استنباط احزاب کارگری طراز نوین حزب- مبارز توده ای - دسته پیشرو طبقه کارگر و یا طبقاتی است که با طبقه کارگر منافع مشترک دارند" "حزب عالی ترین شکل سازمانی یک طبقه یا چند طبقه مشترک المنافع است" و یا "حزب عالی ترین شکل سازمانی طبقه کارگر است" (۹۷)

در اینجا بروشنی دیده می شود که رهبری حزب می کوشد دید قبلی خود را در مورد خصلت طبقاتی حزب با دید صحیح مارکسیستی- لنینیستی حزب به نوعی ربط دهد و سازشی بین این تعاریف به وجود آورد تا مواضع گذشته خود را به نحوی توجیه نماید. اگر آقایان حزب را به معنی واقعی آن "دسته پیشرو و عالی ترین شکل سازمانی طبقه کارگر" می دانستند و این مسئله تنها مربوط به تعریف خشک و خالی نبوده بلکه بیان کننده ماهیت واقعی حزب است. آنها هیچ وقت به خود اجازه نمی دادند که آنرا جمع "طبقات مشترک المنافع" ذکر کنند. زیرا طبقات مختلف منافع طبقاتی دارند و تنها افرادی از طبقات دیگر می توانند عضو حزبی پرولتری گردند که ایده نولوژی و جهان بینی پرولتاریا را به پذیرند، به منافع طبقاتی خود پشت کنند و در راه تحقق آرمانهای پرولتاریا قاطعانه مبارزه نمایند.

در سال ۱۳۳۱ یعنی چهار سال پس از کنگره دوم، در طرح برنامه ای که در صفحات پیش از آن صحبت کردیم هیئت اجراییه کمیته مرکزی مدعی شد که “حزب توده ایران حزب طبقه کارگر و دارای جهان بینی مارکسیستی-لنینیستی است.” (۹۸)

هیئت اجراییه کمیته مرکزی بدین طریق بخشی از تعاریف گذشته خود را در مورد حزب از قلم انداخت. آقایان روشن ساخته اند چه عاملی باعث شده است که این طرح را به میان کشند؟ اگر در اساسنامه و برنامه های حزب مصوب کنگره های حزبی در گذشته کمبودی اساسی از نظر مرزبندی طبقاتی در حزب وجود داشت و یا این که از اساس نادرست بود، چرا آنها نظرات رویزیونیستی خود را در گذشته مورد انتقاد و طرد قرار ندادند؟ چرا در برابر توده حزبی اشتباهات و گرایشات غیر پرولتاری رهبری را در این موارد مطرح نساختند و ریشه ایده نولوژیکی آنها را بیان نداشتند؟ مگر حزب طبقه کارگر شدن فقط منوط به تعریف رهبری است که هر روز به نحوی آنرا باید تغییر داد؟ رهبری جوابی در برابر این سئوالات نداشت و چون به اهمیت کار ایده نولوژیکی مدام در حزب معتقد نبود مسائل را به شیوه بوروکراتیک و با صدور حکم از بالا حل شده فرض می کرد. ولی این طرح حتی در سطح رهبری و سالها بعد از گذشت حیات حزب، واقعیتی را نشان می دهد که، علی رغم کوشش رهبری در غالب ساختن ایده نولوژی “سازش طبقاتی” در حزب، در اثر رشد مبارزات خلقهای ایران و رشد مبارزات درون حزبی، رهبری مجبور شده است با شیوه اپورتونیستی “از در عقب وارد شدن” ظاهراً و بدون انتقاد از خود مواضعش را عوض نماید بدون این که به گذشته حزب برخورد کند. این شیوه از اساس با شیوه مارکسیستی-لنینیستی، انتقاد از خود صادقانه مغایر است و نشان می دهد که رهبران حزب توده با عوض شدن شرائط برای عقب نماندن از قافله و تحکیم رهبری خود دست به چنین عملی زده اند. ولی کلیه این تردستی ها به معنای آن نبود که رهبری حزب عمیقاً به درک خصلت طبقاتی حزب نایل شده است. رادمنش در کنگره ۱۹ حزب کمونیست شوروی با اظهار خود دایر به این که “حزب ما **حزب طبقات زحمتکش ملت ایران** به رهبری طبقه کارگر... است” (تکیه از ماست) نشان داد رهبری برخورد سابق خود را به خصلت طبقاتی حزب همچنان ادامه می دهد.

به هر حال، به تدریج رهبری، حزب توده را حزب طبقه کارگر خطاب کرد و به عنوان اصلی مسلم و این که حزب از ابتدا حزب طبقه کارگر بود، این مسئله را خاتمه یافته تلقی نمود. در واقع رهبری از لحاظ تئوری و شکل ظاهری پیشرفتهائی کرد، بدون این که مسئله را از لحاظ ایده نولوژیکی برای خود حل نماید. کما این که با طرح تر “حزب تمام خلقی” از جانب خروشچف، رهبری بلا فاصله این تر رویزیونیستی را پذیرفت.

۲ - برخورد به تئوری راهنما و اهمیت داشتن پرچم هدایت کننده روشن:

تئوری راهنما نیز در حزب توده ایران سرنوشتی نظیر طبقاتی بودن آن داشت. همان طور که دیدیم حزب توده ایران از ابتدا تئوری راهنمای خود را روشن ساخت و در کنگره های اول و دوم تعیین نشد که جهان بینی حزب چیست. ولی انتخاب سیاستهای رفرمیستی و اپورتونیستی طی سالهای متمادی نشان داد که در رهبری حزب ایده نولوژی خرد بورژوازی حاکم است و جهان بینی او نیز بر اساس ماتریالیسم - دیالکتیکی و ماتریالیسم - تاریخی بنا نشده است.

در سال ۱۳۳۱ هیئت اجراییه در “طرح برنامه” نام برده ادعا کرد که حزب توده “دارای جهان بینی مارکسیستی-لنینیستی است”. این اعلام به خودی خود گام مثبتی نسبت به گذشته بود که حقانیت لزوم داشتن پرچم روشنی را به اثبات رسانید. امری که رهبری حزب توده بیش از یازده سال جلوی روشن شدن آن را گرفته بود. مع الوصف باید گفت آنچه که یک حزب طراز نوین طبقه کارگر را از حزب غیر پرولتاری رفرمیست و سوسیال دمکرات متمایز می سازد از جمله تلفیق این تئوری با پراتیک مشخص انقلاب در هر کشور می باشد. از این طریق است که تئوری مارکسیستی-لنینیستی به سلاح شکست ناپذیری در دست حزب پرولتاری تبدیل می شود. والا، تئوری بدون رابطه با پراتیک دگم بی جانی است که بُرندگی ندارد و نمی تواند به مثابه پرچم انقلابی صفوف طبقه کارگر را به نظم در آورد. در حزب توده ایران آثار مارکسیستی به مقیاس کمی در سالهای بعد از ۱۳۲۸ مورد مطالعه کادرها و اعضاء قرار گرفتند ولی این مطالعه در رابطه با پراتیک مشخص انقلاب ایران نبود. خود رهبری نیز از این قاعده مستثنی نبود و به علت درک ناقصی که از مارکسیسم-لنینیسم داشت، نتوانست قانونمندی رشد انقلاب ایران را در پرتو این تئوری بررسی کند. این رهبری در نتیجه قادر نبود کادرها و اعضای حزب را با چنان روحیه ای تربیت کند که آموزش خود را از مارکسیسم در رابطه با مسائل زنده اجتماعی فرا گیرند. به طوریکه اکثریت کادرهای حزبی افرادی کتابی بارآمدند و به صورت دگماتیستی به مسائل جامعه برخورد می کردند.

هیئت اجراییه کمیته مرکزی در سال ۱۳۳۴ مجبور شد اقرار کند که «باوجودی که حزب ما با اصول کلی مارکسیستی-لنینیستی مجهز بود، در تطبیق این تئوری با اوضاع اجتماعی ایران در تحلیلی دقیق مارکسیستی جامعه کنونی و پدیده های گوناگون آن در مواردی راه درست را انتخاب نکرد... در نتیجه همین امر، حزب ما در حل بعضی از مسائل دشوار سیاسی دچار گمراهی گردید.» (۹۹) این اقرار نسبتاً خفیف در مورد عدم توانائی و اشتباهات سیاسی کمیته مرکزی موقعی انجام گرفت که شرایط از هر لحاظ برای آنها سخت شده بود و در سازمانهای باقیمانده حزبی مبارزه شدیدی با رهبری جریان داشت. ولی معلوم نیست رهبری از «مجهز بودن خود به اصول کلی مارکسیسم-لنینیسم» چه درکی دارد؟ ما برخی از این به اصطلاح «درک کلی» را در صفحات این نوشته تا به حال دیدیم که تحریف طبقه و حزب برای توجیه سیاست رفرمیستی و سازشکارانه رهبری از آن جمله اند.

واقعیت این است که رهبری حزب توده ایران نه به تئوری انقلابی مجهز بود، نه تاریخ مبارزات خلقهای ایران را بدرستی می شناخت و نه در جنبش عملی خلقهای ایران به طور فعالی شرکت داشت. این است دلیل اساسی کشانده شدن از شکستی به شکست دیگر.

۳ - برخورد به تربیت ایده نولوژیکی و نو سازی جهان بینی اعضاء حزب:

میان افرادی که به صفوف حزب می پیوندند و نیز در میان کادرها و اعضاء حزب، به علت این که هنوز بقایای ایده نولوژی غیر پرولتری موجود است، مبارزات ایده نولوژیکی که منعکس کننده مبارزات طبقات در صحنه اجتماع می باشد، دائماً جریان دارد. بنا بر این توجه به تربیت ایده نولوژیکی اعضاء حزب و نو سازی دائمی جهان بینی اعضاء از وظائف اساسی هر حزب مارکسیستی-لنینیستی است زیرا تنها از این طریق است که وحدت رزمنده صفوف حزب در انجام وظائف عظیم سیاسی مستحکم تر می گردد. اساسی ترین مسائل در تربیت ایده نولوژیکی اعضاء عبارتند از:

الف - ایجاد جهان بینی توده ای در اعضاء حزب، درک و اجرای خط مشی توده ای

ب - شکوفا ساختن روحیه انتقاد از خود و انتقاد در سرتاسر حزب

پ - نو سازی ایده نولوژی اعضاء از طریق ایجاد جنبش اصلاح سبک کار و طرز تفکر

در زیر ما مختصراً این سه مسئله را در رابطه با حزب توده ایران مورد بررسی قرار می دهیم:

الف - اعضاء حزب باید عمیقاً اعتقاد داشته باشند که توده ها سازنده تاریخند و جدا از آنها هیچ کار انقلابی را حزب نمی تواند از پیش ببرد. نقطه حرکت اعضاء حزب باید خدمت کردن صادقانه به خلق و جدا نشدن از آن حتی برای یک لحظه باشد. اعضاء حزب باید به میان توده ها بروند، با آنان پیوند فشرده برقرار سازند، از آنها بیاموزند، به توده ها تکیه کنند و آنها را برای بدست آوردن حقوق خود بسیج و متشکل سازند. در نتیجه باید اعضاء حزب را با روحیه «خود را تماماً و کاملاً در خدمت خلق گذاشتن» تربیت کرد و با هرگونه روحیه خرده بورژوائی، فردگرائی و منافع فردی به مبارزه برخاست و همیشه منافع جمع و توده ها را در نظر داشت.

رهبری حزب توده ایران جهان بینی توده ای را عمیقاً درک نکرده بود. آنها هیچ گاه به میان توده های کارگر و دهقان نرفتند و خود را در میان چهار دیواری رهبری محبوس ساختند و به صورت بوروکراتهای جدا از توده ها درآمدند. در نتیجه فرمان دادن به توده ها و یا دنباله روی از آنها، گروهی گری و دسته بندی در حزب رواج پیدا کرد. غیر قانونی شدن حزب بعد از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ شرایط مساعدی برای جدائی بیشتر رهبری از توده ها به وجود آورد. در حالی که این شرایط، لزوم توجه به پیوند با کارگران و دهقانان برای اجتناب از هر نوع گرایش ضد توده ای را ایجاب می کرد.

«رهبری عالیقدر» حزب توده، در شرایطی که مبارزه خلقهای ایران علیه امپریالیسم اوج جدیدی می گرفت و خلق با دادن قربانی پرچم مبارزه را برافراشته نگاه داشته بود، صحنه مبارزه را سراسیمه ترک کرد و در پلنوم چهارم اقرار نمود که «رهبری در نتیجه خطر مرگ، مجبور به مهاجرت شد.» اگر رهبری حزب توده ایران به توده ها اعتقاد داشت، به توده ها تکیه می کرد و قلبش همراه با قلب توده ها می تپید، مسلماً به چنین عمل ننگینی دست نمی زد.

با این ایده نولوژی فرار از مبارزه، رهبری حزب توده اصولاً در موضعی قرار نداشت که کادرها و اعضای حزبی را با روحیه تماماً و کاملاً به خلق خدمت کردن تربیت کند. فرمانروائی، مغرور شدن و تحکم به توده ها در شرایط مساعد مبارزات و باختن روحیه، دنباله روی از توده ها، فرار از مبارزه به خاطر نجات جان خود و حتی درپیش گرفتن مشی تسلیم طلبی از صفات مشخصه حزب توده بود.

درمقابل تعدادزیادی از اعضای حزب و بعضی از کادرها درعمل این ایده نولوژی رهبری را رد کردند، با توده ها پیوند فشرده برقرار نمودند و با روحیه فداکاری انقلابی درراه خلق قهرمانانه جانفشانی کردند و بدین طریق داغ ننگ ابدی را به پیشانی فرصت طلبان و تسلیم طلبان رهبری حزب توده زدند. پرچم دار این راه مبارزه تا به آخر خسرو روزبه است که هنگام مرگ قهرمانانه اش از رهبری حزب نفرت داشت.

ب - شکوفا ساختن روحیه انتقاد از خود و انتقاد صادقانه از صفات مشخصه دیگر حزب پرولتری است زیرا از این طریق است که صداقت حزب درامر انقلاب به خلق نشان داده می شود و اعتماد توده ها به حزب بیشتر می گردد. هم چنین با این وسیله است که مجموعه حزب می تواند علل ایده نولوژیکی بروز اشتباهات را پیدا کند و دررفع آنها بکوشد.

رهبری حزب توده ایران درتمام دوران بعد از سال ۱۳۲۷ تا متلاشی شدن حزب، با وجودی که دربسیاری از مسائل اساسی انقلاب ایران دچار اشتباه شده بود، از خود صادقانه انتقاد نکرد. آنها به علاوه، افرادی را که دردرون حزب به خط مشی و سیاستهای رهبری انتقاد می کردند، سرکوب می نمودند.

هیچ رهبری یا حزبی نیست که اشتباه نکرده باشد. برخورد انتقادی ما دراین جا دردرجه اول دراین نیست که چرا اشتباه کرده است، بلکه دراین است که چرا اصول را زیرپا گذاشته و هنگامی که اشتباهی رخ داده با برخوردی اصولی به تصحیح آن نپرداخته است. رهبری حزب توده ایران از این نظر معلم منفی بزرگی برای مبارزان مارکسیست-لنینیست می باشد.

پ- از مشخصات دیگر یک حزب پرولتری ایجاد جنبشهای اصلاح سبک کار و طرز تفکر برای تربیت ایده نولوژیکی و نوسازی جهان بینی اعضای است. بدین ترتیب اعضای حزب براساس حرکت از معیارهای مارکسیستی-لنینیستی تجارب خود را جمع بندی می کنند، علل موفقیتها و بروز اشتباهات خود را بررسی می نمایند و با دید "یادگرفتن از اشتباهات گذشته برای اجتناب از بروز آنها درآینده" و "معالجه بیمار برای نجات جان او" به انتقاد از خود و انتقاد می پردازند و با استفاده از شیوه "وحدت-انتقاد-وحدت" قادر می شوند، ریشه گرایشات ایده نولوژیکی ناسالم در خود را باز شناسند و در راه از بین بردن آن و رسیدن به یک وحدت ایده نولوژیکی درسطح عالی تری بکوشند.

درحزب توده ایران، رهبری اصولاً توجهی به نو سازی جهان بینی خود و اعضای حزب نداشت و از آنجا که شیوه تفکر در حزب توده به طور عمده دگماتیستی بود که از ذهنیگری رهبری ناشی می شد لذا بدون داشتن شناخت از پدیده های اجتماعی حکم صادر می کرد که به علت یک جانبه بودن با شکست روبرو می شد.

رهبری حزب توده به علاوه به طور مستمر به جمع بندی فعالیتهايش نمی پرداخت و به جای آن شیوه تکیه به تجارب دیگران و کپی برداری از آنها که در چارچوب مسائل عام بود، خود را مشغول می کرد.

بدین ترتیب، رهبری حزب توده ایران بعد از کنگره دوم نیز به اهمیت تربیت ایده نولوژیکی و نو سازی جهان بینی اعضای و انتخاب شیوه های صحیح مارکسیستی-لنینیستی برای انجام این کار عمیقاً توجه نکرد. گرچه حزب در زمینه مسائل تئوریکی تا حدی رشد کرد ولی عدم تلفیق آن با پراتیک انقلاب ایران و نداشتن پیوند توده ای و سبک انتقادی باعث شد که حزب نتوانست تغییر ماهیت دهد و به حزب طراز نوین تبدیل گردد.

ت- پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران (تیر ماه ۱۳۳۶)

تا وقتی که شرائط مساعد انقلابی و جنبشهای توده ای ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی در ایران درحال اوج گیری بودند، رهبری حزب توده توانست با تردستی خود را از انتقاد محفوظ بدارد و در پناه این شرائط، ماهیت غیر انقلابی خود را بپوشاند. بدین جهت شرائط نا مساعد به مفهوم معینی سنگ محک احزاب و شخصیتهای سیاسی اند و سلاح انتقاد توده ها را

تیزتر می‌کند. با پیش آمدن شرائط نا مساعد و ضد انقلابی بعد از ۲۸ مرداد، در اثر یورش ارتجاع برای درهم شکستن جنبش ضد امپریالیستی خلقهای ایران، به تدریج کادرهای حزب در برابر این مسئله قرار گرفتند که علل شکست حزب در چه بود و به بررسی آنها پرداختند. توده حزبی نیز امکان یافت در باره ماهیت رهبری حزب تفکر کند و آنرا به حق به مثابه عامل اصلی شکست ارزیابی نماید و نه قدرت رژیم را، زیرا این رهبری بود که نتوانسته بود از نظر سیاسی، ایده نولوژیک و تشکیلاتی حزب را به سدی شکست ناپذیر در برابر یورش ارتجاع و امپریالیسم مبدل سازد و توده ها را برای مقابله با دشمن بسیج و رهبری نماید. سیاست نادرست حزب در قبال انقلاب ایران و نیروهای انقلابی، متلاشی شدن تشکیلات حزبی، خیانت عده ای از اعضاء کمیته مرکزی و کادرهای برجسته حزبی، فرار اکثریت مطلق اعضاء کمیته مرکزی به خارج، از جمله عواملی بودند که در رشد دیدانتقادی کادرها و افراد صدیق حزبی که به آرمانهای طبقه کارگر وفادار بودند، کمک مؤثری نمود.

درواقع با شکست حزب، دوران نوینی از تفکر و بررسی در مورد گذشته مبارزات، برخورد به اصولی که قانونمندی رشد مبارزات را در خطوط عام مطرح می‌کند و چگونگی تلفیق این اصول با شرائط ویژه کشور براساس تجزیه و تحلیل طبقاتی جامعه ایران و بالاخره ایجاد آن چنان سازمانی که بتواند به مثابه ستاد سیاسی طبقه کارگر خلق را برای بدست گرفتن قدرت حاکمه از طریق انقلاب قهرآمیز بسیج و متشکل و رهبری نماید، آغاز شد.

کمبودهای تئوریک، خفانی که رژیم دست نشانده در ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد در ایران بوجود آورده بود، دستگیری تعداد زیادی از کادرهای انقلابی حزب، اعدام و یا زندانی شدن آنها به دست ارتجاع هار و فروکش موقتی امواج مبارزاتی خلق از یکسو، بروز رویزونیسم جدید به رهبری خروشچف مرتد که در حال غصب کردن قدرت حاکمه پرولتاریا در اتحاد شوروی و از بین بردن دیکتاتوری پرولتاریا در اولین کشور سوسیالیستی بود و بالاخره همکاری نیروهای امپریالیستی و دست نشاندهانشان در سطح جهانی برای از بین بردن مبارزات خلقها و ملل ستم دیده جهان از سوی دیگر، از جمله عوامل نا مساعدی بودند که در ابتدا رشد مبارزات ایده نولوژیک و ایجاد سازمانهای جدید پرولتاری را در ایران سد می‌کردند.

در چنین شرائطی، که رهبری حزب توده که اعتبار و حیثیت خود را در میان اعضاء حزب و توده های خلق به طور قابل ملاحظه ای از دست داده بود، برای گرم کردن مجدد بازار بی رونق خود و ایجاد دکان تازه ای برای گول زدن باز هم بیشتر طبقه کارگر و توده های زحمتکش میهن ما، پلنومی در خارج کشور ترتیب داد تا جلوی اختلافات شدیدی را که در رهبری و بین رهبری و کادرها به وجود آمده بود تا حد ممکن بگیرد و بار دیگر سلطه خود را بر بقایای سازمانهای حزبی، تحمیل نماید. بعد از پلنوم، رهبری در دست عناصری که بیش از ۱۰ سال بود، در خارج و جدا از توده ها بودند، متمرکز شد.

نحوه تشکیل این پلنوم را باید از دو دید مختلف بررسی کرد. تشکیل جلساتی که در آنها نظر اعضاء بیشتری از حزب ابراز شود و در بوجود آمدن خط مشی و سیاست درست بطور مؤثری کمک کند، صحیح است و با روح دموکراسی درون حزبی کاملاً همگام می‌باشد. این که بعد از ۹ سال بالاخره رهبری به چنین نتیجه ای رسید که حصار را که به دور خود کشیده بود، بشکند و این در شرائطی صورت گرفت که او به تنهایی نمی‌توانست کاری از پیش ببرد، امری مثبت بود. ولی به علت اینکه فکر هدایت کننده رهبری از تشکیل این جلسه تثبیت موقعیت خویش بود و پلنوم چهارم پایه ای برای ادامه اپورتونیسم او در شکل رویزونیسم جدید فراهم ساخت، امری منفی بود.

از نظر محتوا، این پلنوم در عین این که توانست تا حدودی ماهیت رهبری را افشا کند ولی موفق نشد عمیقاً به گذشته حزب برخورد کند و کمبودهای اصلی آن را از نظر ایده نولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی، و سبک کار بازشناسد. در زیر ابتدا قطعنامه های این پلنوم را بررسی کرده و سپس به ارزیابی از این جلسه می‌پردازیم:

در مورد مسائل ایده نولوژیک:

در قطعنامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب توده ایران درباره خطاهای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، گفته می‌شود: “ضعف رهبری خود دارای علل مشخصی است: رخنه تفکر خرده بورژوائی در رهبری که بصورت نوسانات چپ و راست در تاکتیک حزب و شیوه های غیر اصولی و بوروکراتیک در اسلوب آن در آمده اختلافات شدید در دستگاه رهبری موجب فلج رهبری میشد. ضعف دموکراسی تشکیلاتی و سستی ارتباط رهبری با توده های حزبی و قشرهای وسیع مردم ضعف کیفی رهبری یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر انقلابی رهبران در مجموع خود.”

در قطعنامه دیگری درباره اختلافات در دستگاه رهبری حزب گفته می‌شود: «ماهیت اختلافات:

۱ - بررسی اسناد و مدارک موجود و صورت جلسات کمیته مرکزی نشان میدهد که در داخل کمیته مرکزی در مسائل سیاسی و ایده نولوژیکی مرزبندی معینی وجود نداشته است و افراد وابسته به جهات اختلاف در برخورد با این گونه مسائل مواضع متغیری داشته و اکثراً به تصمیمات واحدی رسیده اند.

۲ - بررسی موارد مشخص نشان میدهد که اختلافات در رهبری بطور عینی به نحوی از انحاء با حفظ یا اشغال مواضع مهم رهبری ارتباط داشته است....

۴ - در داخل کمیته مرکزی دو جهت اختلاف وجود دارد که در مبارزات خود شیوه های بکلی غیر اصولی ناسالم بکار میبرند. تهمت، پرونده سازی، سؤ ظن بیجا، عدم رعایت اصول تشکیلاتی، ناسازگاری با کلکتیف، تک روی، خشونت، لجاج، کینه توزی چنین است نمونه ای از این شیوه ها...

علل بروز اختلافات و توسعه آن:

الف - اختلافات در داخل رهبری حزب ما قبل از هر چیز نتیجه نفوذ ایده نولوژی خرد بورژوائی بجای ایده نولوژی پرولتری در اسلوب مبارزات درون حزبی است.

ب - دستگاه رهبری بر اساس ضعف کیفی یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر انقلابی خود در مجموع نه تنها قادر بحل اختلافات نبوده بلکه غالباً آنرا تشدید کرده است.

ج - فقدان دمکراسی داخل حزبی مانع دخالت توده های حزبی در حل اختلافات گردیده است. پلنوم معتقد است که اگر دمکراسی در حزب حاکم بود این اختلافات در صورت تظاهر با دخالت توده های حزبی در نقطه خفه میشد."

این اعترافات به خوبی نشان می دهند که رهبری حزب توده ایران در چه شرائط ایده نولوژیکی قرار داشته است. "رخنه ایده نولوژی خرد بورژوائی به جای ایده نولوژی پرولتری"، "نوسانات چپ و راست سیاسی"، "شیوه های غیر اصولی و بوروکراتیک"، "فقدان دمکراسی داخل حزبی"، "ضعف کیفی رهبری یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر انقلابی رهبران"، "وجود نداشتن مرزبندی دقیق ایده نولوژیکی و سیاسی در سطح رهبری"، "کوشش برای اشغال مواضع مهم در رهبری"، "سستی ارتباط رهبری با توده حزبی و قشرهای وسیع مردم" و غیره. اینها کارنامه سیاهی برای رهبری در زمینه ایده نولوژیکی است. این گرایش غیر پرولتری نشان می دهد که تا چه حدی رهبری از مواضع مارکسیستی - لنینیستی دور بوده و تا چه حدی احساس مسئولیت در برابر توده ها و افراد حزبی داشته است.

به طور خلاصه باید گفت که ترجیح دادن منافع فردی به منافع خلق در هر شرائطی و در نتیجه عدم احساس مسئولیت در انقلاب و خیانت به امر خلق ایده نولوژی رهبری را تشکیل می داد. این ایده نولوژی با ایده نولوژی روزبه ها سیامکها، آوانسیانها، وارطانها و کوچک شوشتری ها کاملاً متضاد است. این ایده نولوژی غیر پرولتری است که رهبری از ابتدای تأسیس حزب همراه خود آورده و به توده های حزبی تحمیل کرده بود.

در مورد مسائل سیاسی و خط مشی:

در قطعنامه پلنوم چهارم درباره روش حزب نسبت به بورژوازی ملی، جبهه ملی، دکتر مصدق و در مورد مساله ملی شدن صنایع نفت گفته می شود: "عدم شناسایی بورژوازی ملی ایران درک نکردن ماهیت آن و عدم تشخیص خصلت ضد امپریالیستی این قشر از خرد بورژوازی، یکی از مبانی روش چپ روانه حزب ما بوده است... و موجب شد که حزب ما مرتکب اشتباهات سیاسی مهمی گردید... در این دوران عملاً ابتکار سیاسی در مبارزه ضد استعماری را از دست داد. سمت گیری غلط در باره مسئله ملی شدن صنایع نفت (در ابتدای جنبش) و خط مشی چپ روانه و نادرست در قبال جبهه ملی و حکومت دکتر مصدق مهم ترین اشتباه سیاسی حزب ما در جریان سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد به شمار می آید... شعار های حزب ما در باره نفت مبتنی بر این تحلیل بود که گویا فقط تضاد بین دو امپریالیسم آمریکا و انگلستان موجب

پیدایش جریان ملی شدن صنعت نفت شده است... روش حزب ما در مورد قرضه ملی و عدم استفاده از جهات مثبت قانون دکتر مصدق درباره از دیاد سهم دهقانان و تشکیل شورای ده از جمله اشتباهات تاکتیکی مهمی است....

اشتباهات سکتاریستی و چپ روی حزب موجب شد که در دوران توسعه جنبش ضد شرکت نفت و حکومت دکتر مصدق از امکانات وسیعی که برای تشکیل چنین جبهه واحدی موجود بود استفاده نشد. بدین سبب در امر تشکیل جبهه واحد ضد استعمار رهبری حزب ما مسئولیت جدی دارد.”

در قطعنامه پلنوم چهارم کمیته مرکزی درباره خطاهای رهبری حزب آمده است:

علل ذهنی:

۱ – سیاست غلط حزب ما در مورد بورژوازی ملی و دولت دکتر مصدق که ناشی از چپ روی و سکتاریسم طولانی در تاکتیک حزب ما بود....

۲ – عدم آمادگی و تدارک حزب ما برای مقابله با کودتا- رهبری حزب با آنکه از یک سال پیش یعنی زمان سروکار آمدن قوام خطر کودتا را از طرف محافل امپریالیستی و ارتجاعی حس می کرد دست به تدارک برای مقابله با کودتا نزد و نقشه آماده عمل نداشت....

۳- غفلت و سرگیجه از موفقیت که بویژه پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه نصیب رهبری حزب توده شده بود و با آنکه خطر کودتا را احساس می کرد، ولی وقوع آنرا در آینده ای بدین نزدیکی پیش بینی نمی کرد.

۴ – عدم تشخیص ماهیت کودتائی حوادث ۲۸ مرداد در آغاز آن و پر بها دادن به امکانات مصدق، کم بها دادن به امکانات دشمن و فقدان هرگونه تحرک از جانب رهبری در قبال ۲۸ مرداد، عدم اقدام به بسیج مردم که برای مبارزه آمادگی داشتند، دنباله روی ما در روز ۲۸ مرداد از بورژوازی ملی که به صورت استفسار از مصدق و احتراز از اقدام مستقل و سریع بر اساس تحلیل صحیح جریان درآمد....

لازم است تصریح شود که در بروز خطای رهبری یعنی عدم آمادگی، غفلت و عدم تحرک وی، مسئولیت اساسی متوجه خود رهبری است.

... نیز سودمند است که در حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ روی کار آمدن قوام و کودتای ۲۵ مرداد نیز روش رهبری علیرغم شکست این ماجرا قابل انتقاد است. زیرا در حادثه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ ما دیرتر از بورژوازی ملی و تازه آنهم پس از اینکه بخشی از توده حزبی به ابتکار خود جنبید وارد صحنه شدیم و پس از کودتای ۲۵ مرداد رهبری ما از تجربه این حادثه برای تدارک و آمادگی و هوشیاری داشتن عملی تمام حزب در قبال خطری که در حال تکوین بود استفاده لازم را نکرد.“

در قطعنامه درباره مرحله انقلاب ایران و خطاهای اساسی دو سند (جزوه ۲۸ مرداد و نشریه شماره ۴۴) گفته می شود:

۱۴ – تصویب کنندگان جزوه ۲۸ مرداد تا آنجا که از سند مورد بحث برمیآید مرحله انقلاب ایران را مبهم تعریف کرده اند یعنی ایران را در مرحله انقلاب ضد امپریالیستی دانسته اند و این را از مرحله انقلاب دمکراتیک جدا کرده اند.

۲ – تصویب کنندگان جزوه متذکر شده اند که در مرحله کنونی انقلاب ایران رهبری با بورژوازی و لذا مسئولیت بیشتر با اوست... بهر صورت محتوای عینی اشتباه جزوه ۲۸ مرداد از جهت تعریف مساله رهبری انقلاب متضمن انحرافات اپورتونیستی راست است. اکثریت هیأت اجرائیه خطای جزوه ۲۸ مرداد را خیلی دیر تصحیح کرده و با لجاج تمام از آن مدافعه نمود.“

در قطعنامه دیگر پلنوم درباره برخی تصمیمات و اقدامات حادثه جویانه رهبری حزب پس از کودتای ۲۸ مرداد گفته میشود:

“این تصمیمات و اقدامات که ناشی از تحلیل نادرست شرایط، دنباله روی و تبعیت از تمایلات خودبخودی توده حزبی مبتنی بر یک سلسله اطلاعات غیر دقیق و محصول پربها دادن به قدرت خود بود دارای جنبه حادثه جویانه و در مواردی بلانکیستی است”.

بدین ترتیب دیده می شود که اشتباهات رهبری در زمینه مسائل سیاسی، خط مشی و برنامه از “عدم تشخیص مرحله انقلاب ایران” و “عدم تجزیه و تحلیل طبقاتی صحیح از جامعه” ناشی شده و به صورت “چپ” روی در مورد بورژوازی ملی و یا دنباله روی از آن، “انتخاب شعارهای نادرست در مورد ملی شدن صنعت نفت”، “عدم تحرک و یا پاسیو ماندن رهبری با وجود شناخت توطئه کودتا از یک سال پیش”، “عملیات بلانکیستی و ماجراجویانه بعد از کودتا” و غیره تظاهر می کند. به این اشتباهات باید افزود که عدم تشخیص راه انقلاب ایران به مفهوم “انقلاب قهرآمیز از روستا و راه محاصره شهرها از طریق دهات” و “عدم درک اهمیت و نقش دهقانان به مثابه نیروی عمده انقلاب و جبهه متحد ملی” و در نتیجه “تکیه یکجانبه به بورژوازی ملی” که پلنوم چهارم قادر به روشن ساختن آن نشد عامل اساسی دیگر در شکست حزب بود. و بعلاوه همین اشتباه اساسی در عدم درک خصلت انقلاب ایران یعنی عدم درک نقش دهقانان و مبارزات دهقانی بود که حزب را به طور عمده در چارچوب شهرها نگهداشت و او را تا سرحد متلاشی شدن پیش برد. این اشتباهات به هیچ وجه آن طور که رهبری حزب توده ادعا می کند، مربوط به مسائل تاکتیکی و یا شیوه کار نیستند. رهبری حزب توده که سیاست خود را بر اساس رفرمیسم و پارلمانتاریسم بنا نهاده بود، قادر به درک مسائل استراتژیکی انقلاب ایران نبود و بهمین دلیل دچار نوسانات سیاسی راست و “چپ” گردید.

در مورد مسائل تشکیلاتی:

در قطعنامه پلنوم چهارم در باره خروج از بحران گفته می شود: “در این بحران، ضعف دستگاه رهبری - اختلافات غیر اصولی موجود - عدم رعایت اصل مرکزیت دمکراتیک و شیوه رهبری جمعی و تسلط اسلوبهای خرده بورژوازی در کار نقش تعیین کننده ای داشته است”.

در قطعنامه در باره اختلافات در دستگاه رهبری حزب گفته می شود: “پلنوم وسیع کمیته مرمری معتقد است که در سالهای بعد از کنگره دوم فراکسیونی در داخل حزب به وجود آمده است که در رأس آن فراکسیون شرمینی عضو سابق کمیته مرکزی قرار داشت... روش هیئت اجراییه حزب در مورد رهبری سازمان جوانان روش اصولی و آموزنده نبود... در دوران اخیر که در درون هیئت اجراییه اختلافات به اوج خود رسیده بود اکثریت هیئت اجراییه، شرمینی و فراکسیون او را صریحاً و تلویحاً حمایت می کرد و بدین ترتیب به بسط فعالیت آن میدان می داد”.

در قطعنامه دیگری درباره کشف و تلاشی سازمان نظامی حزب گفته می شود: “ولی همانا اشتباهات - بی احتیاطی ها و عدم تحرک حزب ما یعنی عوامل ذهنی است که در کشف و تلاشی سازمان افسری عامل تعیین کننده به شمار می رود. تمرکز نادرست سازمان نظامی - بوروکراسی - متمرکز ساختن اسناد و مدارک مربوط به سازمان در یک جا... از جمله معایب کار مخفی سازمان نظامی ما بوده است... ولی رهبری حزب با وجود اعلام خطر هائی که می شد اقدامات احتیاطی لازم را برای حفظ سازمان نظامی و به طور کلی سازمانهای حزبی نکرد... پس از کشف اعضاء سازمان نظامی هیئت اجراییه در پنهان کردن و حفظ افسران بازداشت شده، سهل انگاری نمود و در نتیجه عده ای از آنان گرفتار شدند”.

چنان چه مشاهده می شود در زمینه تشکیلاتی نیز نقض اصول مرکزیت دمکراتیک، غالب شدن سکتاریسم در رهبری به مفهوم فراکسیون بازی و دعوا بر سر مقام و پیروی اکثریت هیئت اجراییه از فراکسیون شرمینی، نقش رهبری جمعی، لیبرالیسم و عدم احساس مسئولیت در قبال توده حزبی و سازمان نظامی، بوروکراسی، عدم توجه به انتقادات اعضاء از جمله اشتباهات اساسی تشکیلاتی حزب توده می باشد. به این اشتباهات باید عدم انتخاب سیاست صحیح در مورد کادرها و اعضاء و تربیت کادرهای کارگری و دهقانی و اساسی تر و مهم تر از همه عدم توجه به ساختمان تشکیلاتی حزب از لحاظ ایده نولوژیک - سیاسی یعنی بر اساس مارکسیسم - لنینیسم و در رابطه با قانونمندی مرحله انقلاب ایران نیز افزوده شود.

تشکیل پلنوم چهارم و قطعنامه های مربوطه از چند نظر دارای اهمیت است:

۱ - آنچه مربوط به ماهیت رهبری حزب است: در اینجا تمام و کمال بر ماهیت خرده بورژوائی رهبری حزب اعتراف می شود و این همان چیزی است که ما کوشش کردیم در این نوشته روشن نمائیم. بدون این که خود را تنها به ذکر این "اعتراف" محدود سازیم. ما کوشش کردیم ماهیت خرده بورژوائی حزب را با توانائی محدود خود تا سرچشمه اش و در تمام تظاهراتش دنبال کنیم.

۲ - کوشش در راه "اصلاح" حزب خیال خامی بود. این را پراتیک بعدی رهبری نشان داد. نه خبری از تشکیل کنگره شد، نه رهبری حزب در راه پیوند با توده ها و انتقال به داخل قدم گذاشت نه خبری از دموکراسی درون حزبی به میان آمد... اینها همه بخشی از درخواستهای کادرها در این پلنوم بود. به عکس، رهبری در جهت تمرکز کارها در دست خود، رحل اقامت افکندن در خارج و مخدوش کردن هرگونه دموکراسی و غیره حرکت کرد.

۳ - پلنوم در زمانی تشکیل شد که اهریمن رویزیونیسیم خروشچفی در شوروی سر بلند کرده و حتی بر این جلسه هم سایه افکنده بود. اگر پلنوم نقطه عطفی در حیات حزب توده بود، این نقطه عطف به سوی پذیرش هر چه بیشتر رویزیونیسیم مدرن بود نه به سوی انقلاب! در واقع منظم ترین بیان ایده نولوژی خرده بورژوائی رهبران حزب توده که با پلنوم چهارم به طور حتم تغییر ماهیت ندادند، همان سیستم رویزیونیسیم خروشچفی است که به طور کامل در کنگره ۲۲ حزب کمونیست شوروی عرضه شد.

۴ - با وجود این پلنوم، اوضاع به نفع رهبری حزب توده و ادامه بی درد سر شعبده بازی "کمونیسم کاذب" آنها نبود. زیرا رشد و توسعه جنبش انتقادی از رهبری حزب توده ایران و همراه شدن آن با جنبش جهانی مارکسیست-لنینیستهای واقعی علیه رویزیونیسیم خروشچفی، به سطح بریدن از رهبری حزب توده و اقدام مستقل برای ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر رسید. بدین ترتیب، یک مبارزه تاریخی پرولتاریا و کمونیستهای ایران علیه ایده نولوژی و مشی سیاسی غیر پرولتاری رهبری حزب توده به مرحله عطفی از خود رسید و با جدا شدن اعضاء و کادرهای وفادار به مارکسیسم-لنینیسم از رهبری حزب توده، شرایط نوینی برای ایجاد یک حزب واقعاً انقلابی که ادامه دهنده راه حزب کمونیست ایران بوده و تمام سنتهای انقلابی طبقه کارگر و خلقهای ایران را در خود زنده کند، به وجود آمد.

بر اساس بررسی تاریخ حزب توده ایران در فاصله کنگره دوم و پلنوم چهارم، چنین نتیجه می گیریم:

- اوج گیری مبارزات توده ای ضد امپریالیستی و اشاعه مارکسیسم-لنینیسم، شرایط مساعدی را برای رشد حزب به وجود آورد. علیرغم غیر قانونی شدن حزب و سرکوب آن توسط ارتجاع حاکم (رژیم دست نشانده شاه)، حزب توانست از نظر تئوریک تا حدودی رشد کند و مارکسیسم-لنینیسم را به عنوان تئوری راهنما بپذیرد. به مسئله مرزبندی طبقاتی حزب توجه شد و کوشش هائی برای قبول راه قهرآمیز انقلاب ه عمل آمد. ولی غالب بودن ایده نولوژی خرده بورژوائی در رهبری حزب باعث شد که او نتوانست این تئوری را با پراتیک انقلاب ایران تلفیق دهد و قانونمندی رشد انقلاب ایران را دریابد و بر اساس آن مرحله، خصلت و راه انقلاب ایران را روشن سازد و با بررسی تحلیل طبقاتی جامعه، دوستان و دشمنان انقلاب ایران را به درستی ارزیابی نماید. برعکس، رهبری خط مشی رفرمیستی و اپورتونیستی راست گذشته خود را قاطعانه طرد نکرد. حزب به مسئله دهقانان توجه ننمود و فعالیت خود را به طور عمده در شهرها پیش برد و به حزبی شهرنشین و روزنامه ای تبدیل گردید و در برخورد با وحدت با بورژوازی ملی دچار نوسانات "چپ" و راست شد.
- از نظر تشکیلاتی گرچه غیر قانونی شدن حزب شرایط فعالیت سازمانی را دشوار ساخت، ولی زمینه مساعدی برای زنده کردن تشکیلات حزبی فراهم شد. از آن جا که رهبری حزب جهان بینی توده ای نداشت، نتوانست بر اساس اجرای اصل مرکزیت-دمکراتیک به تربیت کادرها و اعضای حزبی بپردازد و به آموزش و تربیت ایده نولوژیکی و سیاسی آنها توجه نماید. در نتیجه محفی شدن حزب زمینه رشد مرکزیت و محدود شدن هر چه بیشتر دموکراسی را فراهم ساخت. دسته بندی و گروهیگری در سطح رهبری تشدید شد. شیوه های نا سالم در کار حزبی پدید آمد و وحدت درون سازمانی متزلزل و آسیب پذیر گردید. جدائی رهبری از توده ها، به خصوص به علت فرار اکثریت مطلق اعضای کمیته مرکزی به خارج، باز هم بیشتر به این افراد انجامید. عدم وحدت مستحکم تشکیلاتی بر اساس مواضع صحیح سیاسی ایده نولوژیکی و سبک کار درست، باعث شد که در اثر حمله ارتجاع سازمانهای حزبی از هم پاشیده شد و رهبری در داخل متلاشی گردید. حزب توده ایران نتوانست به تشکیلات طراز نوین طبقه کارگر تبدیل گردد.

- تشکیل پلنوم چهارم گرچه قدمی به جلو در راه برخورد به فعالیتهای گذشته حزب و به خصوص برخورد به مواضع رهبری حزب توده بود، ولی از آن جا که این انتقادات بیشتر جنبه فرمالیته داشت و از یک موضع صادقانه خدمت به خلق بر نمی خاست، به روی کاغذ ماند و نتوانست به منشأ تغییری در عمل تبدیل شود. پیش شرط انتقاد و انتقاد از خود راستین داشتن موضع پرولتری و اصلاح خود در عمل در اسرع وقت است. معیار این است که آیا انتقاد کننده صادقانه انتقاد کرده و از نظر ایده نولوژیکی علل اشتباه را فهمیده است یا نه؟ رهبری حزب توده به خوبی نشان داد که نه موضع درستی قبل از انتقاد از خود داشته و نه در عمل به اصلاح خود معتقد بوده است. در این پلنوم رهبری بار دیگر سلطه خود را به حزب تثبیت و تحمیل نمود و به تدریج شرائط را برای پذیرفتن کامل رویزیونیسم مدرن خروشچفی آماده ساخت.
- طی این ۹ سال چه در مراحل اولیه که دوران اوج گیری مبارزات توده ای ضد امپریالیستی بود و چه بعد از کودتای ۲۸ مرداد که دوران سرکوبی شدید مبارزات توده ای و سازمانهای خلق آغاز گردید، تعداد زیادی از اعضای حزب و نیز کادرهایی که به مارکسیسم-لنینیسم و امر کمونیسم ایمان داشتند، رشد کردند و در راه منافع خلق قاطعانه و از دل و جان مبارزه کردند. آنها با قلبی مملو از عشق عمیق و احساس گرم به امر طبقه کارگر، در سخت ترین شرائط حملات ددمنشانه ارتجاع، سر بلند ایستادگی کردند و تعدادی از آنها بدست جلاخان هیأت حاکمه جان سپردند. باقیمانده همین کمونیستها بودند که بعد از خیانت رهبری بعد از ۲۸ مرداد، پرچم کمونیسم و مبارزه را برافراشته نگهداشتند و با افشا و طرد رویزیونیسم خروشچفی رهبری حزب، در راه پرافتخار ایجاد حزب کمونیست فعالیت می کنند.

به پیش در سمت پیوند با کارگران و دهقانان

بخش چهارم

رشد رویزیونیسم جدید در حزب توده

رویزیونیسم مدرن سیستم کامل ایده نولوژیکی رهبری حزب توده ایران:

الف - نفی دیکتاتوری پرولتاریا و قبول "دولت تمام خلقی" و "حزب تمام خلقی"

ب - نفی انقلاب قهرآمیز و تبلیغ "گذار مسالمت آمیز" انقلاب

پ - نفی هژمونی پرولتاریا در انقلاب از طریق بمیان کشیدن "راه رشد غیر سرمایه داری" و "دولتهای دمکراسی ملی"

ت - تحریف انترناسیونالیسم پرولتری و خلاصه کردن آن در "سوویتسم"

ث - رویزیونیسم حزب توده در عمل و مبارزات مارکسیست-لنینیستها و توده ها در طرد آن

"یکی از وظایف مهم کنونی ما در جبهه ایده نولوژیکی گسترش انتقاد از رویزیونیسم است"

مانو تسه دون

در بررسی تاریخ حزب توده از ابتدای تأسیس آن تا پلنوم چهارم دیدیم که رهبری حزب بر اساس مواضع ایده نولوژیکی خرده بورژوائی "سازش طبقاتی"، خط مشی سیاسی عام رفرمیستی و اپورتونیستی در پیش گرفت، به تبلیغ پارلمانتاریسم پرداخت و بر اساس شرائط و موقعیتهای خاص جنبش خلقهای ایران به نوسانات اپورتونیستی راست و "چپ" در صحنه سیاسی ادامه داد. از نظر تشکیلاتی مرزبندی طبقاتی حزب را دقیقاً روشن نساخت، مرکزیت افراطی و سکتاریسم در سازمانهای حزبی و به طور عمده توسط رهبری اعمال شد.

در پلنوم چهارم برای اولین بار در تاریخ ۱۶ ساله حزب این مواضع غیر پرولتری و به طور عمده خرده بورژوائی رهبری تا حدودی برملا شد. در جریان این پلنوم به اختلافات زیادی که در کلیه زمینه ها در درون رهبری و بین رهبری و کادرها و اعضاء طی سالیان دراز بروز کرده بود، به طرز همه جانبه ای رسیدگی نشد. در سطح رهبری با وجود اختلافات شدید، بر سر تقسیم مجدد "کرسپها" توافق به وجود آمد. به کادرها و اعضاء نیز وعده سرخرمن "تشکیل کنگره حزبی تا حد اکثر دو سال برای تعیین رهبری مورد اعتماد توده حزبی" داده شد.

مهمتر از همه پلنوم چهارم، گرایش رهبری را در جهت تأیید رویزونیسم جدید خروشچفی که در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی را رد نمود که از طریق حمله به استالین تحت عنوان "مبارزه علیه کیش شخصیت"، مقدمه از بین بردن دیکتاتوری پرولتاریا، غصب رهبری حزب و دولت توسط نمایندگان بورژوازی و تحریف مارکسیسم-لنینیسم را فراهم می ساخت. برعکس نظرات رویزونیستی ارائه شده در کنگره بیستم را پذیرفت و بدین سان دارودسته رهبری حزب توده، حزب را نه تنها از انحرافات گذشته نپیراستند، بلکه آنرا به منجلاب رویزونیسم جدید کشانند.

حزب توده ایران نتوانست به حزب طراز نوین طبقه کارگر تبدیل شود، ولی وجود شرائط عینی مبارزه در ایران، نشر افکار مارکسیستی-لنینیستی و شکست حزب توده ایران باعث شد که عده ای از کادرها و اعضاء حزب توده در ایران و خارج کشور به تدریج به تجزیه و تحلیل تجارب غنی مثبت و منفی جنبش کمونیستی و کارگری و مبارزات خلقهای ایران پرداختند. از رهبران حزب توده به عنوان معلمان منفی آموختند. آنها بعد از سالها مبارزه درون حزبی، به علت مواجه شدن با مقاومت شدید رهبری و فرو رفتن آن در منجلاب رویزونیسم جدید، به این نتیجه رسیدند که تنها با طرد ایده نولوژی، سیاست، تشکیلات و سبک کار رهبری حزب توده ایران و به کار بردن تئوری و سبک کار درست مارکسیستی-لنینیستی و قدم برداشتن در جهت ایجاد سازمان سیاسی پیشرو طبقه کارگر به طور مستقل: قادر خواهند شد در جهت حل صحیح مسائل انقلاب ایران به پیش بروند. مبارزات ضد رویزونیستی به تدریج در داخل و خارج، به خصوص علیه رویزونیسم رهبری حزب توده تشدید یافت.

در بررسی علل پذیرش رویزونیسم جدید توسط دارودسته کمیته مرکزی حزب به سه عامل اساسی زیر باید توجه نمود:

۱ - عامل اساسی و تعیین کننده در به وجود آمدن این گرایش، ایده نولوژی خرده بورژوائی دستگاه رهبری است. رهبری حزب توده در رویزونیسم مدرن آن چنان تئوری ای می دید که جواب گوی کلیه نظرات اپورتونیستی و مشی رفرمیستی سابق خود آن بود. رهبری حزب توده سالیان دراز به نفی انقلاب قهرآمیز پرداخته و به جای آن پارلمانتاریسم را برگزیده بود. به جای مبارزه تا به آخر، خط وادار ساختن رژیم به انجام رفرمها را تبلیغ می کرد. به جای دفاع از مارکسیسم-لنینیسم و انتخاب سیاست و ایده نولوژی پرولتاریائی در برخورد به مسائل، خط قاطعی نمودن ایده نولوژی ها و مواضع طبقاتی، یخوردی تاکتیکی به تئوری انقلاب، نکشیدن مرزبندی دقیق بین ایده نولوژی، سیاست و تشکیلات پرولتری و ایده نولوژی و سیاست و تشکیلات غیر پرولتری مشغول بود. رهبری به جای اعتماد به توده ها و تکیه به نیروی خلق برای پیشبرد امر انقلاب از اصل تکیه به نیروی خارجی دائماً دفاع می کرد. مسلماً در چنین شرائطی برای پیدا نمودن محملهای تئوریک جهت توجیه این گذشته سیاه، رویزونیسم مدرن بهترین شرائط را به وجود می آورد.

۲ - عامل مهم دیگر این بود که رهبری حزب توده که مورد کین و نفرت توده های خلق بود و با فرار به خارج و در هم شکسته شدن سازمانهای حزبی کلیه رشته های پیوندش با اعضاء حزب و توده ها قطع شده بود امکان تحمیل رهبری خود را به آنها نداشت. لذا می کوشید از طریق تکیه به رویزونیسم جدید و به اصطلاح ایجاد اعتبار بین المللی برای خود در اردوگاه رویزونیستها، رهبری اش را بار دیگر به توده های حزبی تحمیل نماید.

۳ - عامل سوم فشار از خارج بود. زیرا با رشد رویزونیسم خروشچفی و تبدیل شدن آن به یک سیستم کامل تحریفی مارکسیسم-لنینیسم در کنگره ۲۲ حزب کمونیست اتحاد شوروی، با مداخله حزب رویزونیست اتحاد شوروی در مسائل احزاب برادر، رویزونیسم جدید که در صدد بود جنبش کمونیستی جهان را از درون متلاشی سازد- به خصوص که احزاب کمونیست با تجربه ای چون حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی و سایر احزاب مارکسیستی-لنینیستی قاطعانه از مارکسیسم-لنینیسم دفاع می کردند - مسئله "تجمع قوا" و کشاندن "احزاب برادر" به حیطة نفوذ خویش را در دستور کار خود قرار داد. به همین جهت، لزوم وجود احزابی چون حزب توده ایران به مثابه رأی دهنده و پشتیبان بی قید و شرط برای رویزونیستهای شوروی در آن زمان به طور حادی مطرح بود.

بنا به دلایل فوق رهبری که در ابتدا بعضی از مسائل عام انقلاب ایران را تا حدودی به درستی ارزیابی می کرد، به تدریج کوشید رویزیونیسم را در کلیه مسائل مربوط به خط عام و یا مشی های مشخص خود تطبیق دهد. رهبری حزب بدین ترتیب با تکیه به رویزیونیسم جدید نقش مخرب ترویج هر چه بیشتر آن را در ایران جهت لجن مال کردن دستاورد های جنبش بین المللی کمونیستی، به عهده گرفت و تا حد نوکران بی قید و شرط تزارهای نوین شوروی سقوط نمود. بنا براین بررسی حزب توده ایران بعد از پلنوم چهارم باید در رابطه مستقیم با رشد رویزیونیسم جدید در جنبش بین المللی کمونیستی انجام گیرد.

رویزیونیسم مدرن سیستم کامل ایده نولوژیکی رهبری حزب توده ایران

رویزیونیسم مدرن که با طرح به اصطلاح “مبارزه علیه کیش شخصیت” در کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی مبارزه خود را در سطح علنی با مارکسیسم-لنینیسم آغاز نموده بود، در فاصله بین کنگره های بیستم و بیست و دوم حزب کمونیست شوروی رشد کرد و به یک سیستم کامل تحریفی تبدیل شد. این تجدید نظر در مارکسیسم-لنینیسم که ناشی از عدم قبول حقیقت عام و جهانشمول آن می باشد در کلیه زمینه ها و به طور مشخص در مسائل اساسی زیر انجام گرفتند:

۱ – ارزیابی غلط و برخورد نادرست به تضادهای اساسی جهان و تشخیص تضاد عمده در شرائط کنونی.

۲ – عدم قبول ادامه مبارزات طبقاتی در جوامع سوسیالیستی، نفی دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب تا به آخر از طریق طرح “دولت تمام خلقی” و “حزب تمام خلقی”.

۳ – نفی لزوم انقلاب قهرآمیز خلقهای تحت ستم امپریالیسم و مرتجعین، از طریق تکیه کردن به “گذار مسالمت آمیز” و تبلیغ آن.

۴ – برخورد نادرست به مسئله جنگ و صلح و چگونگی مبارزه برای حفظ صلح جهان، از طریق تکیه کردن به مذاکرات برای حفظ صلح و جلوگیری از جنگهای عادلانه تحت عنوان این که این جنگها صلح جهان را به خطر می اندازند.

۵ – برخورد نادرست به سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی از طریق پذیرش نادرست سیاست “همزیستی مسالمت آمیز” و “مسابقه مسالمت آمیز”.

رهبری حزب توده در برخورد به مسائل انقلاب ایران و مسائل جنبش بین المللی کمونیستی کوشید تا کلیه مواضع رویزیونیستی را به کار برده و به مداحی و دفاع از آنها برخاست.

ذکر یک نکته در این جا ضروریست. اختلافاتی که در مورد خط مشی اصلی جنبش بین المللی کمونیستی به وجود آمده بودند مربوط به مسائل اساسی و پراهمیتی بودند که لزوم تجزیه و تحلیل عمیق و برخورد پر مسئولیتی را ایجاب می کردند.

ولی رهبری حزب توده خودسرانه در مورد کلیه این مسائل، بدون توجه به نقطه نظر افراد حزبی، به سرعت به طرح مواضع رویزیونیستی و تبلیغ وسیع آن پرداخت. و بعد برای اینکه شکل “قانونی” به عملیات خود بدهد، در پلنوم کمیته مرکزی که اعضاء و کادرهای حزبی را در آن راهی نبود، این مواضع را به تصویب رساند. اگر در نظر بگیریم که حزب توده ایران در حال بحران بسر می بُرد و بعد از پلنوم چهارم بنا به اعتراف خود رهبری وحدت درون حزب متزلزل بود، لزوم بحث وسیع و عمیق در کلیه حوزه های حزبی و برپا نمودن کنفرانسها و یا حد اقل جلسات وسیعتری نسبت به جلسات محدود رهبری، برای برخورد نظرات و ایجاد وحدت روی مسائل مورد اختلاف فوق ضروری بود. ولی رهبری حزب عجله داشت هرچه زودتر روی نظرات رویزیونیستی رهبران مرتد حزب رویزیونیست شوروی صحنه بگذارد تا اولاً برای خود حامی پیدا کند و ثانیاً رویزیونیستهای مدرن از طریق استفاده از چنین پشتیبانی، بتوانند نظرات خود را هرچه وسیعتر به جنبش بین المللی کمونیستی تحمیل کنند. صحت این امر را در نمونه رفتار سخیفانه هیئتهای نمایندگی حزب توده در جلسات و کنگره های مختلف احزاب برادر به خوبی می توان مشاهده کرد. ما در زیر می کوشیم به چند نقطه نظر رویزیونیستی رهبری حزب توده، در مورد مسائل اساسی مارکسیسم-لنینیسم و در رابطه با مسائل عام و مشخص انقلاب کشور مان، برخورد کنیم و سپس مختصراً رویزیونیسم حزب توده را در عمل و مبارزات مارکسیست-لنینیستها را در طرد و افشای آن می آوریم:.

الف- نفی دیکتاتوری پرولتاریا و قبول دولت “تمام خلقی” و “حزب” تمام خلقی.”

ب- نفی انقلاب قهرآمیز و تبلیغ “گذار مسالمت آمیز” و ایده نولوژی پارلماناریستی.

پ- نفی هژمونی پرولتاریا در انقلاب از طریق به میان کشیدن “دولتهای دمکراسی ملی”.

ت- تحریف انترناسیونالیسم پرولتری و خلاصه کردن آن در “سوویتسم”.

ث- رویزیونیسم حزب توده در عمل و مبارزات مارکسیست-لنینیستها و توده ها در افشاء و طرد آن.

الف- نفی دیکتاتوری پرولتاریا و قبول “دولت تمام خلقی” و “حزب تمام خلقی”

مسأله “دولت تمام خلقی” و “حزب تمام خلقی” در اتحاد شوروی از جمله اختراعاتی بود که رویزیونیسم مدرن به رهبری خروشچف در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست شوروی مطرح نمود و مبارزه خود را علیه دیکتاتوری پرولتاریا بدین وسیله تشدید کرد. رهبری حزب توده ایران علاوه بر قبول نظرات رویزیونیستی کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در مورد “مبارزه علیه کیش شخصیت استالین” (مراجعه شود به گزارش عمومی کمیته مرکزی حزب توده ایران به پلنوم چهارم) تأیید گزارش خروشچف به کنگره بیست و یکم در مورد توطئه ای که علیه کادرهای انقلابی و با سابقه حزب کمونیست شوروی چیده شده بود و بالاخره تأیید مصوبات کنگره بیست و دوم آن حزب به مبارزه ای که علیه دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی آغاز شده بود صحنه گذاشت.

رادمنش طی نطق خود در این کنگره گفت: “بیست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی مهم ترین حادثه تاریخی زمان است. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی که در کنگره حاضر بتصویب میرسد فصل درخشانی از دانش مارکسیسم-لنینیسم را میگذشاید” (تکیه روی کلمات از ماست) (۱۰۰)

طبری در مداحی این کنگره نوشت: “البته خطاست اگر نقش دیگر کنگره را که در برنامه و اساسنامه جدید منعکس است در زمینه تعمیق دمکراسی سوسیالیستی ناگفته گذاریم. تعریف دولت کنونی شوروی بمثابه دولت تمام خلقی شوروی (ونه دیکتاتوری پرولتاریا) تعریف حزب کمونیست شوروی بمثابه حزب خلق شوروی (ونه حزب طبقه کارگر) یعنی تعریفهاییکه ناشی از مقتضیات کنونی رشد جامعه سوسیالیستی است... از جمله تصمیمات بسیار مهم برای بسط دمکراسی سوسیالیستی است.” (۱۰۱)

آنها قدمی دیگر جلو گذاشته و نوشتند: “درکشور اتحاد شوروی دولت دیکتاتوری پرولتاریا دوران تاریخی خود را پیموده، نقش تاریخی خود را بازی کرده و اکنون به صورت دولت همه خلق درآمده است و همچنین حزب کمونیست اتحاد شوروی که به مثابه حزب طبقه کارگر به وجود آمده اکنون حزب تمام خلق شوروی گردیده است... دیکتاتوری پرولتاریا اکنون انجام وظائف مهم و تاریخی خود را به پایان رسانده و ضرورت وجودی آن از لحاظ شرائط داخلی کشور اتحاد شوروی منتفی است.” (۱۰۲)

پلنوم دهم کمیته مرکزی نیز بار دیگر برنامه این کنگره رویزیونیستی را “سلاح نیرومند ایده نولوژیک و سیاسی برای همه کمونیستها” خواند. (۱۰۳)

درواقع تزه های ذکر شده در کنگره بیست و دوم با دید رهبری حزب توده ایران و ماهیت خرده بورژوائی و ایده نولوژی سازش طبقاتی آنها کاملاً انطباق داشت و همین وحدت و جهان بینی بود که رهبری حزب توده را از ابتدا جزو مبلغین این تزه گردانید.

قبول تئوری رویزیونیستی “دولت تمام خلقی” و “حزب تمام خلقی” از طرف رهبران حزب توده به مفهوم رد وجود طبقات متضاد و در نتیجه رد ادامه مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی طی یک دوران تاریخی طولانی است. این تئوری که دیکتاتوری پرولتاریا را رد می کند به ایده نولوژی غیر پرولتری و به عناصر بورژوائی امکان می دهد که به تدریج شرائط

را برای از بین بردن دیکتاتوری پرولتاریا آماده کنند. نتیجه آنکه سوسیال-امپریالیسم در شوروی با رشد رویزیونیسم پا به عرصه وجود نهاد و قدرت دولتی را به دست گرفت.

لنین میگوید: “عبور از سرمایه داری به سوسیالیسم یک عصر کامل تاریخی است. تا زمانی که هنوز این دوران تمام نشده است استثمار کنندگان ناگزیر امید بازگشت را در سر می پروراند و این امید را هم به کوشش برای برقراری وضع قدیم بدل خواهند ساخت.” (۱۰۴) وی در جای دیگر اضافه می کند: “دیکتاتوری پرولتاریا فداکارانه ترین و بی امانترین جنگ طبقه جدید بر ضد دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازی است که مقاومت آن پس از واژگون شدن ده برابر گردیده است.” (تکیه از ماست)

رفیق مائوتسه دون در سال ۱۹۵۷ در مبارزه با کسانی که مبارزه طبقاتی را در جامعه سوسیالیستی نفی می کردند، نوشت: “در چین گرچه تحول سوسیالیستی در مورد سیستم مالکیت به طور اساسی انجام یافته... ولی بقایای طبقات سرنگون شده ملاکین و کمپرادورها هنوز با برجا هستند و خرده بورژوازی تازه در حال تحول است. مبارزه طبقاتی هنوز تمام نشده است. مبارزه طبقاتی بین نیروهای گوناگون سیاسی و مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در زمینه ایده نولوژیک هنوز مبارزه طولانی و پیچیده خواهد بود و حتی گاهی بسیار حدت خواهد یافت. پرولتاریا می کوشد جهان را طبق جهان بینی خود دگرگون سازد و بورژوازی نیز سعی دارد جهان را طبق جهان بینی خود تغییر دهد. در این مورد، این مسأله که سوسیالیسم با کاپیتالیسم، کدام یک پیروز خواهد شد هنوز واقعاً حل نشده است.” (۱۰۵) تکیه از ما است

بر اساس این برخورد مارکسیستی-لنینیستی بود که رفیق مائوتسه دون مسئله انقلاب را در دوران دیکتاتوری پرولتاریا علیه طبقات استثمارگر و ایده نولوژی آنها، با رهبری انقلاب عظیم فرهنگی در چین که یک انقلاب ایده نولوژیکی و سیاسی سوسیالیستی بود روشن ساخت و تأیید کرد که تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و نابودی کامل طبقات استثمارگر در جامعه سوسیالیستی جز از طریق انقلابهای مکرر فرهنگی امکان پذیر نخواهد شد. زیرا مسئله پیروزی ویا شکست پرولتاریا تنها در مدتی طولانی قابل حل است. رهبری حزب توده که خائنانه سنگ لنینیسم را به سینه می زد، با غروری خرده بورژوائی اعلام می داشت “معلوم می شود که ما مدتها ست رویزیونیسم بودیم و نمی دانستیم”.

بر اساس کدام تجزیه و تحلیل حرفهای ضد انقلابی خروشچف را قبول کرد؟ اگر همان طور که لنین می گوید عبور از سرمایه داری به سوسیالیسم یک عصر کامل تاریخی است و دیکتاتوری پرولتاریا باید بی امان ترین جنگ را علیه دشمنان خود برای محو نهائی آنها پیش ببرد، با چه معیاری آنها از “مقتضیات کنونی رشد جامعه سوسیالیستی” و “به پایان رسیدن وظائف تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا” صحبت می کنند؟ آنها در توطئه خائنانه ای که دارودسته خروشچف – برژنف و شرکاء برای از بین بردن دیکتاتوری پرولتاریا و تجدید سرمایه داری چیده اند صمیمانه شرکت می کنند و به نقض آشکار اساسی ترین اصول مارکسیسم-لنینیسم می پردازند.

ولی دسیسه چینی های ضد انقلابی رویزیونیستها برای مدت زیادی مؤثر نیفتاد. مبارزه وسیع احزاب مارکسیستی-لنینیستی با رویزیونیسم مدرن، تشدید مبارزه پرولتاریا در کشورهای تحت سلطه رویزیونیستها، آنها را سخت به وحشت انداخته است. انعکاس این وحشت در مطبوعات رویزیونیستهای کمیته مرکزی نیز ظاهر گشته است. آنها با فراموش کردن آنچه که در مورد کنگره های ۲۰-۲۱-۲۲ حزب کمونیست شوروی گفته بودند، اخیراً با شیوه معمولی “از در عقب وارد شدن”، بدون این که برخوردی انتقادی به گذشته خود نمایند، می نویسند: “رویزیونیستها با تمام قوا می کوشند تا مسأله “کیش شخصیت استالین و عواقب آن را” بیش از حدود منطقی و واقعی آن بزرگ کنند و آن را تا حد یک استراتژی یأس آور تاریخی اوج دهند... تئوری “سوسیالیسم با چهره انسانی” را به میان کشیدند. قبلاً منکر نقش رهبری طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا شدند” (۱۰۶) (تکیه روی کلمات از ماست)

ما از این آقایان تیز بین و موشکاف که با سرعت بی نظیری قادر به تغییر ماسک خود هستند سؤال می کنیم: آیا رویزیونیستهایی که با تبلیغ از بین رفتن تضادها در جامعه سوسیالیستی لزوم “دولت تمام خلقی”، “بسط دموکراسی سوسیالیستی”، “بوجود آمدن شرائط نوین” و غیره کوشیدند سردرگمی در جنبش خلقهای ایران برای رهائی خود به وجود آورند چه کسانی جز خود شما بودند؟ چطور شد دیروز دیکتاتوری پرولتاریا ضرورت نداشت، ولی امروز ضرورت پیدا کرده است؟

رویز یونیسف های کمیته مرکزی که به اصول مارکسیسم-لنینیسم اعتقاد ندارند با شیوه اپورتونستی قادرند هزار چهره در روز عوض کنند. آنها گاهی به دفاع از لنین برمی خیزند و خود را مدافع سرسخت لنینیسم جا می زنند؛ گاهی خروشچف را تا حد تکامل دهنده مارکسیسم-لنینیسم بالا می برند؛ و زمانی که چرخ فلکی برمی گردد از نظریات قبلی خود دست برمی دارند. این شیوه از ماهیت اپورتونستی خرده بورژوائی رهبری حزب توده ناشی می شود. این شیوه ایست که رهبری در سراسر حیات حزب بدان متوسل شده است تا خود را به توده ها تحمیل کند. در واقع آنها حرف خود را هر روز عوض می کنند، ولی در عمل مطابق خط سابق خود کار می کنند!

ب- نفی انقلاب قهرآمیز و تبلیغ گذار مسالمت آمیز انقلاب

قانونمندی عام مبارزه طبقاتی نشان می دهد که هیچ طبقه ای به میل و اراده خود قدرت حکومت خویش را به دیگران تعویض نمی کند. مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون می آموزد که مسئله اساسی کلیه انقلابها تصرف قدرت حاکمه از طریق خورد کردن ماشین دولتی کهنه می باشد و لذا وظیفه حزب پرولتاریا ست که وظیفه اساسی خود را به جمع آوری نیروهای انقلابی برای مقابله قهرآمیز با ضد انقلاب معطوف دارد. "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" امروز صحت خود را در پراتیک مبارزات پرولتاریا و ملل ستم دیده جهان علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش به طور درخشان به ثبوت رسانیده است.

لنین سالها پیش به روشنی تذکر داد: "کسی که مبارزه طبقاتی را قبول دارد نمی تواند جنگهای داخلی را که در هر جامعه طبقاتی به مثابه ادامه و تکامل و تشدید طبیعی و در موارد به خصوص اجتناب ناپذیر مبارزه طبقاتی است، قبول نداشته باشد. تمام انقلابها مؤید این اصل اند. نفی یا فراموش نمودن جنگهای داخلی، معنایش دچار شدن به منتها درجه اپورتونیسیم و عدول از انقلاب سوسیالیستی است..." راهبان "اجتماعی" و اپورتونیستها همیشه برای خیال بافی درباره سوسیالیسم مسالمت آمیز آتیه آماده اند. ولی فرق آنها با سوسیال دمکراتهای انقلابی اتفاقاً در همین است که نمی خواهند در باره مبارزه شدید طبقاتی و **جنگهای داخلی** به منظور عملی نمودن این آینده درخشان، تفکر و تعمق نمایند" (۱۰۷)

وی هم چنین در جای دیگر می گوید: "هرگونه خیال باطل درباره تبعیت مسالمت جویانه سرمایه داران از راه اراده اکثریت استنمار شونده گان و هرگونه گمانی درباره گذار مسالمت آمیز و رفرمیستی به سوسیالیسم نه تنها حد اعلائی تنگ نظری بی شعورانه می باشد، بلکه مستقیماً فریب دادن کارگران، پرده پوشی برده داری مزدوری سرمایه داری و مخفی داشتن حقایق است." (۱۰۸)

اینهاست آموزشهای درخشان مارکسیسم-لنینیسم درباره برخورد به انقلاب پرولتری و مبارزات خلقهای سراسر دنیا در شرایط کنونی، این گفته عمیق لنین را هزاران بار به ثبوت رسانیده اند. ولی رهبری حزب توده ایران همان طور که سالیان درازی حتی جرئت به زبان راندن کلمه انقلاب را نداشت بعد از بروز رویونیسم جدید از مدافعان سرسخت گذار مسالمت آمیز گردید و به تحریف آشکار مارکسیسم-لنینیسم پرداخت.

مادر اینجا به ذکر یک نمونه بسنده می کنیم. احسان طبری می نویسد:

"هر انقلابی یعنی انتقال قدرت حاکمه از دست طبقه یا طبقات ضد انقلابی بدست طبقه یا طبقات انقلابی. هر انتقال حکومت بناچار نوعی تحمیل" است... "منتها این انتقال حکومت میتواند از طریق مسالمت آمیز و بدون قیام مسلح و جنگ انقلابی انجام گیرد"... "حکومت ضد ملی قوام در مقابل اتحاد اکثریت مطلق خلق دچار چنین سرنوشتی شد و ناجار گردید استعفاء دهد. از این قبیل در تاریخ معاصر کشور ما باز بوده است..."

حزب ما بارها گفته است و برحسب هومانیسیم انقلابی خود بدون شک ترجیح میدهد تحول جامعه از طریق مسالمت آمیز تحقق بخشد". ولی در شرایط کنونی ایران این خود رژیم است که با محو و سرکوب کلیه آزادیهای دمکراتیک و **جولوگیری از فعالیت های قانونی احزاب اپوزیسیون** راه تحول مسالمت آمیز را سد کرده است لذا نیروهای انقلابی چاره ای ندارند جز آنکه خود را برای تحول غیر مسالمت آمیز آماده سازند. این حکم درست است ولی این حکم نباید پایه تجویز روشهای حادثه جویانه از قبیل مطلق کردن یک شکل معین از عمل غیر مسالمت آمیز... قرار گیرد." (۱۰۹) (تکیه از ماست)

تحریف آشکار مارکسیسم- لنینیسم در زمینه انقلاب در این جملات به خوبی دیده می شود. طبری در جمله اول تعریف انقلاب فقط از دست به دست شدن قدرت حاکمه صحبت می کند و زیر سیلی از این مسئله که انقلاب عملی قهرآمیز است که منجر به انتقال قدرت از دست طبقه ای به دست طبقه دیگری گردد، رد می شود و ناگهان در جمله بعدی از **انتقال حکومت** سردر می آورد و نمونه تاریخی چنین انتقال مسالمت آمیز را هم در استعفاء حکومت قوام می بیند. آیا آقای طبری فرق بین تصرف قدرت حاکمه و انتقال حکومت را که بر اساس ادعای او به مفهوم تغییر کابینه است، نمی داند؟ آیا او این سخنان لنین را به خاطر دارد که می گوید: «اندیشه مارکس عبارت است از این که طبقه کارگر باید «ماشین آماده دولتی» را **خورد کند**، **پشکند** نه این که به تصرف ساده آن اکتفا نماید» و «شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی» به طور خلاصه درس مارکسیسم راجع به وظائف پرولتاریا نسبت به دولت در زمان انقلاب است و همین درس است که «تغییر» کائوتسکیستی مارکسیسم که اکنون حکم فرما است نه تنها آنرا به کلی فراموش می کند بلکه به تمام معنی تحریف هم کرده است!» (۱۱۰)

پس چگونه جرئت می کند استعفاء کابینه قوام را نمونه تصرف قدرت حاکمه و **شکسته شدن ماشین بوروکراتیک** و نظامی دولتی ذکر نماید. بالاخره مگر همین استعفاء کابینه قوام بصورت مسالمت آمیز انجام گرفت؟ پس خونهای مبارزانی که در خیابانهای تهران و شهرستانها برای براندختن قوام از نخست وزیری در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ جاری شد در ارتباط با کدام مبارزه بود؟ به آقای طبری باید حق داد زیرا در همین لحظات حساس تاریخی که خلقهای ایران صفحه جدیدی را در تاریخ مبارزات خود می نوشتند، ایشان فرسنگها دور از واقعیات عینی انقلاب و تحت عنوان «رهبری بزرگترین حزب خاورمیانه» به زندگی «انقلابی» خود در خارج ادامه می داد و جریانات انقلاب ایران برایش قابل لمس نبود. والا چطور می تواند به چنین استدلال بی پایه ای دست زند که انقلاب و به دست گرفتن قدرت حاکمه توسط استثمار شوندهگان مساویست با انتقال حکومت و انتقال حکومت هم «گرچه نوعی تحمیل» است ولی به طریق مسالمت آمیز می تواند صورت گیرد و «شاهد تاریخی» هم سقوط کابینه قوام السلطنه است. پس کاملاً به «حق» و «درست» است که حزب ایشان بر حسب «هومانیسم انقلابی» خود «خواستار تحول مسالمت آمیز جامعه» باشد!!

طبری بدین طریق نشان می دهد که او و حزبش خواستار انقلاب نیستند. زیرا کسی که واقعاً خواهان انقلاب است و انقلاب را امر توده های خلق می داند، باید راه آن را در کشور خود بررسی کند، به تبلیغ آن بپردازد و آن را تدارک ببیند. «سازمان انقلابی» راه گذار مسالمت آمیز و مبارزات پارلمانی را مخدوش می داند، راه کودتای خرده بورژوازی، مبارزات چریکی «قهرمانان» را در شهر و یا در ده مردود می داند و حتی راه قیام شهری را نیز که راه انقلاب اکتبر روسیه بود در شرائط ایران صحیح نمی داند و به طور روشنی راه انقلاب کشور ما را که «راه محاصره شهرها از طریق دهات» است و همان راهی است که انقلاب را در کشور نیمه مستعمره و نیمه فئودال چین تحت رهبری حزب کمونیست چین به پیروزی رسانید، مطرح ساخته است. ولی رویزونیستهای وطنی که ماهیاً مبلغین و طرفدار گذار مسالمت آمیز و مبارزات پارلمانی اند، دشمنان راه انقلابی جنگ خلق و محاصره شهرها از طریق دهات می باشند. آنها زمانی این راه انقلاب توده ای طویل المدت را که باید تحت رهبری حزب کمونیست به پیروزی برسد، با مبارزات چریکی «قهرمانان» در شهر و ده یکی قلمداد کردند و با کوبیدن این یکی، آن دیگری را مخدوش جلوه گر ساختند. آنها گاهی از تاکتیک ردیلانه تری استفاده کرده راه قیام شهری لنینی و شرائط آن را در برابر راه محاصره شهرها از طریق دهات می نهند، بدون آن که واقعاً به لنینیسم معتقد باشند و شرائط کشور را در نظر بگیرند. آنها آرزوی رسیدن به حکومت را نیز گاهی در سر می پروراندند و راه کودتائی را به پیش می کشند. آنها هم چنین برای فرار از دادن جواب صریح به مسئله انقلاب کردن شرائط عینی و ذهنی انقلاب را به میان می کشند ولی آنها هیچ گاه قادر نبوده و نیستند که به طور روشن و آشکاری لزوم انقلاب قهرآمیز توده ای بسیج و متشکل ساختن توده های میلیونی برای پیشبرد امر انقلاب را مطرح سازند و توده ها را برای اجرای این وظیفه بزرگ تاریخی یعنی انجام انقلاب دمکراتیک نوین و سپس گذار به سوسیالیسم تربیت نمایند.

پ - نفی هژمونی پرولتاریا در انقلاب از طریق به میان کشیدن راه رشد غیر سرمایه داری و دولتهای دمکراسی ملی

کمیته مرکزی حزب توده ایران به دنبال پذیرش بی قید و شرط تزه های رویزونیستی کنگره ۲۲ حزب کمونیست شوروی در مورد نفی دیکتاتوری پرولتاریا و نفی انقلاب قهرآمیز، برای نفی کامل هژمونی پرولتاریا در انقلاب ایران و خلع سلاح نمودن کامل آن با شامه نیز رویزونیستی اش راه رشد غیر سرمایه داری را از طریق ایجاد دولتهای دمکراسی ملی برای گمراه ساختن طبقه کارگر و توده های زحمتکش در ایران به پیش کشید.

در قطعنامه پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب توده ایران درباره کنگره ۲۲ حزب کمونیست شوروی ادعا شد: «نضج و تکامل دولتهای دموکراسی ملی دورنمای وسیعی برای خلقهای کشورهای کم‌رشد و از آن جمله کشور ما می‌گشاید. پایگاه سیاسی دولتهای دموکراسی ملی عبارت است از **ائتلاف کلیه نیروهای ترقی خواه** و میهن پرست که برای استقلال سیاسی و دموکراسی وسیع، **اجراء تا آخر انقلاب** دمکراتیک ضد فئودالی و ضد امپریالیستی مبارزه می‌کنند... پلنوم دهم کمیته مرکزی حزب توده ایران رهبری را موظف می‌کند که در پرتو احکام مهم برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره راه رشد غیر سرمایه داری و دموکراسی ملی خط مشی حزب ما را دقیق ترسازد.» (۱۱۱) (تکیه از ماست)

در جهت این به اصطلاح دورنمای وسیع، آنها به دقیقتر کردن خط مشی حزب پرداختند و نوشتند: «حزب ما عقیده دارد که در شرائط کنونی جهانی و داخلی کشورهای نظیر کشور ما امکان آن را دارند در گذار خود به سوسیالیسم... راه رشد غیر سرمایه داری را در پیش گیرند... در شرائط کنونی جبهه ملی ایران که در موقع خود بر رهبری آقای دکتر مصدق تشکیل گردید... عامل ذهنی جنبش رهائی بخش ملی محسوب می‌شود و می‌تواند و باید در آینده نقش مهم خود را در رشد دو تکامل پیروزی جنبش رهائی بخش ملی ایفا نماید» (۱۱۲) و بدین ترتیب بعد از این که «انقلاب مسالمت آمیز» خود را به حد دولت ائتلافی به رهبری جبهه ملی تخفیف دادند، متذکر شدند: «در این جا ما خیلی از انقلاب سوسیالیستی دور هستیم. بنابراین مسئله سرکردگی یک و یا حتی دو طبقه (کارگران و دهقانان) مطرح نیست... در این مرحله آمادگی از پیشاپیش درباره مسئله رهبری و تأمین هژمونی به جدال پرداختن مفهوم عملی فلج ساختن تمام امکاناتی است که اجرای انقلاب را میسر می‌سازد.» (۱۱۳)

رویزیونیستهای کمیته مرکزی حزب توده ایران بدین ترتیب به دنبال ایده نولوژی سازش طبقاتی خود و به علت ترسی که از کارگران و دهقانان دارند، بی‌شرمانه جارزدند که «مسئله سرکردگی یک و یا حتی دو طبقه (کارگران و دهقانان) مطرح نیست» ولی به بورژوازی ملی رأی دادند که این سرکردگی را به دست خویش گیرد و تا آخر انقلاب دمکراتیک و ضد فئودالی و ضد امپریالیستی را به پیش برد.

رویزیونیست های حزب توده ایران برخلاف اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم و با پشت کردن به تجربه بیش از یک قرن مبارزه متشکل پرولتاریا چنین ادعاهای سخیفی را تبلیغ می‌کنند و آن را به مثابه «مارکسیسم-لنینیسم ناب» به خورد مردم می‌دهند. حال آن که تجربه مبارزات کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره و نیمه فئودال نشان داده است که تنها یک راه برای رسیدن به سوسیالیسم موجود است و آن گذار از انقلاب دمکراتیک نوین می‌باشد که رهبری آن در دست طبقه کارگراست.

رفیق مائوتسه دون به ما می‌آمورد: «دیکتاتوری دمکراتیک خلق احتیاج به رهبری طبقه کارگراست. زیرا این فقط طبقه کارگراست که دور اندیش ترین، از خود گذشته ترین و در انقلاب پیگیرترین طبقه هاست. سراسر تاریخ انقلاب ثابت می‌کند که بدون رهبری طبقه کارگر انقلاب محکوم به شکست است و تنها با رهبری طبقه کارگراست که انقلاب پیروز می‌گردد.» (۱۱۴)

رویزیونیستها که کوس رسوائیشان بر سر کوچه و بازار زده شده است، طبق رسم همیشگی خود یعنی با شیوه «از در عقب وارد شدن»، در عین حال مسائل را طوری مطرح می‌کنند که بتوانند به موقع «تعبیرهای مفید» را از آنها بنمایند. احسان طبری در جزوه الفباء مبارزه نوشت: «هدف استراتژیکی حزب ما در مرحله کنونی انقلاب ایران یعنی مرحله انقلاب ملی و دمکراتیک، استقرار یک حکومت ملی و دمکراتیک است. اگر انقلاب ملی و دمکراتیک با سرکردگی طبقه کارگر انجام پذیرد، امری که حزب ما در راه آن مبارزه می‌کند یعنی اگر قشرهای انقلابی شهر و ده عملاً بدنبال رهبری طبقه کارگر و حزب وی بیایند حکومتی که از این انقلاب بیرون می‌آید از لحاظ ماهیت خود دیکتاتوری خلق به رهبری طبقه کارگراست... **در صورتیکه سرکردگی طبقه در انقلاب تأمین نگردد** دولتی که از این انقلاب بیرون می‌آید از لحاظ ماهیت دیکتاتوری تمام قشرها و طبقات ضد امپریالیستی جامعه است. **با توجه به شرائط امروزی جهان** چنین دولتی نیز **میتواند** در صورت گرایش روزافزون به سمت چپ، انقلاب را بسط دهد و بسوی انقلاب سوسیالیستی برود.» (تکیه از ماست)

«حزب توده ایران در عین اینکه کوشش برای تأمین سرکردگی طبقه کارگر در انقلاب همکاری خود را با دیگر نیروهای ملی و دمکراتیک باین شرط مشروط نمیسازد. حزب ما بر آن است که اکنون کلیه نیروهای ملی و دمکراتیک میتوانند در گرد شعار یک حکومت ملی و دمکراتیک که بتواند همه نیروهای مترقی و تحول طلب جامعه را تحت رهبری یک جبهه واحد برای اجرای وظائف انقلاب متحد سازد، گردآیند.» (۱۱۵)

رویز یونیستهای وطنی با طرح چند “اگر” در نهایت بی میلی و بی اعتمادی از رهبری طبقه کارگر در انقلاب صحبت می کنند و چون رهبری این طبقه را در رهبری حزب خود خلاصه می کنند، حزبی که قدرت و اتوریته چنین رهبری را ندارد، لذا دچار تزلزل می شوند و بلافاصله اضافه می نمایند که اگر این کار نشد چه باک! چون که باز هم “دولت دیکتاتوری دمکراتیک تمام طبقات ضد امپریالیستی” (که معلوم نیست کدام طبقه جز بورژوازی و یا خرده بورژوازی رهبری آن را در دست خواهد داشت) روی کار خواهد آمد که آن هم “با توجه به شرائط کنونی جهان” می تواند “با گرایش به سمت چپ به سوی انقلاب سوسیالیستی برود” و با این دید است که هم کاری با نیروهای دیگر را مشروط به تأمین سرکردگی طبقه کارگر نمی کنند. آنها به همان ترتیب که معتقدند سیستم نیمه مستعمره و نیمه فئودالی را از طریق رفم به سیستم بورژوائی تبدیل کرد، یا اینکه تغییر اساسی و بنیادی جامعه بدون انقلاب و از طریق مبارزات مسالمت آمیز ممکن است و به همین علت می توان از طریق “چپ کردن” دولتهای دمکراسی ملی به انقلاب سوسیالیستی رسید، در نتیجه طبیعی است که به نقش پرولتاریا و حزب پیشقراول آن به مثابه عامل ذهنی اساسی در رهبری انقلاب تا به آخر، به عنوان مسئله اساسی و قاطع در رشد انقلاب، نمی نگرند و حاضر نیستند وقتی که از “طُرُق” دیگر می توانند به “سوسیالیسم کذائی خرده بورژوائی” خود برسند، سرشان را در مورد سرکردگی طبقه کارگر به درد بیآورند. این آشفتگی فکری را که عملاً معنی دیگری جز نفی رهبری پرولتاریا ندارد آنها در جای دیگر چنین فرمول بندی کردند: “اکنون کشور ما در مرحله ملی و دمکراتیک انقلاب اجتماعی قرار دارد یعنی انقلابی که هدف آن عبارتست از انتقال قدرت حاکمه از دست طبقات و قشرهای ارتجاعی... به دست طبقات و قشرهای ملی و دمکراتیک.” “ولی تحقق یافتن این دورنمای جنبش انقلابی مردم ایران مستلزم اجتماع یک سلسله عوامل عینی و شرائط ذهنی است” و برای بوجود آوردن این به اصطلاح شرائط ذهنی و عوامل عینی است که آنها “فقدان آزادیهای دمکراتیک” را “مانع عمده در راه اعتلاء نهضت” ذکر می کنند و نتیجه می گیرند که “واضح است که هدف ما در این دوره مبارزه، فقط پایان دادن به شیوه ی مطلقه ی حکومت و استقرار آزادیهای است که به موجب قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر گشته است” (۱۱۶) (تکیه ارماس)

آنها بدین ترتیب باز هم یک درجه دید خود را نسبت به مسائل انقلاب تعدیل داده و هدف خود را در این دوره “فقط پایان دادن به شیوه ی مطلقه ی حکومت” خلاصه می کنند. اینهاست عالم تخیلات و فانتزیهای رهبری حزب توده ایران. آنها به طبقه کارگر و وظیفه خطیر او در ایران اعتقاد ندارند و چون همه چیز را از زاویه دید “سازش طبقاتی” بررسی می کنند در مورد هژمونی پرولتاریا نیز دچار انواع پلیدیها می شوند. آنها هرگز شهادت ندارند روشن، صریح و قاطع در این مورد موضع بگیرند و به همین دلیل به برخوردی کج دار و مریزی دست می زنند. در حالی که بر اساس تجربه غنی مبارزات پرولتاریا و با تکیه بر اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون انقلاب ملی و دمکراتیک ایران و ادامه آن تا به آخر جز به رهبری طبقه کارگر و حزب پیشقراول آن جز از طریق انقلاب قهرآمیز جز با بسیج و متشکل و مسلح ساختن دهقانان به مثابه نیروی عمده انقلاب، جز از طریق ایجاد ارتش توده ای به مثابه سازمان عمده خلق برای انجام جنگ توده ای، جز از طریق وحدت کلیه نیروهای ضد امپریالیست و دمکراتیک در جبهه متحدی به رهبری طبقه کارگر برای انجام این انقلاب و جز از طریق “راه محاصره شهرها از طریق دهات” امکان پذیر نیست و به پیروزی نهائی نخواهد رسید. هر مبارزه تاکتیکی مرحله ای هم در چارچوب این قانونمندی قابل رشد و توسعه است و این مبارزات هنگامی خوب و موفقیت آمیز انجام می گیرد که تحت رهبری پرولتاریا باشد نه بورژوازی. بنابراین به خاطر رشد مبارزات تاکتیکی هم باید روی رهبری پرولتاریا پا فشاری کرد و همه جانبه در جهت تأمین آن تدارک دید. این نظریه هم که پرولتاریا با نیروهای دیگر هم کاری نمی کند تا هژمونیش تأمین شود، دید سخیفی است که روژیونیستهای حزب توده به دروغ به مارکسیست-لنینیستهای که روی تأمین هژمونی پرولتاریا پا فشاری می کنند، می بندند. مارکسیست-لنینیستها معتقدند، به خاطر خیانت رهبری حزب توده، به خاطر شکست جنبش کارگری، مبارزه ای شدید و طولانی لازم است تا بتوان هژمونی پرولتاریا را در جنبش انقلابی تأمین کرد و این کار را در جریان مبارزه علیه ارتجاع، با همکاری نیروهای دیگر می توان انجام داد و بس. راه دیگری وجود ندارد. اگر در شرایط کنونی در زمینه عامل ذهنی انقلاب ایران کمبود اساسی وجود دارد همانا ایجاد حزب طبقه کارگر است که بتواند از کلیه تاکتیکها برای خدمت کردن به این استراتژی انقلاب استفاده کند و برای برداشتن این کمبود است که باید تمرکز قوا داد.

علیرغم کوششهای مذبحانه ی روژیونیستهای کمیته مرکزی، طبقه کارگر ایران نقش بزرگ و خطیری در امر رهبری انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی خلهای ایران به عهده دارد. بدون رهبری این طبقه همان طور که تاریخ مبارزات ۶۰ ساله اخیر ایران به روشنی نشان داده است انقلاب ایران پیروز نخواهد شد و در نیمه راه متوقف خواهد گشت. بنابراین بر سر قبول یا عدم قبول رهبری پرولتاریا نمی توان برخوردی تاکتیکی داشت. زیرا سرنوشت انقلاب وابسته به این رهبری است

و این است آن نکته اساسی که رهبری حزب توده به علت عدم درک ماهیت جامعه ایران و مرحله انقلاب و نقش طبقه کارگر در این انقلاب از درک آن عاجز است و به سراغ راه رشد غیر سرمایه داری و یا به اصطلاح دولتهای دموکراسی ملی می‌رود.

ت - تحریف انترناسیونالیسم پرولتری و خلاصه کردن آن در "سوویتسم"

پرولتاریا بنا به ماهیت طبقاتی خویش و وظیفه تاریخی از بین بردن مالکیت خصوصی و استثمار فرد از فرد و جانشین ساختن آن با مالکیت اجتماعی و جامعه بی طبقه در سراسر جهان را به عهده دارد. مبارزه پرولتاریا به سود اکثریت عظیم استثمارشوندگان جهان است. طبقات استثمارگر همیشه در تاریخ اقلیت ناچیزی را تشکیل می‌دادند که با تکیه به قهر ضد انقلابی حاکمیت خود را به اکثر استثمارشوندگان تحمیل می‌کردند.

پرولتاریا با آزاد ساختن بشریت از ستم امپریالیسم و مرتجعین، با نابود کردن استثمار فرد از فرد خواهد شد زنجیرهای اسارت و بردگی که دشمنانش از طریق خرید ارزان قیمت نیروی کارش و ستم، به دست و پای او بسته اند، از هم بگسلد. بنا بر این هسته بینش انترناسیونالیسم پرولتری از جهان بینی پرولتاری ناشی می‌شود، بر اساس این جهان بینی بود که مارکس و انگلس بیش از یک قرن پیش شعار "پرولتاریای جهان متحد شوید" را مطرح نمودند. لنین این شعار را در دوران امپریالیسم و پیروزی انقلابات پرولتاریائی رشد داده و شعار "پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان متحد شوید" را راهنمای عمل احزاب پرولتری قرار داد.

انترناسیونالیسم پرولتری در اثر رشد مبارزه پرولتاریا و احزاب طراز نوین آن علیه ناسیونالیسم تنگ نظرانه، رشد یافته و محتوای غنی تری به خود گرفته است که وظائف احزاب مارکسیستی-لنینیستی را امروز در برابر پرولتاریای جهان و خلقهای ستمدیده و ملل دربند روشن می‌سازد. در خطوط عام، انترناسیونالیسم پرولتری از نظر احزاب مارکسیستی-لنینیستی عبارت است از: فرا گرفتن و آموختن از تجارب پرولتاریای جهانی، تلفیق آن با شرایط مشخص کشور، خدمت به امر مبارزه پرولتاریا از طریق آزاد ساختن کشور خودی از ستم و استثمار امپریالیسم و مرتجعین داخلی با تکیه به نیروی خلق کشور خود به طور عمده از یک سو، و توجه جدی به حفظ همبستگی و وحدت درونی جنبش بین المللی بر اساس تکیه به اصول مارکسیستی-لنینیستی، دفاع از دستاوردهای این جنبش در مقابل امپریالیسم و سوسیال-امپریالیسم، پشتیبانی و کمک برادرانه و بی شائبه به خلقهای ستمدیده سراسر جهان در مبارزات آزادی بخش خود علیه امپریالیسم، سوسیال-امپریالیسم و مرتجعین، از سوی دیگر.

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست، خاطر نشان ساختند: "مبارزه پرولتاریا برضد بورژوازی در آغاز اگر از لحاظ معنی و مضمون ملی نباشد از لحاظ شکل و صورت ملی است. پرولتاریای هرکشوری طبیعتاً در ابتدای امر باید کار را با بورژوازی کشور خود یکسره نماید."

درواقع، کمونیستها در عین اینکه انترناسیونالیست هستند و امر مبارزه خلقهای سراسر جهان را علیه امپریالیسم و مرتجعین امر خود می‌دانند و از آن پشتیبانی می‌کنند، ولی به طور عمده از طریق مبارزه با این دشمنان مشترک در کشور خودی است که به وظیفه انترناسیونالیستی خود عمل می‌کنند، زیرا پیروزی انقلاب در هر کشور، به طور عمده از طریق مبارزات پرولتاریا و توده های زحمت کش خود آن کشور امکان پذیر است. انقلاب کالای صادراتی نیست.

در عین این که کمونیستها انقلاب را امر توده های خلق کشور خود می‌دانند و بر اساس تکیه به نیروی خود امر انقلاب را به پیش می‌برند از کمک خلقهای کشور های جهان که علیه امپریالیسم و سگهای زنجیریش می‌رزمند، به مثابه کمکی جانبی ولی مؤثر باید استفاده کنند.

در نتیجه مرزبندی بین مارکسیست-لنینیستهای واقعی در ایران و رویزیونیستهای وطنی در برخورد به اصل انترناسیونالیسم پرولتری در برخورد به دو پدیده کشور و جهان به وجود می‌آید. مارکسیست-لنینیستهای واقعی این وظیفه جهانی خود را به طور عمده از طریق آزاد ساختن خلقهای ایران از ستم مشترک امپریالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک می‌دانند در حالی که رویزیونیستهای حزب توده، جوهر انترناسیونالیست بودن را در مداحی بی قید و شرط از رویزیونیستهای شوروی می‌بینند و راه رهائی خلقهای ایران را منوط به کمک شوروی می‌دانند. آنها می‌نویسند:

“کمونیسم ضد شوروی ممکن نیست. سوسیالیسم هسته مرکزی انترناسیونالیسم پرولتری است. در دوران ما که نبرد طبقاتی عظیمی در مقیاس تاریخ، در مقیاس سراسر بشریت بین سوسیالیسم و سرمایه داری می گذرد... اتحاد شوروی عمده ترین نقش را بازی می کند. اگر قدرت نظامی و قدرت عملی و نیروی عظیم اقتصادی و سیاست درست جهانی اتحاد شوروی... نباشد، آنگاه چه نیروی واقعی (و نه پنداری) می تواند در مقابل آنها (امپریالیسم) بایستد. آری نیروی خلقها عظیم است ولی نه با دست تھی. به نیروی مادی تنها با نیروی مادی می توان پاسخ داد.” (۱۱۷)

در این جا به طور روشنی رویونیسم متعفن حزب توده نمایان می گردد. آنها به نیروی خلقهای ایران به انسانهایی که سازنده تاریخند و ایران ما را به وجود آورده اند، اعتقاد ندارند. نیروی خلق را “پنداری” می دانند، “خلق را دست تھی” می شمارند. امپریالیسم را نه به مثابه نیروئی میرنده و در شرف اضمحلال، بلکه به مثابه نیروئی عظیم که تنها شوروی می تواند در مقابل آن بایستد، ذکر می کنند. عامل تکنیک را عامل درجه اول و نقش میلیاردها انسان را در تاریخ عامل درجه دوم می شمردند و مبارزات عظیم خلقهای سراسر جهان و از جمله مبارزات مسلحانه خلقهای هندوچین را که امپریالیسم آمریکا را با تمام به اصطلاح نیروی مادی اش به زانو درآورده اند، نه تنها درک نمی کنند بلکه عملاً آنرا تخطئه می نمایند. به علت عدم اعتماد به توده ها و نیروی لایزال آنها آقایان به این نتیجه می رسند که باید “نیروی ضعیف” از “نیروی قوی” اطاعت کند. باید در خدمت سوسیال-امپریالیسم شوروی درآمد، چون که او سلاح هسته ای دارد و بدون او دنیا نمی تواند به دور خود بگردد. برپایه این دلایل مضحک است که می خواهند ثابت کنند “هسته مرکزی انترناسیونالیسم”، خدمت به تزارهای نوین شوروی تحت لوای “سوسیالیسم” می باشد.

آنها بدین ترتیب با تعیین کننده کردن عامل خارجی در امر سرنوشت خلقها، به دفاع بی قید و شرط از سیاستهای ضد انقلابی سوسیال-امپریالیستهای شوروی در ایران می پردازند و عملاً خواستار صدور “انقلاب” از خارج می گردند.

کامبخش می نویسد: “امروز... دادن شعار تکیه به نیروی خود شعار نیست ارتجاعی، زیرا هم به ضرر خلق خود و هم به زیان ساختمان جهانی سوسیالیسم است. این شعار نفی انترناسیونالیسم پرولتری است و مظهری است از ناسیونالیسم بورژوائی” (۱۱۸) و در جایی دیگر اضافه می کند: “شرح تمام بغرنجیهای مبارزه ما دشوار است، ولی ما می دانیم که در این مبارزه می توانیم به شما که سازنده کشور کبیر شورواها هستیم، متکی باشیم.” (۱۱۹) (همه جا تکیه روی کلمات از ما است)

بر اساس همین دید بود که آنها از شکست جنبشهای دمکراتیک آذربایجان و کردستان اظهار رضایت کردند و آن را به نفع صلح جهانی دانستند و به روی کشتارهای فجیع دژخیمان شاه صحنه گذاشتند.

بر اساس همین دید بود که آنها تمام کوشش خود را صرف دفاع از سیاست ضد انقلابی سوسیال-امپریالیستهای شوروی در ایران نمودند. در مورد اهمیت چپاول منابع ایران توسط شوروی عوام فریبانه زیر نام بهبود روابط ایران و شوروی در رابطه با رشد مبارزات خلقهای ایران قلمفرسائی نمودند و ادعا کردند با بست این مناسبات، ایران بهشت برین خواهد شد و شوروی معضلات کشور ما را حل خواهد کرد!

امروز، رویونیستهای شوروی، گستاخانه به خاطر منافع طبقه بوروکرات حاکم شوروی، مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری را تغییر داده اند و به جای آن تئوری “حاکمیت محدود” احزاب و کشورهای سوسیالیستی، “حزب بزرگ و حزب کوچک” و “در خدمت سوسیال-امپریالیسم شوروی قرار گرفتن کلیه احزاب” را مطرح می نمایند. رویونیستهای شوروی بنا بر خصلت سوسیال-فاشیستی خود در داخل کشور، به شیوه امپریالیستی به مداخله مستقیم در امور احزاب و کشورهای دیگر می پردازند. احزاب رویونیستی هم از آن جا که به خلق خود تکیه نمی کنند، در سیاست داخلی خود مشی اتکاء به نیروی خود را پیش نمی گیرند و در رابطه با حزب به اصطلاح برادر شوروی، مثل نوکر عمل کرده و تابع و فرمانبردار تزارهای جدید کرملین می شوند. هر چقدر جدائی آنها از توده ها بیشتر باشد، به همان اندازه وابستگی شان به شوروی افزایش می یابد. نمونه برجسته و در عین حال شرم آوری برای مردم ایران در این مورد، برخورد رویونیستهای ایران است.

رویونیستهای حزب توده ایران بدین ترتیب با پشت کردن به آرمانهای طبقه کارگر مضمون عمده انترناسیونالیسم پرولتری را در شرایط مشخص ایران تحریف کرده و راه نجات خلقهای ایران را در “سوسیالیسم” جستجو می کنند.

کوشش رهبری حزب توده در این زمینه نیز جز به رسوائی باز هم بیشتر و منفرد تر شدن آن از نظر خلقهای ایران نخواهد انجامید. آنها سفره گدائی سیاسی خود را در آستانه کاخهای تزارهای نوین پهن کرده اند. ولی آن چه که به طور نهائی نصیب آنها خواهد شد تنفر خلقهای ایران و درپیشاپیش آنان طبقه کارگر است که هرروز بیشتر به ماهیت خیانتکاری رویزیونیستهای حزب توده پی می برند.

ث – رویزیونیسم حزب توده در عمل و مبارزات مارکسیست- لنینیستها و توده ها در افشاء و طرد آن:

رهبری حزب توده علاوه بر تحریف اصول اساسی مارکسیسم- لنینیسم و نشر این عقاید در میان خلق و در نتیجه گمراه کردن آن، در صحنه عمل نیز رویزیونیسم خود را به طرز مخصوصی پیاده می کند که برجسته ترین خطوط آن به قرار زیراند:

۱- جدائی از توده ها:

این عمده ترین خصلت رویزیونیستهای وطنی است. رهبری حزب اکنون یک ربع قرن است که در خارج لنگر انداخته است. کادرهای حزب نیز از این قاعده مستثنی نیستند. اگر در نظر بگیریم که حتی موقعی که آقایان در ایران بودند با توده کارگرو دهقان پیوند نداشتند و به مثابه بوروکراتهای، مسئولیت ها را در دست خود متمرکز ساخته و یا در کرسی های وزارت و مجلس لمیده بودند، آن وقت میزان اتکاء آنها به توده ها معلوم می شود. این امر مسلماً باعث تشدید هرچه بیشتر گرایشات غیر پرولتری و خرده بورژوائی آنها می گردید. عمده ترین شکل بروز آن همان عدم اعتماد به توده ها است که در تکیه به نیروی خارج برای حل مسائل انقلاب ایران، کوشش برای حل مسائل از بالا به طریق بوروکراتیک و نه از پائین و به دست توده ها، تبلور می یابد که جزئی جدایی ناپذیر از ایده نولوژی رهبری حزب توده ایران درآمده است. رهبری حزب توده هیچ گاه به مسئله جدا بودن خود از توده ها عمیقاً برخورد نکرده و درصدد اصلاح آن برنیآمده است. برعکس هرچه بیشتر در جهت توجیه و قانونی کردن لزوم ادامه کار رهبری در خارج، در برابر توده حزبی، کوشیده است.

۲ – فعالیت برای علنی کردن حزب، تبدیل حزب به حزبی روزنامه ای، رادیویی، مسالمت آمیز و حزب کنگره نشین:

رهبری حزب توده علیرغم واقعیات عینی مبارزه طبقاتی در جامعه ما و ترور فاشیستی طولانی که رژیم دست نشانده محمد رضاشاه در ایران اعمال می کند با لجاجت خاصی درخواست علنی شدن، گرفتن اجازه فعالیت علنی و کار در شرایط مسالمت آمیز را از رژیم می کند.

متوجه ساختن اذهان تنها به کار علنی و قانونی و تبلیغ در ارگانهای حزبی در این مورد از یک سو و خرابکاری در جنبشهای توده ای و مبارزات حاد و آشتی ناپذیر طبقاتی که با خون شهدای طبقه کارگر و سایر انقلابیون گلگون می شوند و هرروز تشدید می یابند از سوی دیگر با در نظر گرفتن این که رهبری حزب توده استراتژی گذار مسالمت آمیز را در پیش گرفته و مسئله درخواست علنی شدن حزب هم منوط به شعار امروزی نیست بلکه خواستی است که همیشه رهبری حزب داشته است، نشان می دهد که آنها به ایجاد خیال واهی در صفوف حزب و در میان خلق، به منحرف ساختن اذهان از مبارزه طبقاتی و به ایجاد زمینه سازش و مصالحه با رژیم می پردازند. افکار هدایت کننده آنها از درخواست آزادیهای دمکراتیک و از جمله آزادی احزاب و افشای ماهیت رژیم و در نتیجه بسیج و متشکل ساختن هرچه بیشتر توده ها جهت سرنگون ساختن نهائی رژیم نیست و به همین دلیل این فعالیت ماهیتاً رویزیونیستی است و به ضرر مبارزات خلق می باشد.

رهبری حزب توده هم چنین در اثر جدائی از توده ها و ایده نولوژی پارلمنتاریستی پر سرو صدایش، حزب را به یک حزب روزنامه ای، تبلیغات رادیویی و حزب مجالس مهمانی و کنگره نشین و کنگره رو تبدیل کرده است. گویی انقلاب مجلس مهمانی است، مقاله نویسی است و یا تبلیغات از پشت رادیو است. روزنامه ارگان حزب توده اختصاص پیدا کرده است به درج تیریکات فرستاده شده یا رسیده به حزب، درج سخنرانیهای نمایندگان حزبی در کنگره ها و کنفرانسهای "احزاب برادر". افکار هدایت کننده رهبری از این امر هم روشن است. او از این طریق می خواهد برای خود به اصطلاح کسب حیثیت و اعتبار کند، توده ها را مرعوب سازد که دارای امکانات زیادی است و به نشر اباطیلی بپردازد که از رویزیونیستهای شوروی به عاریت می گیرد. تبلیغات رادیویی حزب نیز جز طرح دعوتهای عام برای مبارزه در چارچوب برنامه رفرمیستی و نشان ندادن راه صریح و قاطع مبارزه، جز مخدوش کردن اصول مارکسیسم- لنینیسم در مورد مبارزه

طبقاتی، انقلاب قهرآمیز و حزب پیشرو، جز پخش نظرات مخرب افترا آمیز در باره احزاب و سازمانهای مارکسیستی-لنینیستی و جز استفاده از این بلندگو برای خدمت به سوسیال-امپریالیسم، هدف دیگری ندارد.

در مجموع رهبری حزب توده به کار تبلیغاتی خود از رادیو و یا روزنامه بیشتر اصالت قائل است تا به کار از نزدیک با توده ها. در حالی که مرزبندی تبلیغات انقلابی از رویزیونیستی در ارجحیت دادن به کار از نزدیک با توده ها می باشد، بدون این که تبلیغ از طریق روزنامه و یا وسیله ای دیگر فراموش شود.

۳ - کوشش مذبحخانه برای پیشبرد منافع نواستعماری سوسیال-امپریالیسم شوروی در ایران:

از مشخصات دیگر رهبری حزب توده در عمل، کوشش مذبحخانه در دفاع از منافع نواستعماری سوسیال-امپریالیسم شوروی در ایران است. آنها بدون هیچ قید و شرطی، بدون در نظر گرفتن منافع خلقهای ایران، همکاری سوسیال-امپریالیستها را با رژیم ایران به نفع مردم قلمداد می کنند، به طور مستمر از آن دفاع می نمایند و در وابسته کردن هر چه بیشتر ایران به سوسیال-امپریالیستها می کوشند. آنها کلیه قراردادهای نا عادلانه از قبیل خرید گاز و نفت ایران به قیمت ارزان، فروش اسلحه و ساز و برگ جنگی به رژیم، تحمیل قراردادهای ۱۵ ساله برای تبدیل ایران به منبع مواد خام مورد احتیاج خود و بالاخره حمایت و پشتیبانی از رژیم شاه را که توسط رویزیونیستهای شوروی صورت می گیرد، امری عادلانه دانسته و بی شرمانه به توجیه آنها می پردازند. آنها حتی پا را یک قدم فراتر نهاده و به اصطلاح “پیروزی انقلاب ایران” را به رشد اقتصادی شوروی، همکاری دو رژیم ایران و شوروی منوط کرده و “روسوفیلی” در دوران تزارهای کهن را در مرحله کنونی با دفاع بی قید و شرط از تزارهای نوین شوروی، اجرا می کنند.

۴ - حمایت از رژیم دست نشانده شاه:

امروز دیگر حمایت رویزیونیستهای وطنی از رژیم شاه که در چارچوب “دیدن جنبه های مثبت” رفرمهای نو استعماری آن انجام می گیرد بر هیچ کس پوشیده نیست. رهبری رویزیونیست حزب توده ادعا می کند که این رفرم ها “ثمره مبارزات توده ای” است و از این طریق به لجن مال کردن مبارزات خلقهای ایران می پردازد. در حالی که امروز روشن است که این رفرمها که طبق نقشه امپریالیستها و تحت رهبری آنان نه تنها در ایران بلکه در بسیاری از کشورهای عقب افتاده جهان از قبیل مالزی، تایلند، برمه، هندوستان، ترکیه و غیره صورت می گیرند، هدف دیگری جز جلوگیری از رشد مبارزات توده ای و نیروهای انقلابی، ایجاد سردرگمی در صفوف خلق و در نتیجه تأمین هر چه بیشتر منافع امپریالیستها و مرتجعین داخلی ندارد. رهبری حزب توده با کلیه نیروهای انقلابی که قاطعانه رفرمهای قلابی شاه را محکوم کرده اند و آرمانهای انقلابی خلق را در مقابل آن قرار می دهند و برای سرنگونی رژیم استبدادی و وابسته ایران مبارزه می کنند، مذبحخانه به جنگ و ستیز می پردازد تا مگر دل دستگاه حاکمه را برای امکان فعالیت علنی و اجرای رفرمهای مورد علاقه رویزیونیستی، به دست آورد. امروز از نقطه نظرهای حزب توده دستگاه حاکمه استفاده می کند و این افتخار را رهبری حزب توده با آب و تاب به خود نسبت می دهد که اینها را ما مدتهاست جار می زدیم ولی تا به حال کسی به حرف ما گوش نمی داد. دفاع رویزیونیستهای وطنی از تز های تبلیغاتی شاه نیز در همین چارچوب دید مشترک رفرمیستی هر دوی آنها یعنی در جلو گیری از انقلاب و توطئه ضد انقلابی علیه خلق قرار دارد.

۵ - تخطئه جنبش نوین کمونیستی در ایران و مبارزه با کمونیسم در سطح بین المللی:

رویزیونیستهای وطنی که با بی بند و باری بی نظیری در برخورد به اصول مبارزات طبقاتی پرولتاریا و مخدوش ساختن معانی و مفاهیم مارکسیستی بی پروا به عمل تخریبی خود ادامه می دهند. با شیوه سفسطه گری، اتهام و برچسب زنی پلیسی که شیوه کار دغلبازان و دلالان سیاسی است به تخطئه جنبش نوین کمونیستی ایران می پردازند. کمیته مرکزی که تا به حال چنین مبارزه مداوم و منظمی را علیه نظرات، اعمال و شیوه های ضد پرولتری اش ندیده بود، سخت به تلاش افتاده است و این تلاش را نیز به علت ماهیت فاسد ایده نولوژیک اش از سطح مبارزات ایده نولوژیک و سیاسی به سطح دروغگوئی، افترازنی، دشنام دادن و توسل به کارها و شیوه های پست پلیسی و ضد انقلابی تنزل داده است.

رویزیونیستهای وطنی این نوع مبارزه را از چارچوب مبارزه با کمونیستهای ایرانی و نیروهای دمکراتیک کشور خارج ساخته و در صحنه جهانی نیز به مخدوش کردن مبارزات ضد رویزیونیستی احزاب پرتجربه و کبیری چون حزب

کمونیست چین و حزب کار آلبانی دست زده اند. آنها به تهمت زنی های پست و فحاشی نسبت به رفیق مائوتسه دون و رفیق انورخوجه رهبران برجسته ای که طی سالیان متمادی به طور درخشانی این احزاب را رهبری کرده اند و پیروزمندانه در ادامه و به آخر رساندن انقلاب سوسیالیستی علیه هر نوع پدیده ارتجاعی در درون کشور و حزب خویش مبارزه کرده اند، می پردازند.

در مقابل رویزونیستهای وطنی از تفاله های جنبش کارگری که در خدمت امپریالیسم درآمده اند نظیر خروشچف ها، برژنف ها، لیو شائچی ها و وان مین ها دفاع می کنند.

عمل رویزونیستهای حزب توده همان طور که در بالا گذشت نشان دهنده موضع ایده نولوژیکی آنهاست. رویزونیستهای وطنی هر روز که می گذرد گام دیگری در راه خیانت به طبقه کارگر و توده های خلق در ایران برمی دارند.

۶ - مبارزات مارکسیست- لنینیستها و توده ها در اثناء و طرد رویزونیسم حزب توده:

مبارزه علیه رویزونیسم کمیته مرکزی سابقه طولانی دارد. همان طوری که در بررسی تاریخی حزب دیدیم از ابتدای تأسیس این حزب با مشی رفرمیستی و پارلمانتاریستی رهبری اش چه در صفوف حزب و چه در خارج از آن مبارزه شده است. این مبارزه که در سالهای بعد از ۲۸ مرداد به صورت افشای ماهیت خرده بورژوائی کمیته مرکزی پیش می رفت، با بروز رویزونیسم جدید در سطح جهانی و قبول آن توسط رهبری حزب توده، وارد مرحله نوینی شد که چه از نظر اهمیت در بررسی و برخورد به مجموعه فعالیتهای حزب توده و رابطه آن با مارکسیسم- لنینیسم و چه از نظر گسترش و دامنه آن در درون و بیرون حزب دارای مقام بزرگی است که باید به طور جداگانه و مستقل مورد مطالعه قرار گیرد.

این مبارزه ضد رویزونیستی علیه کمیته مرکزی اکنون بیش از ده سال است که به طور حادی ادامه دارد. در درون کشور هسته ها گروه ها و سازمانهای مارکسیستی- لنینیستی پدید آمده اند که با طرد رویزونیسم، به دفاع از اصول اساسی مارکسیسم- لنینیسم در شرایط سخت خفقان، می پردازند. در خارج کشور نیز مبارزاتی که بعد از پلنوم چهارم در درون حزب توده در جریان بود، در سالهای اول ۱۳۴۰ لیه تیز خود را متوجه رهبری حزب نمود که منجر به طرد رویزونیسم و خط کشی با آن گردید. سازمان انقلابی ما نتیجه و ثمره این مبارزات ضد رویزونیستی بود و توانست نقش قابل ملاحظه ای در افشای رهبری حزب توده و خود حزب به مثابه عامل اجرا کننده سیاست رهبری به عهده بگیرد.

این مبارزه رشد یابنده از پیچ و خمهای زیادی گذشت و تا بدان حد رشد کرد که نه تنها رویزونیسم تاریخی کمیته مرکزی را افشاء نمود و ماهیت طبقاتی ضد پرولتری آن را آشکار ساخت بلکه چه در درون سازمان ما و چه در خارج آن به تدریج با دست یافتن به مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون به مثابه سلاح برنده ایده نولوژیکی طبقه کارگر و تلفیق آن با شرایط جامعه ایران، لزوم ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر مسلح به این تئوری به مثابه وظیفه مرکزی کلیه مارکسیست- لنینیستهای ایران مطرح گردید. سازمان هم چنین برای انجام پیروزمند این وظیفه، انتقال به ایران بردن مارکسیسم- لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون به میان توده ها، سازماندهی در ایران، ایجاد وحدت با سایر سازمانها، گروه ها و عناصر مارکسیست- لنینیست و ایجاد حزب در پیوند با کارگران و زحمت کشان و نه به طور مجرد و جدا از توده ها و عناصر پیشرو را در دستور کار خود قرار داد.

مارکسیست- لنینیستهای کشور ما هم چنین مسئله به دست گرفتن قدرت حاکمه و انجام انقلاب دمکراتیک نوین را که هدفش از بین بردن امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات است و مضمون عمده آن انقلاب ارضی می باشد در مبارزه با خط رفرمیستی و پارلمانتاریستی رهبری حزب توده عمیقتر درک کرده و تصرف قدرت حاکمه را از طریق انقلاب قهرآمیز، جنگ توده ای مطرح ساختند و معتقدند که تنها از این طریق است که شرایط برای گذار به مرحله عالی تر سوسیالیستی، استقرار و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا آماده می شود.

مارکسیست- لنینیستهای ایران این دست آوردها را، چه در زمینه مسایل سیاسی و امر انقلاب و چه در زمینه تشکیلاتی و ایجاد حزب طراز نوین طبقه کارگر، در مبارزه با رویزونیسم، رفرمیسم، پارلمانتاریسم و سکتاریسم کمیته مرکزی بدست آورده اند.

خلاصه کنیم: رویزیونیسم پدیده نوظهوری در جنبش کارگری نیست. رویزیونیسم روندی است راست که پا به پای مارکسیسم-لنینیسم، رشد می کند و از طرق مختلف “متناسب با زمانش” سعی می کند با حمله به ماتریالیسم - دیالکتیک و با تحریف اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم، ماهیت انقلابی آن را از بین ببرد و ایده نولوژی بورژوائی و خرده بورژوائی را در درون صفوف طبقه کارگر رسوخ دهد.

رویزیونیستها بین دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی فرقی قائل نیستند و در نتیجه به تبلیغ مشی سرمایه داری با شیوه های مخصوصی می پردازند.

رویزیونیستهای حزب توده بنا بر آنچه که گذشت با تمام قوا علیه اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم یعنی مسایل کسب قدرت حاکمه توسط پرولتاریا از طریق انقلاب قهرآمیز، ضرورت هژمونی پرولتاریا در انقلاب، دیکتاتوری پرولتاریا در ساختمان جامعه سوسیالیستی و انترناسیونالیسم پرولتری موضع گیری کرده و از طرف دیگر اصول مخدوش بورژوائی گذار مسالمت آمیز انقلاب از طریق پارلمانتاریسم و رفرمیسم، دولت های دموکراسی ملی به جای دیکتاتوری دموکراتیک خلق، دولت تمام خلقی و حزب تمام خلقی به جای دیکتاتوری پرولتاریا و بالاخره عدم اتکاء به نیروی خود در انقلاب را هر چه بیشتر تبلیغ می کنند.

ایده نولوژی رویزیونیستهای حزب توده ایران ایده نولوژی “سازس طبقاتی”، عدم اعتقاد به انقلاب تا به آخر است و با این ایده نولوژی است که آنها رفرمیسم و پارلمانتاریسم را پیش گرفته اند و سیاست اپورتونیستی راست را به طور عمده اجرا و تبلیغ می کنند.

رویزیونیسم کنونی رهبران حزب توده ادامه منطقی اپورتونیسم و رفرمیسم دیروز آنهاست. ولی رویزیونیستهای کمیته مرکزی در شرایطی که “گرایش عمده را در جهان انقلاب تشکیل می دهد” روزهای سختی را می گذرانند. نمونه به اصطلاح پلنوم چهاردهم آنها که منجر به برکنار نمودن رادمنش از دبیر اولی شد، اعترافات آنها از مجموعه گرایشاتی که به آن دچارند که در واقع ادامه همان گرایشاتی است که یک بار در چهارده سال پیش در پلنوم چهارم آنها را بازگو کردند، به خوبی نشان می دهد که بارش انقلاب ایران تضاد های درونی آنها هرچه بیشتر شدت می یابد. و این پلنومها و ده ها پلنوم دیگر از این قماش نیز “راه حل” رهائی از تضاد ی که دامنگیر آنهاست، نبوده و جلو ورشکستگی کامل آنها را نخواهد گرفت.

“حقیقت در مبارزه با نا درستی ها رشد میکند. این راه رشد

مارکسیسم است. رشد مارکسیسم در مبارزه علیه ایده نولوژی

بورژوائی و خرده بورژوائی صورت می گیرد و تنها از طریق

مبارزه است که تکامل می یابد.”

ما نوتسه دون

پیش بسوی وحدت اصولی مارکسیست-لنینیستها

از تجارب تاریخی بیاموزیم

بررسی تاریخچه حزب توده ایران که به طور مختصر در صفحات پیشین آمد، به ما امکان می دهد از تجارب منفی و مثبت آن درسهای لازم را بگیریم. جمع بندی از این تجارب با شیوه مارکسیستی-لنینیستی بی شک به ما در امر انجام وظیفه مرکزی کنونی مارکسیست-لنینیستها که همانا ایجاد حزب کمونیست ایران است، کمک خواهد کرد. درسهای اساسی از تجارب گذشته کدامند؟

۱ - قبل از هر چیز تجربه منفی حزب توده ایران به ما می آموزد که بر روی داشتن پرچم سرخ پرولتری و سیاست دقیق طبقاتی پافشاری کنیم. در زمان ما این پرچم سرخ پرولتری، مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون است که در برابر پرچم زرد رویونیسم جدید قرار دارد.

۲ - تجربه منفی حزب توده به ما می آموزد که باید بر روی اصل تلفیق تئوری عام با شرایط مشخص، پافشاری کنیم. یعنی با موضع، نقطه نظر و اسلوب مارکسیستی-لنینیستی در عمل دست به تحقیق و بررسی عمیق درباره وضع اقتصادی، سیاسی طبقات مختلف جامعه ایران و روابط میان آنها زنییم و تاریخ گذشته و تجارب مثبت و منفی جنبش کارگری و انقلابی میهن خود را خوب جمع بندی نمائیم تا از این طریق قادر شویم دوستان و دشمنان انقلاب را معین سازیم و خط مشی صحیح برای پیشبرد انقلاب را به دست آوریم. باید عمیقاً این مسئله را درک کرد که پیروزی یک حزب بستگی کامل به صحت خط مشی سیاسی و استحکام تشکیلاتی آن دارد.

۳ - تجربه منفی حزب توده ایران به ما می آموزد که باید به ساختمان ایده نولوژیک و سیاسی حزب توجه جدی نمائیم و ایده نولوژی و سیاست پرولتری را در مقام اول قرار دهیم. ما باید صفوف خود را پاک و منزه نگهداریم، از ورود افراد جاه طلب، سست عنصر و عامل طبقات دیگر به سازمان خود، شدیداً جلوگیری کنیم. کادرها و اعضای خود را دائماً با ایده نولوژی عالی کمونیستی، خدمت یکدل و یک جان به خلق، جرئت به مبارزه و نهراسیدن از سختی ها و مرگ و مبارزه تا به آخر تربیت نمائیم. در عین حال باید به مسئله منشاء طبقاتی توجه داشته و آگاهانه بکوشیم تا کارگران و دهقانان فقیر آگاه استخوانبندی تشکیلات حزب کمونیست را تشکیل دهند.

۴ - تجربه منفی حزب توده ایران به ما می آموزد که سازمان ما باید روی خط مشی توده ای پافشاری کند و آنرا اساس تمام کارهای خود قرار دهد. مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون به ما می آموزد که توده ها سازنده تاریخ و قهرمانان واقعی می باشند. جدا از توده ها و بدون اتکاء به آنها انقلابیون قادر به انجام هیچ کاری نیستند. نفی این اصل به معنی نفی ماتریالیسم تاریخی است. ما باید با هرگونه نظریه نادرستی در این مورد به مبارزه قاطع برخاسته و به طور استواری روی مشی توده ای یعنی: پیوند با توده ها، اعتماد به توده ها، تکیه به توده ها، آموختن از توده ها و آموختن به توده ها، بسیج و متشکل ساختن توده ها در جریان مبارزات انقلابی، پافشاری کنیم. باید در اجرای مرکزیت -دمکراتیک که خود بر اساس مشی توده ای است، در درون سازمان اصرار ورزیم. باید با ایجاد شرایط سیاسی مناسب چه در درون چه در بیرون سازمان به اجرای مرکزیت ودمکراسی، انضباط و آزادی رهبری جمعی و مسئولیت فردی در وحدتی فشرده با هم پردازیم، تا صفوف سازمان هرچه بیشتر استحکام یابد.

باید در شرایط کنونی در جنبش مارکسیستی-لنینیستی که هنوز عقاید صحیح خوب متمرکز نشده اند به امر دمکراسی در درون جنبش توجه جدی نموده و برای ایجاد وحدت میان مارکسیست-لنینیستها یک محیط دمکراتیک و مشورتی به وجود آوریم. باید روی سیاست اتکاء به نیروی خود پافشاری کرده و به خلقهای ایران متکی شویم. کمک و پشتیبانی بین المللی مهم است ولی نقش تعیین کننده را در امر پیروزی انقلاب ایران، توده های ایرانی به عهده دارند.

۵ - تجربه منفی حزب توده ایران به ما می آموزد که باید روی راه انقلاب قهرآمیز پافشاری کنیم. راه مسالمت آمیز و پارلمانتاریستی را عمیقاً انتقاد نموده و دائماً این حقیقت کبیر و اصول مارکسیستی-لنینیستی را که "قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید" در میان خلق تبلیغ نمائیم تا توده ها آن را به عمل انقلابی خود تبدیل سازند.

۶ - تجربه حزب توده به ما می آموزد که از همان آغاز تشکیل حزب مبارزه میان دو خط مشی موجود بوده است. این یک اصل مارکسیستی است که مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون در جریان مبارزه علیه رویونیسم و اپورتونیزم رشد کرده و تکامل می یابد. ما باید درک خود را از این قانونمندی بالا برده و آگاهانه بکوشیم با توجه به تجارب گذشته در مبارزه حاد کنونی در جنبش کارگری ایران و جهان که میان مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون و رویونیسم و رفرمیسم تاریخی حزب توده موجود است، شرکت عال داشته باشیم.

تاریخ حزب توده نشان می دهد که مبارزه بین دو خط مشی در درون آن دائماً جریان داشته است. این مبارزه که انعکاس تضاد های طبقاتی در جامعه ما بود و در خط کلی به صورت مبارزه بین دو جریان فکری: رفرمیسم و انقلاب، تبلور می یافت

تأثیر خود را در حزب گذاشت. ولی به علت ضعف کمی و کیفی نیروهای پیشرو در درون حزب و ماهیت خرده بورژوازی رهبری آن که از غالب شدن خط صحیح جلوگیری می کرد، مشی صحیح انقلابی تبدیل به جریان غالب در حزب نگردید.

در سالهای اول حیات حزب این مبارزه به صورت امتناع عده ای از کمونیستهای قدیمی در قبول عضویت در حزب توده، تبلور یافت، در حالی که عناصر بورژوا و دمکرات به آن روی آوردند. رشد این مبارزه در سالهای بعد به صورت مبارزه بین دو خط مشی: رفرم یا انقلاب، لزوم تئوری انقلابی و یا عدم لزوم آن، قبول مبارزه طبقاتی و یا کوشش در جهت سازس طبقاتی، ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر یا مخدوش کردن مرزهای طبقاتی در حزب، قبول اصل اتکاء به نیروی خود یا تکیه به نیروی خارج و غیره بروز کرد.

انشعاب سال ۱۳۲۶ با اینکه بر اساس پلاتفرم مشترکی نبود ولی بدون شک تحت تأثیر مبارزات درون حزبی قرار داشت. مبارزه بین دو خط مشی در سالهای بعد از کنگره دوم به طور عمده به صورت مبارزه علیه راست روی و چپ روی، علیه سکتاریسم و گرو هیگری و هم چنین مبارزه برای رشد دمکراسی درون حزبی انجام گرفت.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد این مبارزه به صورت مبارزه بین دو خط مقاومت یا تسلیم در برابر ارتجاع، استقامت و پایداری در مبارزه و یا فرار از آن، جدا نشدن از توده ها و یا جدائی از آنها، تبلور یافت. در این جریان بعضی از کادرهای برجسته حزب نظیر خسرو روزبه و تعدادی از اعضای انقلابی حزب، عملاً در برابر مشی تسلیم طلبی و فرار از میدان رهبری حزب توده قرار گرفتند. این مبارزه شدید که تا حد فدا کردن جان به خاطر اعاده حیثیت از جنبش کارگری ایران و برافراشته نگهداشتن پرچم سرخ انقلابی خلقهای ایران بود، نقطه عطفی در مبارزه علیه رهبری حزب توده به وجود آورد و صفحه کاملاً نویینی را باز نمود که سرآغاز جنبش نوین کمونیستی ایران محسوب می شود.

بعد از پلنوم چهارم و رشد رویزیونیسم جدید خروشچفی در حزب، این مبارزه به طور عمده در جهت افشاء و طرد رویزیونیسم رهبری حزب توده به پیش رفت و منجر به جدا شدن عده ای از کادرها و اعضای حزب توده از آن گردید و سازمانهای جدیدی در داخل و خارج کشور براساس معیارهای مارکسیستی-لنینیستی تشکیل شدند که سازمان انقلابی ما نتیجه این مبارزه در خارج کشور بود. این مبارزه هم اکنون هنگامی که مارکسیست-لنینیستها در جهت ایجاد حزب کمونیست در حرکت هستند و جنبش توده ای در میهن ما در حال بسط و توسعه است، به شدت ادامه دارد. این مبارزه در حقیقت ادامه مبارزه علیه مشی اپورتونیستی و رویزیونیستی رهبری حزب توده ایران است. این مبارزه ای است که آغاز آن در جریان ایجاد و توسعه جنبش سوسیال-دمکراسی و حزب کمونیست ایران می توان یافت. در آخرین تحلیل این انعکاس مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و متحدین آن از یکسو و دشمنان پرولتاریا از سوی دیگر است.

مطمئناً مارکسیست-لنینیستها با اتکاء به توده های خلق، با پافشاری روی مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون قادرند این مبارزه تاریخی را قاطعانه به جلو سوق دهند و با ایجاد حزب کمونیست شرایط کاملاً نویینی برای رشد انقلاب ایران به وجود آورند و شکستهای گذشته را جبران نمایند.

آینده بسیار تابناکی در برابر مارکسیست-لنینیستها، انقلابیون و خلقهای ایران قرار دارد. با این که دشمنان انقلاب امپریالیسم، سوسیال-امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکرات در میهن ما به ظاهر قوی و ترسناک به نظر می رسند ولی در حقیقت غولهای پاهای گلی ای بیش نبوده و آینده تیره و تاری را در پیش دارند. نیروی پرولتاریا و خلقهای ایران شکست ناپز است.

درفش سرخ جنبش کارگری ایران را برافراشته نگهداریم، انقلاب را موج به موج به پیش ببریم، با واژگون ساختن رژیم سلطنتی فاشیستی محمد رضا شاه، جمهوری دمکراتیک خلق را تحت رهبری پرولتاریا مستقر سازیم و شرایط را برای گذار به سوسیالیسم و ساختمان ایرانی مستقل، آزاد و آباد دور از هر نوع استعمار و استثمار آماده نماییم!

یاد داشت ها

(۱) - جناح چپ سوسیال- دموکراتهای ایرانی کسانی بودند که بعد از انقلاب مشروطیت به فعالیت خود تحت رهبری شخصیت‌های برجسته ای چون حیدر عموغلی و اسدالله غفارزاده و دیگران ادامه دادند و در میان کارگران و سایر اقشار تحت ستم به کار سیاسی پرداختند و در ۳۰ خرداد ۱۲۹۹ حزب کمونیست ایران را به وجود آوردند. (مراجعه شود به "توده" شماره ۱۵ - جنبش کمونیستی ایران - بخش اول)

(۲) - روزنامه سیاست - شماره اول

(۳) - سپهر ذبیح - جنبش کمونیستی در ایران

(۴) - رادمنش - مجله دنیا - سال دوم، شماره ۲، ۱۳۴۰

(۵) - کامبخش - مجله دنیا - سال هفتم - شماره ۳، ۱۳۴۵

(۶) - مراجعه شود به شماره (۲)

(۷) - بحث انتقادی در باره حزب توده ایران - مسائل سازمانی ۱۳۳۸ . اولین جزوه انتقادی است که بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به افشای مواضع غیر پرولتری رهبری حزب توده پرداخته است.

(۸) - اسکندری- مجله خاورمیانه، چاپ فرانسه، شماره های ۶ تا ۱۰ ، نقل از شماره (۳)

(۹) - کامبخش- مجله دنیا- سال نهم، شماره ۱ ، ۱۳۴۷

(۱۰) - لنین- "چپ روی"، بیماری کودکانه در کمونیسم

(۱۱) - مراجعه شود به شماره ۵

(۱۲) - اسکندری- ماهنامه مردم، شماره ۴۴، آذر ۱۳۴۷

(۱۳) - مراجعه شود به شماره ۴

(۱۴) - همانجا

(۱۵) - کامبخش- مجله دنیا- سال ششم، شماره ۲ ، ۱۳۴۵

(۱۶) - تاریخ حزب کار آلبانی- صفحه ۵۸ ، چاپ تیرانا، بزبان فرانسه

(۱۷) - همانجا- صفحه ۷۱

(۱۸) - همانجا- صفحه ۱۲۳

(۱۹) - همانجا- صفحه ۱۳۴

(۲۰) - همانجا- صفحه ۱۲۷

(۲۱) - طبری- ماهنامه مردم، شماره ۶۰، خرداد ۱۳۴۹

(۲۲) - آوانسیان- روزنامه رسمی جلد یک، شماره ۷۹، اردیبهشت ۱۳۲۴

(۲۳) - مراجعه شود به شماره (۷)

(۲۴) - روزنامه رهبر شماره ۵۶۵

(۲۵) - کامبخش- مجله دنیا- سال هفتم، شماره ۱، ۱۳۴۵

(۲۶) - رادمنش- مجله دنیا- سال ششم، شماره ۴، ۱۳۴۴

(۲۷) - "در اواسط مرداد ۱۳۲۱ دولت قوام که خود خدمتگزار دیرین امپریالیسم آمریکا بود با اکثریت قلیلی از مجلس رأی اعتماد گرفت... و بلا فاصله برای گذراندن قانون دعوت مستشاران آمریکائی بریاست دکتر میلیسپو دست بکار شد... قوام هم با وجود همه گونه پیشگیری- قبضه کردن وزارت جنگ، ژاندارمری و شهربانی کل، گذراندن قانون ضد مطبوعات، توقیف جراید مترقی و غیره- در اثر بلوای آذرماه ۱۳۲۱ که با زمینه چینی قبلی و تحریک انگلیسها برپا شد... مجبور به استعفاء گردید" (دنیا- سال نهم، شماره ۱، ۱۳۴۷)

(۲۸) - آوانسیان- ماهنامه مردم- شماره ۲، آبان ۱۳۲۵

(۲۹) - رهبری حزب توده امروز دلیلی برای توجیه اپورتونیزم خود درمورد مخالفت با لایحه دکتر مصدق در آنزمان بمیان میکشد و آن اینکه گویا بعلت اینکه تصویب فی المجلس لایحه بدون بحث در باره آن مطرح شده بود، فراکسیون حزب توده نظر رد داد. (کامبخش- دنیا- سال نهم، شماره ۴، ۱۳۴۷). در واقع رهبری حزب با طرح این ادعا به تأیید مواضع غلط خود در مورد سیاست موازنه مثبت در گذشته میپردازد.

(۳۰) - مراجعه شود به شماره (۳)

(۳۱) - نشریه مردم- شماره ۱۲، آبان ۱۳۲۳

(۳۲) - روزنامه ظفر، ۳۰ تیر ۱۳۲۵، تعداد کشته شده ها را ۴۷ نفر و زخمیها را ۱۸۰ نفر ذکر کرد (رضا روستا: در مورد تاریخچه پیدایش سندیگاهای ایران و وظایف اجتماعی اتحادیه های کارگری)

(۳۳) - مراجعه شود به شماره (۳)

(۳۴) - مراجعه شود به شماره (۲۵)

(۳۵) - شهریورین اون ایکیسی- منتشره از طرف شعبه تبلیغات فرقه دمکرات آذربایجان ۱۳۲۵، صفحه ۱

(۳۶) - همانجا، صفحه ۴

(۳۷) - همانجا

(۳۸) - همانجا

(۳۹) - نجفقلی پسیان- مرگ بود، بازگشت هم بود، صفحه ۱۲۷

(۴۰) - مراجعه شود به شماره (۳۵)

(۴۱) - همانجا

(۴۲) - همانجا

(۴۳) - مجله مردم- شماره ۴ ، سال اول ۱۳۲۵ ، مراجعه شود به شماره (۷) ، صفحه ۲۳۹

(۴۴) - مراجعه شود به شماره (۲۶)

(۴۵) - "توده" شماره ۱۹ ، مبارزه مسلحانه در کردستان ایران

(۴۶) - کامبخش- مجله دنیا- سال پنجم، شماره ۳ ، ۱۳۴۳

(۴۷) - همانجا

(۴۸) - همانجا و همچنین مراجعه شود به شماره (۲۵)

(۴۹) - مراجعه شود به شماره (۲۵)

(۵۰) - نقل از جزوه "حرف حسابی ما چیست"، از انتشارات حزب توده ایران، مراجعه شود به شماره (۷)

(۵۱) - مراجعه شود به شماره (۲۵)

(۵۲) - کامبخش- دنیا- سال نهم، شماره ۴ ، ۱۳۴۷

(۵۳) - کامبخش این رقم را در اواخر سال ۱۳۲۴ ، ۲۰۰ هزار نفر ذکر میکند. ماهنامه مردم، شماره ۱۹ ، مهرماه

۱۳۴۵

(۵۴) - دکتر اپریم- چه باید کرد؟، صفحه ۱

(۵۵) - مراجعه شود به شماره ۵۲

(۵۶) - پرویز خلعتبری- دنیا- سال پنجم، شماره ۳ ، ۱۳۴۳

(۵۷) - داود نوروزی- دنیا- سال هفتم، شماره ۲ ، ۱۳۴۵

(۵۸) - مجله سوسیالیسم- شماره ۷

(۵۹) - همانجا

(۶۰) - مراجعه شود به شماره (۵۴) ، صفحه هـ

(۶۱) - آلاتور- حزب توده ایران سر دوراه، صفحه ۱۴

(۶۲) - همانجا، صفحه ۳۰

(۶۳) - «آنان تصور میکنند که صرفاً وجود یک فکر صحیح در گذشته کافی بود که همه کارها درست بشود. در نظر نمیگیرند در محیط عقب مانده و در شرایط دشوار کار حزبی افکار صحیح و نقشه های حزب باسانی پیشرفت نمیکند...» (تحلیلی از اوضاع حزب، صفحه ۱۴، نقل از شماره (۷)، صفحه ۱۵۷)

(۶۴) - مراجعه شود به شماره (۶۱)، صفحه ۸۰

(۶۵) - همانجا، صفحه ۱۰

(۶۶) - مراجعه شود به شماره (۳)

(۶۷) - م.ح. - لنین و لنینسم - صفحه ۱۶، ۱۳۲۴

(۶۸) - همانجا، صفحه ۳۲

(۶۹) - همانجا، صفحه ۶۹

(۷۰) - م.ح. - انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه، صفحه ۱۰

(۷۱) - محمد پروین - معلومات اقتصادی و سیاسی برای توده - صفحه ۱۰، آذر ماه ۱۳۲۵

(۷۲) - مراجعه شود به شماره (۶۷)، صفحه ۷۲

(۷۳) - م.ح. - جنگ داخلی، اسفند ماه ۱۳۲۴، صفحه ۳۵

(۷۴) - مراجعه شود به شماره (۷۱)، صفحه ۵۳

(۷۵) - مراجعه شود به شماره (۶۷)، صفحه ۱۲۸

(۷۶) - همانجا، صفحه ۱۳۰

(۷۷) - م.ح. - فرمائروائی پرولتاریا - اسفند ماه ۱۳۲۴، صفحه ۲۰

(۷۸) - همانجا، صفحه ۷۷

(۷۹) - مراجعه شود به شماره (۷۱)، صفحه ۵۹

(۸۰) - همانجا، صفحه ۷۵

(۸۱) - همانجا، صفحه ۸۲

(۸۲) - مراجعه شود به نوشته های:

احمد قاسمی - قانون چیست؟ و چگونه بوجود آمد - خرداد ۱۳۲۶، از انتشارات کمیسیون تبلیغات حزب توده ایران.

- چند موضوع از اقتصاد - ۱۳۲۷، از انتشارات شعیب کل تعلیمات حزب توده ایران
- جامعه را بشناسید - از انتشارات شعبه کل حزب توده ایران

• حزب توده ایران چه میگوید و چه میخواهد- ۱۳۲۲ ، از انتشارات حزب توده ایران

احسان طبری- در باره چند مسأله اجتماعی، میهن پرستی، دمکراسی، آزادی مطبوعات، آزادی، دیپلماسی، استقلال و جنگ و صلح

فروتن- علوم برای توده

(۸۳)- “در راه یک انحراف”- آبان ۱۳۲۶ ، صفحه ۵

(۸۴)- مراجعه شود به شماره (۵۰)

(۸۵)- مراجعه شود به شماره (۶۳) ، همچنین مراجعه شود به نوشته احمد قاسمی “تربیت کادرها” ، مردم، شماره های ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۳۲۷ ، در مورد اینکه مشکلات و عقب نشینیهای که دامنگیر حزب شده ناشی از کمبود “پرولتاریای صنعتی” است.

(۸۶)- همانجا

(۸۷)- “راه حزب توده ایران”- صفحه ۹

(۸۸)- مراجعه شود به شماره (۶۱) ، صفحه ۷۱

(۸۹)- احمد قاسمی- “حزب توده ایران متکی به قانون اساسی است و وجود آنرا قانون اساسی تعیین میکند”. نقل از کتاب حزب توده ایران چه میگوید و چه میخواهد، صفحه ۴۹

(۹۰)- روزنامه مردم، شماره ۶ ، دیماه ۱۳۲۹ ، نقل از مجله سوسیالیسم شماره ۷

(۹۱)- مراجعه شود به نوشته احسان طبری در شماره (۸۲)

(۹۲)- جزوه ۲۸ مرداد و نشریه داخلی شماره ۴۴

(۹۳)- استالین- در باره اصول لنینیسم- بخش حزب

(۹۴)- حزب و اتحادیه- منتشره از طرف شعبه تعلیمات کل حزب توده ایران ۱۳۲۷

(۹۵)- مسائل حزبی، شماره ۵ ، فروردین ماه ۱۳۲۷

(۹۶)- لنین- دولت و انقلاب- چاپ مسکو، صفحه ۳۴

(۹۷)- مراجعه شود به شماره (۹۴)

(۹۸)- “برنامه حزب توده ایران برای مرحله کنونی از تکامل کشور ما”، ۱۳۳۱ ، شعبه تعلیمات کل حزب توده ایران

(۹۹)- “تزهائی در باره اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران”- ۶ مرداد ۱۳۳۴ ، شعبه تعلیمات کل حزب توده ایران

(۱۰۰)- مردم شماره ۲۴ ، ۴ آذر ۱۳۴۰

- (۱۰۱) - مردم، شماره ۲۵، ۱۰ آذر ماه ۱۳۴۰
- (۱۰۲) - فروتن- مجله دنیا- سال دوم، شماره ۳، ۱۳۴۰
- (۱۰۳) - مردم، شماره ۳۵، ۱۵ اسفند ۱۳۴۱
- (۱۰۴) - لنین- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد
- (۱۰۵) - مائوتسه دون- در باره حل صحیح تضاد های درون خلق، ۱۹۵۷
- (۱۰۶) - طبری- مجله دنیا- سال یازدهم، شماره ۳، ۱۳۴۹
- (۱۰۷) - لنین- برنامه جنگی دیکتاتوری پرولتاریا
- (۱۰۸) - لنین- کلیات، جلد ۳۱
- (۱۰۹) - طبری- مجله دنیا- سال هفتم، شماره ۲، تابستان ۱۳۴۵
- (۱۱۰) - مراجعه شود به شماره (۹۶)
- (۱۱۱) - مراجعه شود به شماره (۱۰۳)
- (۱۱۲) - مجله دنیا- سال ششم، شماره ۱، ۱۳۴۴
- (۱۱۳) - مجله دنیا سال ششم، شماره ۳، ۱۳۴۴
- (۱۱۴) - مائوتسه دون- در باره دیکتاتوری دمکراتیک خلق- آثار منتخب، جلد چهارم، ژوئن ۱۹۴۹
- (۱۱۵) - ماه نامه مردم، شماره ۱۸، شهریور ماه ۱۳۴۵
- (۱۱۶) - مجله دنیا- سال دهم- شماره ۱، ۱۳۴۸
- (۱۱۷) - ماهنامه مردم، شماره ۴۴، آذر ماه ۱۳۴۷
- (۱۱۸) - ماهنامه مردم، شماره ۳۱، مهرماه ۱۳۴۶
- (۱۱۹) - ماهنامه مردم، شماره ۳۲، آبان ماه ۱۳۴۶

“انقلابات و جنگهای انقلابی در جوامع طبقاتی اجتناب نا پذیرند،
و بدون وجود آنها نه می توان جهشی در تکامل جامعه انجام داد و
نه می توان طبقات ارتجاعی حاکم را سرنگون ساخت، و در نتیجه

کسب قدرت سیاسی از طرف خلق نیز غیر ممکن می گردد“

“وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب عبارت است از تصرف

قدرت بوسیله نیروی مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ. این

اصل مارکسیستی- لنینیستی در همه جا، هم در مورد چین و هم در

مورد کشورهای دیگر صادق است” مائوتسه دون

قربانی، اراده استوار خلق را تقویت می بخشد

دوره ای را که ما در این نوشته مورد بررسی قرار داده ایم، در حقیقت دوره برخاستن جنبشهای دمکراتیک و ملی، اوج گیری مبارزات وسیع کارگران و دهقانان، دوره ای از مقاومت ها و جانفشانی ها و قربانی هاست. در برابر ناتوانی، فرصت طلبی و خیانت رهبری حزب توده ایران، بعضی از کادرها عده زیادی از اعضا و توده های هوادار حزب پرچم مبارزه را زمین نگذاشتند و سرشار از روحیه خدمت به خلق تا آخر مقاومت کردند.

جان باخته گان جنبش کارگری و انقلابی ایران در این دوره بی شمارند. هزارها نفر گمنام جان خود را در راه خلق فدا کردند، در جریان جنبش ملی و دمکراتیک آذربایجان و کردستان بیش از ۲۵ هزار نفر مبارز جان باختند. علاوه بر جان باخته گانی که ما در زیر نام میبریم و به نوعی در رابطه با جنبش کارگری ایران بوده اند نیروهای دمکراتیک و مترقی دیگر هم در این دوره جان باخته گان زیادی دارند.

ما در برابر این همه جانفشانی ها، قربانی ها در راه منافع خلق، سر تعظیم فرود می آوریم، نفرت خود را نسبت به امپریالیسم و ارتجاع ایران ابراز می داریم و سوگند می خوریم در راهی که آنها با خون خود سرخ کرده اند استوارانه گام برداریم. قربانی ارده استوار خلق را تقویت می بخشد. از روحیه عالی جان باخته گان انقلابی خود بیآموزیم.

سال ۱۳۲۴

قربانی قیام خراسان ۲۷ مرداد:

اسکندانی

شهبازی

نجدی

نجفی

مینائی

بهلول

قره وشی

در تهران:

علی شبستری، روزنامه فروش

در اصفهان:

رحیم، کارگر موتورخانه پشمباف اصفهان

در مازندران:

حسین مقیمی، نساجی شاهی

محمد تلمهه، چالوس

اکبر فابریکی، کارگر

علی حسین، کارگر

غلام، کارگر

در جریان یکی از تظاهرات:

عبدالکریم انصاری، کارگر

سال ۱۳۲۵

آبادان:

در ۲۲ تیر در آبادان طی تظاهراتی ۲۷ نفر کارگر کشته شدند.

اصفهان:

در تظاهرات کارگری در اصفهان یک کارگر بنام حیدر پور کشته شد.

در جنبش انقلابی خلق آذربایجان اسامی زیر تنها نمونه کوچکی از هزاران قهرمان گمنام راه خلق را نشان می دهد:

دکتر نصرت باقری

محمد نیکنام، شاعر آذربایجانی

شیخ محمد روحانی

حسینقلی امینی

علی باقری

حسین ملکی

جعفر قره درویش

حسین جلالی

سعیدی پوزبندی، شاعر آذربایجانی

حسین نوری

در رضائیه ۱۵۰ نفر اعدام شدند که فقط نام این چهار نفر در دست است

علی حیدری

بهرام

علاءالدین

بهلول

قاضی اسد الاهی در زد و خورد کشته شد

ابراهیم صابونچی در زد و خورد کشته شد

سریه، زن شیردل از اهل شاهسون

خاکزادی

ظھیری

اعدام شدگان از طرف دستگاه ارتشی

محمد امین آزاد وطن

خلیل آذر آبادگان

محمد آگهی

فریدمن ابراهیمی

جعفر قلی اجلالی

شیخ پولاد احمدی

میرزا محمد علی ارشادی

الله وردی ارغوانی

انصاری

محمد حسین برهانی

دادش تقی زاده

غلامرضا جاویدان

جعفر سلطانی آزاد

احمد جودت

حق پرست

غلامرضا دبیر نیا

میرزا اسمعیل ذبیحی

محمد علی رامتین

حسین سرابی

علی سخانی

علینقی شاهولی لو

میر ایوب شکیبا

رشحنی

قلی صبحی نوری

ابوالقاسم عظیمی

جهانبگلو علی بیک

رحیم عمرانی

غفاریان

علی فطرت

حسن قاسمی

عزیز قره قبه لو

کبیری

حسین کوپال

جعفر محمد زاده

یوسف مرتضوی

نورالله یگانی

سال ۱۳۲۹

در آبادان:

در جریان تظاهرات و اعتصاب آموزشگاه صنعتی نفت آبادان، سه دانش آموز کشته شدند. یک نفر از آنها بنام کمالی بود.

سال ۱۳۳۰

در تهران:

روز ۲۳ تیر بیش از ۵۰ نفر در تظاهرات شهید شدند.

سال ۱۳۳۱

در تهران:

قازار سرکیسیان و چند نفر دیگر روز هشتم فروردین در کانون جوانان دمکرات کشته شدند.

۳۰ تیر عده زیادی از مبارزان در جریان تظاهرات جان باختند.

در با بل:

کشته شدن چهار نفر در ۲۹ خرداد

سال ۱۳۳۲

اعدام انوشه و دو شهید دیگر از ملوانان ناو بهر.

در تظاهرات ۲۱ آبان در تهران تعداد زیادی کشته شدند که تنها اسم یکنفر در دست است:

آوادیس سروپیان

۱۶ آذر در دانشگاه تهران

قندچی

بزرگ نیا

شریعت رضوی (جبهه ملی)

شهید شدگان زیر شکنجه:

زاخاریان

منزوی

محمود کوچک شوستری

حسین حریری

وارطان سالاخانیان

ابوالفضل فرهی

کارگری بنام حسن در مشهد

ترور شدگان:

آرمانیس

جهانگیر باغدانیان

سال ۱۳۳۳

کشتار دسته جمعی در زندان رشت در ۲۱ اردیبهشت- یازده نفر را در زندان به گلوله بستند، فقط اسم ۶ شهید در دست است:

محمد تقی اقدام دوست:

علی بلندی

هرمز نیک راه

سبز علی محمد پور

محمد تقی محبوب کار

پرویز فخرائی

اعدام شدگان توسط دستگاه ارتشی

عباس افراخته، نورالله شفا

عزت اله سیامک، نعمت اله عزیزی

نصر اله عطارد، مرتضی کیوان

محمد علی میشری، نظام الدین مدنی

محمد علی واعظ قائمی، هوشنگ وزیریان

بهنیا، امیر افشار بکشلو

بیاتی، محمد جلالی

کلالی، کاظم جمشیدی

کلهری، محمد باقر واله

محبی، جعفر وکیلی

مهدیان

سال ۱۳۳۴

اعدام شدگان توسط دستگاه ارتشی

رحیم بهزاد، ارسطو سروشیان

اسمعیل محق زاده، منوچهر مختاری

حسین مرزوان، اسداله نصیری

سال ۱۳۳۷

۲ اردیبهشت:

آرسن آوانسیان، هوشنگ پوررضوی

۲۱ اردیبهشت:

خسرو روزبه، قهرمان ملی

سال ۱۳۳۸

۲۹ خردادبیش از ۵۰ نفر از کارگران کوره پزخانه تهران شهید شدند. در همین زمان مهندس علی غلوی را به چوبه دار بستند.

سال ۱۳۳۹

در ۱۴ اردیبهشت، اعدام شدگان در تبریز

خسرو جهانیان آذری

حسن زهتاب

جواد عظیم زاده

جواد فروغی الیاس

ایوب کلانتری

از نامه خسرو روزبه، کمونیست مبارز و قهرمان ملی:

“من با توجه به خطرانی که گرداگرد خود می بینم... تصمیم دارم در مواجهه با خطر از خود دفاع کنم، این دفاع اگر منجر به نجات من شد چه بهتر والا بااحتمال قوی ممکن است زنده گیر دشمن نیفتم و همین امر در بالابردن روحیه بچه ها تأثیر مثبتی خواهد گذاشت... و اگر هم حالت سوم پیش بیاید که بعلت فنی زنده گیر بیفتم... در چنین صورتی خودم تصمیم دارم بشدت از عقابدم دفاع کنم... من وظیفه خودم می دانم به قیمت جان خودم این سقوط روحیه را جبران کنم. اگر چنین توفیقی دست دهد.”

سریه، زن مبارز و شجاع از ایل شاهین در یکی از دهات اردبیل بنام سمرین بهنگام اعدام گفت:

“شما برما پیروز نشدید. تاریخ عهد شکنان را با ننگ و خیانت یاد خواهد کرد. مرگ من شما را از انتقام پس دادن نجات نخواهد داد. فرزندان رشید آذربایجان انتقام خون مرا خواهند گرفت. خونهای ریخته شده قهرمانان درخت آزادی را آبیاری میکنند.”

آرسن آوانسیان کارگر مبارز در برابر چوبه اعدام گفت:

“من کارگری هستم که چون دو بازوی خود سرمایه ای نداشتم و اکنون سعادت مندم که با همین سرمایه شرافتمندانه در راه مردم بگور میروم.”

جعفر وکیلی قهرمان خلق یک روز قبل از اعدام نوشت:

“این خداحافظی دسته جمعی شهیدان ملت در واپسین روز زندگی خودمان است. نخست درود آتشین ما را بپذیرید. دیگر اینکه بدانید تا آخرین دم به خلق وفادار ماندم.”

هوشنگ وزیریان مبارز شجاع دیگر، در آخرین لحظه زندگی اش گفت:

“چشمان مرا نبندید! میخوهم در دم مرگ لرزش دستهای دشمن را ببینم.”

منوچهر محتاری قهرمان شکست ناپزیر در نامه ای نوشت:

“در دادگاه بدوی از آزادی دفاع کردم و دفاع خود را با جمله زیرین تمام کردم: آرزو دارم روی استخوانهای من هموطنانی شاد و وارسته و آزاد پای کوبی کنند و گفتم از تیر باران نمیتروسم با اینکه به زندگی و زیبایی آن بسیار علاقمندم اما این علاقه آنچنان لکه ابر تاریکی را تشکیل نمیدهد که آفتاب درخشان حقیقت زحمتکشان را نبینم. اکنون که در پای میدان اعدام قرار دارم تنها و تنها به مردم میاندم... با دلی شاد و پر امید گلوله را دردل خود جای خواهم داد و تا آخرین لحظه که گلوله ها قلبم را خواهند شکافت افتخار پیوستگیم را به خلق چون پتک سنگینی بر مغز دشمنان میکوبم. تردیدی ندارم که خلق قهرمان و در پیشا پیش آن طبقه کارگر ما فاشیسم را زنده بگور خواهد کرد و بر روی لاشه آن بنای زندگی شاد و آسوده خودرا بر خواهد افراشت.”

سال ۱۳۲۴

قربانی قیام خراسان ۲۷ مرداد:

اسکندانی

شهبازی

نجدی

نجفی

مینائی

بهلول

قره وشی

در تهران:

علی شبستری، روزنامه فروش

در اصفهان:

رحیم، کارگر موتورخانه پشمباف اصفهان

در مازندران:

حسین مقیمی، نساجی شاهی

محمد تلمهه، چالوس

اکبر فابریکی، کارگر

علی حسین، کارگر

غلام، کارگر

در جریان یکی از تظاهرات:

عبد الکریم انصاری، کارگر

سال ۱۳۲۵

آبادان:

در ۲۲ تیر در آبادان طی تظاهراتی ۲۷ نفر کارگر کشته شدند.

اصفهان:

در تطاهرات کارگری در اصفهان یک کارگر بنام حیدر پور کشته شد.

در جنبش انقلابی خلق آذربایجان اسامی زیر تنها نمونه کوچکی از هزاران قهرمان گمنام راه خلق را نشان میدهد:

دکتر نصرت باقری

محمد نیکنام، شاعر آذربایجانی

شیخ محمد روحانی

حسینقلی امینی

علی باقری

حسین ملکی

جعفر قره درویش

حسین جلالی

سعیدی پوزبندی، شاعر آذربایجانی

حسین نوری

در رضائیه ۱۵۰ نفر اعدام شدند که فقط نام این جهانفر در دست است

علیحیدری

بهرام

علاءالدین

بهلول

قاضی اسد الاهی در زد و خورد کشته شد

ابراهیم صابونچی در زد و خورد کشته شد

سریه، زن شیردل از اهل شاهسون

خاکزادی

ظهیری

اعدام شدگان از طرف دستگاه ارتشی

محمد امین آزاد وطن

خلیل آذر آبادگان

محمد آگهی

فریدمن ابراهیمی

جعفر قلی اجلالی

شیخ پولاد احمدی

میرزا محمد علی ارشادی

الله وردی ارغوانی

انصاری

محمد حسین برجهانی

دادش تقی زاده

غلامرضا جاویدان

جعفر سلطانی آزاد

احمد جودت

حق پرست

غلامرضا دبیر نیا

میرزا اسمعیل ذبیحی

محمد علی رامتین

حسین سرابی

علی سفائی

علینقی شاهولی لو

میر ایوب شکبیا

رشحنی

قلی صبحی نوری

ابوالقاسم عظیمی

جهانگلوی علی بیک

رحیم عمرانی

غفاریان

علی فطرت

حسن قاسمی

عزیز قره قیہ لو

کبیری

حسین کوپال

جعفر محمد زاده

یوسف مرتضوی

نورالله یگانی

سال ۱۳۲۹

در آبادان:

در جریان تظاهرات و اعتصاب آموزشگاه صنعتی نفت آبادان، سه دانش آموز کشته شدند. یک نفر از آنها بنام کمالی بود.

سال ۱۳۳۰

در تهران:

روز ۲۳ تیر بیش از ۵۰ نفر در تظاهرات شهید شدند.

سال ۱۳۳۱

در تهران:

قازار سرکیسیان و چند نفر دیگر روز هشتم فروردین در کانون جوانان دمکرات کشته شدند.

۳۰ تیر عده زیادی از مبارزان در جریان تظاهرات شهید شدند.

در بابل:

کشته شدن جهر نفر در ۲۹ خرداد

سال ۱۳۳۲

اعدام انوشه و دو شهید دیگر از ملوانان ناو بهر.

در تظاهرات ۲۱ آبان در تهران تعداد زیادی کشته شدند که تنها اسم یکنفر در دست است:

آوادیس سروپیان

۱۶ آذر در دانشگاه تهران

قندچی

بزرگ نیا

شریعت رضوی (جبهه ملی)

شهید شدگان زیر شکنجه:

زاخاریان

منزوی

محمود کوچک شوستری

حسین حریری

وارطان سالاخانیان

ابوالفضل فرهی

کارگری بنام حسن در مشهد

ترور شدگان:

آرمائیس

جهانگیر باغداتیان

سال ۱۳۳۲

کشتار دسته جمعی در زندان رشت در ۲۱ اردیبهشت- یازده نفر را در زندان به گلوله بستند، فقط اسم ۶ شهید در دست است:

محمد تقی اقدام دوست:

علی بلندی

هرمز نیک راه

سبز علی محمد پور

محمد تقی محبوب کار

پرویز فخرانی

اعدام شدگان توسط دستگاه ارتشی

عباس افراخته، نورالله شفا

عزت اله سیامک، نعمت اله عزیزی

نصراله عطارد، مرتضی کیوان

محمد علی مبشری، نظام الدین مدنی

محمد علی واعظ قائمی، هوشنگ وزیریان

بهنیا، امیر افشار بکشلو

بیاتی، محمد جلالی

کلالی، کاظم جمشیدی

گاهری، محمد باقر واله

مهبی، جعفر ولیلی

مهدیان

سال ۱۳۳۴

اعدام شدگان توسط دستگاه ارتشی

رحیم بهزاد، ارسطو سروشیان

اسمعیل محق زاده، منوچهر مختاری

حسین مرزوان، اسداله نصیری

سال ۱۳۳۷

۲ اردیبهشت:

آرسن اوانسیان، هوشنگ پوررضوی

۲۱ اردیبهشت:

خسرو روزبه، قهرمان ملی

سال ۱۳۳۸

۲۹ خردادبیش از ۵۰ نفر از کارگران کوره پزخانه تهران شهید شدند. در همین زمان مهندس علی غلوی را به چوبه دار بستند.

سال ۱۳۳۹

در ۱۴ اردیبهشت، اعدام شدگان در تبریز

خسرو جهانیان آذری

حسن زهتاب

جواد عظیم زاده

جواد فروغی الیاس

ایوب کلانتری

از نامه خسرو روزبه، کمونیست مبارز و قهرمان ملی:

“من با توجه به خطر اینکه گرداگرد خود میبینم... تصمیم دارم در مواجهه با خطر از خود دفاع کنم، این دفاع اگر منجر به نجات من شد چه بهتر و لا باحتمال قوی ممکن است زنده گیر دشمن نیفتم و همین امر در بالا بردن روحیه بچه ها تأثیر مثبتی خواهد گذاشت... و اگر هم حالت سوم پیش بیاید که بعلت فنی زنده گیر بیفتم... در چنین صورتی خودم تصمیم دارم بشدت از عقاید دفاع کنم... من وظیفه خودم میدانم بقیمت جان خودم این سقوط روحیه را جبران کنم. اگر چنین توفیقی دست دهد.”

سریه، زن مبارز و شجاع از ایل شاهسون در یکی از دهات اردبیل به نام سمرین به هنگام اعدام گفت:

“شما بر ما پیروز نشدید. تاریخ عهد شکنان را با ننگ و خیانت یاد خواهد کرد. مرگ من شما را از انتقام پس دادن نجات نخواهد داد. فرزندان رشید آذربایجان انتقام خون مرا خواهند گرفت. خونهای ریخته شده قهرمانان درخت آزادی را آبیاری می کنند.”

آرسن آوانسیان کارگر مبارز در برابر چوبه اعدام گفت:

“من کارگری هستم که چون دو بازوی خود سرمایه ای نداشتم و اکنون سعادت مندم که با همین سرمایه شرافتمدانه در راه مردم به گور می روم.”

سرگرد جعفر وکیلی قهرمان خلق یک روز قبل از اعدام نوشت:

“این خداحافظی دسته جمعی شهیدان ملت در واپسین روز زندگی خودمان است. نخست درود آتشین ما را بپذیرید. دیگر اینکه بدانید تا آخرین دم به خلق وفادار ماندم.”

هوشنگ وزیریان مبارز شجاع دیگر، در آخرین لحظه زندگی اش گفت:

“چشمان مرا نبندید! می خواهم در دم مرگ لرزش دستهای دشمن را ببینم.”

منوچهر محتاری قهرمان شکست ناپذیر در نامه ای نوشت:

“در دادگاه بدوی از آزادی دفاع کردم و دفاع خود را با جمله زیرین تمام کردم: آرزو دارم روی استخوانهای من هموطنانی شاد و وارسته و آزاد پای کوبی کنند و گفتم از تیر باران نمی ترسم. با این که به زندگی و زیبایی آن بسیار علاقمندم اما این علاقه آن چنان لکه ابر تاریکی را تشکیل نمی دهد که آفتاب درخشان حقیقت زحمت کشان را نبینم. اکنون که در پای میدان اعدام قرار دارم تنها و تنها به مردم می اندیشم... با دلی شاد و پر امید گلوله را دردل خود جای خواهم داد و تا آخرین لحظه که گلوله ها قلبم را خواهند شکافت افتخار پیوستگی ما را به خلق چون پتک سنگینی بر مغز دشمنان می کوبم. تردیدی ندارم که خلق قهرمان و در پیشا پیش آن طبقه کارگر ما فاشیسم را زنده بگور خواهد کرد و بر روی لاشه آن بنای زندگی شاد و آسوده خود را بر خواهد افراشت.”

